چاپ هفتم

زرتشت

پیامبری که از نو باید شناخت

(فروغ مزدیسنی)



ارباب کیخسرو شاهرخ






ISBN 964562072-4
9789645620729

زرتشت

پیامبری که از نو باید شناخت

«فروغ مزدیسنی»

تالیف: ارباب کیخسرو شاهرخ

به‌کوشش و ویراستاری: فرزان کیانی

شاهرخ، کیخسرو
زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، سیری در فروغ مزدیسنی / تالیف شاهرخ کیخسرو؛ به‌کوشش و ویراستاری فرزان کیانی.ـ تهران: جامی، ۱۳۸۰.
۲۷۸ ص.
ISBN 964 - 5620 - 72 - 4
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. زردشتی. ۲. زردشت، پیامبر ایرانی. الف. کیانی، فرزان، ویراستار. ب. عنوان.
۴ ز ۱۸ ش / BL ۱۵۷۱ ۲۹۵
کتابخانه ملی ایران ۴۹۴۲ - ۷۹ م



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲
تلفن ۶۶۴۰۰۲۳۳

زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت
تألیف: ارباب کیخسرو شاهرخ
ویراستار: فرزان کیانی
چاپ هفتم: ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۲۰۰ جلد
چاپ: نماد

شابک: ۹-۷۲-۵۶۲۰-۹۶۴-۹۷۸
ISBN: 978-964-5620-72-9
۵۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

به‌نام ایزد یکتا (اهورا)

ارباب کیخسرو شاهرخ مؤلّف کتاب حاضر در هفتم تیرماه ۱۲۵۴ در شهر کرمان چشم به‌جهان گشود و پس از کسب معلومات مقدماتی در مکتب‌خانهٔ زرتشتیان کرمان عازم تهران شده و در این شهر مشغول تحصیل گردید، سپس برای ادامه وکسب معلومات بیشتر رهسپار هندوستان شد.

ارباب کیخسرو پس از مدتی کسب دانش باز به‌ایران برگشت و در سال ۱۲۸۴ خورشیدی به‌تهران کوچید و با منتهای شوق و شوری که داشت نسبت به‌پیشرفت آن روزگار سرزمین ایران کوششهای مداوم و بی‌دریغی را مبذول داشت و سرانجام در سال ۱۲۸۸ از طرف جامعه زرتشتیان تهران کرسی نمایندگی مجلس شورا را به‌دست آورد و چندین دوره هم نماینده خاص زرتشتیان در مجلس بود. وی علاوه بر وظیفه بزرگ نمایندگی، ریاست انجمن زرتشتیان تهران را نیز برعهده داشت.

ارباب کیخسرو علاوه برپستهای گوناگون و خدمات فرهنگی فراوانی که برعهده داشت دارای تألیفاتی نیز می‌باشد. از جمله کتاب آیینه آیین مزدیسنی که به‌زبانی بسیار ساده و پارسی سره نوشته شده است.

ارباب کیخسرو پس از تألیف و نشر کتاب آیینه آیین مزدیسنی که بدان اشاره شد و بیشتر به‌منظور تدریس در دبستانها نوشته شده بود، به‌زودی دریافت که احتیاج مبرمی به‌تألیف کتاب دیگری نیز هست تا نه فقط برای خود زرتشتیان مفید واقع شود، بلکه چشم دیگران را هم که در نتیجه تعصّبات خشک و تلقینات بیمورد و نظرات ناروا و غلطی که نسبت به‌اصول و حقایق این دین باستانی پیداکرده بودند، باز نماید. بنابراین، برای انجام این منظور دست به‌نگارش کتاب «فروغ مزدیسنی» زد که در سال ۱۲۸۹ شمسی به‌طبع رسید و در سراسر ایران و بین طبقات کشور توزیع گردید و مورد توجه فوق‌العاده قرار گرفت و در اندک مدتی تمام نسخ آن نایاب گردید، این کتاب از آن تاریخ تاکنون بارها چاپ و منتشر شده است.

ارباب کیخسرو شاهرخ از زمرهٔ مردان نادری بود که در قرنهای اخیر در کشور ایران و به‌خصوص در میان زرتشتیان پا به‌عرصه وجود نهاد. مرد بی‌باکی بود که در راه انجام وظیفهٔ خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. فردی جوانمرد و رحیم و متواضع بود و در هر مقامی، جز با مهربانی و فروتنی رفتار نمی‌کرد و به‌همین سبب، بین همه‌کس و هر گروهی دارای احترام و محبوبیت خاصی بود. مردی بود فرهنگ‌پرور و ایران‌دوست. مرد کار بود و خدمتگزاری پرتلاش. مسئولیتهای مهمی را برعهده داشت، چندین مدرسه و دبیرستان به‌همت او ساخته شد. (یادش گرامی باد)

و امّا سخنی دربارهٔ این کتاب. این کتاب همان «فروغ مزدیسنی»

است که به‌قلم ارباب کیخسرو شاهرخ نگارش یافته و سالها نایاب بود و ما با مطالعه آن دریغ آمدمان که جای چنین کتاب ارزنده‌ای در میان اهل تحقیق و صاحب‌نظر خالی باشد، بنابراین آن را از نو پیراستیم و صفحاتی از آن راکه مطالب آن کهنه و روزینه نبود از آن کاستیم، سپس مقدمه‌ای، به‌عنوانِ «جهان زرتشت» در آغاز و پی‌آمدی بنام «پیشگوییهای زرتشت» بر آن افزودیم و نامی درخور یعنی **«زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت»** بر آن نهادیم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

اثیرینه ویجهه یزه میده

پاینده باد ایران ـ

ناشر

«بنام خداوند جان و خرد»

پیش درآمد

مهمترین کتابی که تاکنون دربارهٔ زرتشت فراهم آمده اثر معروف پروفسور ا. و. و. جکسن (A.V.W. Jackson) بنام زرتشت پیغمبر ایران باستان که خود وی، شاگردانش و دیگران بعدها مطالب جدیدی بر آن افزوده‌اند.

اما شایسته است آنچه را که ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری دربارهٔ زندگی زرتشت در کتاب معروف خود بنام آثارالباقیه آورده در اینجا بیان شود. او می‌گوید[1]:

«پس از آن، زرتشت پسر سفید تومان [سپیتمانِ] آذربایجانی که از نسل شاه منوچهر و از خاندان اعیان و بزرگان موقان بود بیامد، و این در زمانی بود که سی سال از سلطنت ویشتاسب گذشته بود. قبایی در برِ او بود که از چپ و راست شکاف داشت، و زنّاری از لیف خرما بر میان بسته بود، و خرقهٔ رنگین نمدین در بر داشت، و با خود صحیفهٔ

۱ـ نقل از کتاب دانشمندان آذربایجان تألیف محمدعلی تربیت تبریزی

کهنه‌ای داشت که با دست آن را به‌سینه چسبانده بود. پیروان وی چنان گمان دارند که وی به‌هنگام نیمروز از سقف ایوان شاهی در بلخ فرود آمد و سقف برای وی شکافته شد.

ویشتاسب پس از راحتِ نیمروز، خود نزد وی آمد و زرتشت او را به‌دین مزدیسنایی و تمام کردن ایمان به‌خدای [یگانه] و تسبیح و تقدیس او، و دست برداشتن از پرستش شیطان، و فرمانبرداری از پادشاهان، و اصلاح طبیعت دعوت کرد. [وی] کتابی آورد که آن را ابستا [اوستا] می‌نامند؛ این کتاب به‌زبانی جز همهٔ زبانها نوشته شده و به‌زبانی است که حروف آن بر جمیع زبانها فزونی دارد، تا چنان باشد که اهل هیچ زبانی علم آن را منحصر به‌خود نسازد. او کتاب خویش را در برابر ویشتاسب نهاد و دانشمندان حضور داشتند و گروهی از مردم فراهم آمدند؛ پس زرتشت فرمود: تا مس را بگداختند و آنگاه گفت: «خداوندا، اگر این کتاب از تست که مرا با آن نزد این پادشاه فرستاده‌ای زیان مس گداخته را از من بازدار». پس فرمود: تا مس گداخته را بر او فرو ریزند، و آن را بر سینه و شکم او ریختند و به‌زیر و روی او روان شد و بر انتهای هر تار موی او گلوله‌ای از مس آویخته شد و شنیده‌ام که در زمان سلطنت شاهان ایشان [ایرانیان] این گلوله‌ها را در خزانه‌های خود محفوظ می‌داشتند. پس ویشتاسب دعوت او را اجابت کرد و گفت: که فرشتگان از طرف خدا نزد او آمده و به‌او فرمان داده‌اند که چون زرتشت بیاید، به‌او بگرود و آنچه را آورده بپذیرد. و زرتشت پس از آن هفتاد سال و به‌قولی چهل و شش سال بزیست و مردم را به‌دین خود خواند و...»

و هیچکس را به‌کتاب اوستا که زرتشت آورد، دسترس نبود مگر آنگاه که از دین وی مطمئن شوند، و پیروان این دین رفتار نیکوی او را

بستایند، و چون چنین باشد باید تصدیق نامه‌ای تحصیل کند مشعر به‌این که پیشوایان دین به‌او اجازه داده‌اند که درکتاب اوستا نظر کند. و نسخه‌ای از این کتاب در خزانهٔ دارابن دارا [هخامنشیان] نگاهداری می‌شد که آن را با طلا بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند. و در آن هنگام که اسکندر آتشکده‌ها را ویران کرد و هیربدان را کشت، این کتاب را نیز بسوخت. از آن زمان به‌اندازهٔ سه خمس این کتاب از دست رفته و از سی نسک[1] آن بیش از دوازده بر جای نمانده است. (نسک نام پاره‌ای از پاره‌های اوستاست).

امّا ژرفترین احساساتِ شریف و جرات ایمان و آزادیِ خیال و همّت مذهبی و هوش تند و تیز و علوّ مقام اخلاقی زرتشت در ***گاتهای*** وی متبلور است.

۱ـ هر یک از فصلهای اوستا را نسک گویند.

جهان زرتشت*

درواقع کتاب گاتها [سرودها]ی زرتشت دارای شامخ‌ترین فکر و اندیشهٔ آریایی است که بر قله بلند آن همیشه خورشید زرّین یکتاپرستیِ اهورایی می‌درخشد و به‌این ترتیب بر زیبایی آن دو چندان می‌افزاید.

گلدنر دربارهٔ «*گاتها*» سرودهای زرتشت می‌گوید:

«زرتشت [در این کتاب] به‌طرزی مخصوص و با خیالی عمیق صحبت می‌دارد. هر یک از قطعات آن دارای فکری ژرف است و اساساً یک مطلب را تعقیب می‌کند، ولی هر لحظه به‌گونه‌ای دیگر فکر خود را جلوه می‌دهد.

سخنانش عاری از پیرایش ساختگی است. یکسو و یک آهنگ است و با عزمی راسخ مطالب خود را بیان می‌کند. هیچ چیز در آن درهم و پریشان نیست. حرف زیادی ندارد. همه سخنانش از روی اندازه و قاعده است. گفتارش پر از روح و توان است، ابداً به‌حشو و زواید نمی‌پردازد.

---

*ـ اقتباس از Amir Mehdi Badi, les Gathas introduction.

آنچه می‌گوید استوار و اساسی است. منازعه دو گوهر خوبی و بدی که عبارتست از خود این جهان و مُزد موقتی در این دنیا و پاداش جاودانی در آخرت و عدالت در روز جزا و امید به‌سوی بخشایش و نعمت فردوس، مطالب و جهان‌بینی اساسی زرتشت است. همیشه از همین‌ها صحبت می‌دارد و در پس آنها، ایستادگی می‌کند و بالاخره سراسر این کتاب مجموعه‌ای است از اخلاق کامل.

زرتشت مردی است که پا از دایرهٔ استعداد زمان خویش فراتر نهاد و در آن عهد کُهن برای ملت خود راه و رسم یکتاپرستی را مقرر داشت و از برای ذات پروردگار و جهان‌بینی خیر و برخاستن قوّهٔ شرّ بیانات فلسفی مهمّی آورد[1].

باید اذعان داشت، همانگونه که هنر شخصی مانند: «فیدیاس»[2] به‌تمام معنا حاکی از مجموعه آرمانهای هنری قوم یونانی در پنج قرن پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) و معیار زیباشناسی همه یونانیان به‌شمار نمی‌رود؛ گفتار «زرتشت» [در گاتها] نیز حکایتگر همه اندیشه‌های اخلاقی و فلسفی ایرانیان زمان وی و تکالیف مربوط از دیدگاه اخلاقیِ بر عهده انسان را بیان نمی‌کند با این همه اثر هر یک از این دو مرد ویژگی تمایلاتِ نژادی و کمال مطلوب و خاصِّ قوم آنها را کاملاً روشن می‌گرداند. و بدین معناست که جهان‌بینی زرتشت در سرودهایش «گاتها» و آن بخش از اوستا که به‌خود او منسوب است در اینجا مورد مداقّه و توجه ما قرار می‌گیرد. به‌این اعتبار که قطعات

۱ـ از پورداوود، مقدمهٔ ترجمهٔ گاتها

2. Phidias

اوستا در واقع مهمترین سند پارسیان کهن و به‌منزله کاخ پرارزشی از ادبیات آنان تلقّی می‌شود که از تمدّنی رقیبِ یونان، آنهم رقیبی بهروز، برای ما برجای مانده است.

ما در این جا ادّعا نداریم که غنای جهان‌بینی این سرودها را «گاتها» به‌چشم دیگران بکشیم. وانگهی چگونه می‌توان این کار را کرد! چه آنچه در تحت اختیار ماست نه ترجمه رسمی از «گاتها» بلکه ترجمهٔ سه زبان است و این‌ها به‌قدری با هم تفاوت دارند که حتی در یک «بند» یا شعر واحد نیز بطور یقین القاءکننده مقصود کامل مؤلّف آن [زرتشت] نمی‌توانند باشند. اگر بخواهیم صادقانه مراد باطنی این نوشته کهن را خاطرنشان کنیم باید بگوئیم که سرودهای ***اوستایی*** واقعاً غیرقابل ترجمه‌اند. بهمان گونه آنها را نمی‌توان ترجمه کرد که گوهرهای شعری کهن و نو را نمی‌توان برگردان کرد، به‌ویژه آنجا که علاوه بر نقل و درج ادبی یک اندیشه معین که در تمام زبانهای خاموش و زنده معادلی برای آن یافته می‌شود، هر واژه به‌منزلهٔ شیء واحدی است که از خلال آن صدای یک شاعر و قلب انسانی می‌تپد و جهش‌های نهان روحی حسّاس که به‌سوی اموری فراتر از این خاکدان است طنین‌افکن است و این بار رازهای یک زبان خاموش و احکام یک مذهب دور از دسترس ما که واقعیت آن تقریباً از یاد رفته یا بدست فراموشی و نابودی سپرده شده مشهودست.

با وجود این دشواری‌ها، از آنجا که من متقاعدم که اندیشه‌ای که ایران هخامنشی را زندگی بخشیده بود در این سرودها، حتی بیش از خرابه‌های شوش و تخت جمشید، واجد حیاتی نوین است. من دل

به‌دریا می‌زنم و جهان‌بینی‌ای را ارائه می‌دهم که نه یک ترجمه دقیق است ـ چیزی که به‌نظرمان محال می‌نماید ـ و نه یک تفسیر از سرودهای اوستایی است، بلکه کوشش و تقلائی است خالی از ادعا در ارائه یک تفسیر و جدائی و خالی از توهّم و به‌گونه‌ای تقریبی برای درک اندیشهٔ یکی از جذّاب‌ترین چهره‌هایی از انسانیت.

پیش از هر چیز، به‌خود باید گفت که مذهب زرتشت، آنگونه که از سرودهای اَوستا برمی‌آید، احتمالاً، هرگز مذهب تمام ایرانیان و حتی آیین سلاطین اولیه هخامنشی نبوده است. بنابراین، سرودهای اوستایی هم قطعاً جز سخنگویی معدودی از خواص یا حزبی، از دیدگاه مذهبی و اخلاقی، بشمار نمی‌رفته است. مذهب عامیانه در ایران هخامنشی ظاهراً باید همانگونه که «هردوت» در ناحیه «ایونی» [در بحر اژه] زادگاهِ خود به‌توصیف می‌نشیند و کاملاً استانهای هخامنشی را در شهرستانهای غربی امپراطوری هخامنشی دیدار کرده و از عادات و سیرهٔ پارسیان قرن پنجم (ق. م) آگاه بوده به‌احتمال قوی نظر او درست و درخور اعتماد بوده است.

چه وقت و کجا سرودهای اوستایی و «گاتها» نگاشته شده است؟ ما درست نمی‌دانیم، همانگونه که نمی‌دانیم در چه عصری خود زرتشت، دقیقاً، می‌زیسته است. در هر حال قرن ششم قبل از میلاد مسیح که قولی است که جمله برآنند و نیز «مَدی» ـ زادگاه او ـ که در ولایت شمال غربی ایران قرار داشته زادگاه وی دانسته شده و «باختریان» [بلخ] نیز احتمالاً استان شرقی کشور ایران محل دعوت او ذکر گردیده است. با این همه این مطالب احتمال بشمار رفته. و امّا اینکه آیا ادبیات «گاتها» فروتر یا بالاتر از فلان متن کتاب مقدس است و یا از دیدگاه زیبایی و عمق مطالب با آنها همسنگ است یا نه، اینها

پرسش‌هایی است که نمی‌توان پاسخ شایسته‌ای بدانها داد. کتاب تورات متجاوز از دو هزار سال است که در تمام زبانها بوسیله بهترین مؤلفان ترجمه و تفسیر می‌شود و با زندگانی روزمرّه ما درهم آمیخته، ولی «اوستا» هم بد شناخته و هم بد برگردان شده و نیک فهمیده نشده و تازه دو قرن است که کشف شده و با ما هنوز بیگانه است بقسمی که نمی‌توانیم آنرا با آن مقایسه کنیم. ولی آنچه مسلّم است این است که جهان‌بینی و تعلیمات اخلاقی «گات‌ها» به‌مراتب تکامل یافته‌تر از احکام کتب خمسه یهود و نظریه و جهان‌بینی در آنها عقلانی‌تر از تورات است.

قطعاً پیش از تکوّن نحله‌های مذهبی و در مرحله آغازین و صرفاً مکتبی آن و پیش از اینکه سردَمداران مذهبی در آن دخل و تصرف کنند، پرستش اهورامزدا پیش از هر چیز متضمن اندیشه‌های یک مرد یعنی: زرتشت بوده است. درین مورد باید با هم اتفاق‌نظر حاصل کنیم.

با اینکه معتقدات مذهبی این مرد استثنایی طبق معمول محصول احکام کهن هند و ایرانی بوده، در نتیجه منعکس کننده آرمان‌ها و هنجارهای یک نژاد بوده است. مانند تمام جوامع اولیه، هند و ایرانی‌ها نیز در گذشته‌های بسیار دور قائل به‌چند خدا بوده‌اند و عادتاً خدایان آنها منبعث از قوای طبیعت و اجرام فلکی و اصول اخلاقی یا پیوندهای اجتماعی آنها بوده که مجموعه این روابط و ضوابط تشخّص یافته و با اساطیر درآمیخته و به‌طور درهم و برهم گاه هیجان‌انگیز و زمانی غم‌آلود یا وحشیانه و عجیب و غریب یا مضحک به‌نظر می‌آیند و روی‌همرفته انعکاسی از احلام و افکار بشر اوّلیه می‌باشند. ولی با اتکاء به‌کار مصلح اولیه، زرتشت توانسته است یک

دستگاه جهان‌بینی انتزاعی و آرمانی را گسترش دهد که می‌توان به‌خوبی تشخیص داد که واجد یک خردمند و اندیشه‌ورز عالی و پژوهشگر واقعی بوده و باهوش خود توانسته پاسخهایی برای پرسش‌های عمده مربوط به‌هستی و زندگانی پیدا کند.

آنچه در درجه اول برتری جهان‌بینی زرتشت را می‌رساند این است که انسان از دیدگاه وی دیگر آن موجود فلک‌زدهٔ بیمقدار و غیرمسئول نیست که بدون هیچ مایهٔ هدایتی اعمال خود را با پرواز پرندگان و شگون زدن به‌آنها یا دل و رودهٔ دودآلود گوساله‌ای که در راه خدایان قربانی شده ـ که ارزش آنها نیز فروتر از خود اوست ـ برای رهایی وی سوی و جهت داده شود. در جهان‌بینی او آنچه در درجه اول به‌حساب می‌آید انسان و تنها خود انسان است: انسان و وجدان او. به‌رغم تاکید بر روی مسئولیت دسته‌جمعی نسلها و طوایف مانند کتاب مقدس یا انتظار و توقع احترام نوجوانان نسبت به‌اولیاء سالمند آنها در «گاتْ‌ها» طرف خطاب وجدان آدمی است. گاتها به‌انسان درستی و داد و احترام به‌قانون را تعلیم می‌دهد و در عین آنکه آنها را در برابر مسئولیّت‌های لازمه قرار می‌دهد به‌او آزادی عمل را به‌دلخواه خود او عطا می‌کند. همان آزادگی و آزادی‌خواهیِ بدون سختگیری که یک انسان هوشمند و صاحب خرد در زندگانی از آن توقع دارد:

به‌این قطعات یسنا ۳۰ ـ ۲ ـ ۴ توجه کنید:

□

با دو گوش خود بهترین چیزها را بشنوید.
با حسن نیّت به‌گزینشی که برای شما شده درنگرید و ببینید.
گزینشی که بر هر انسانی تحمیل می‌شود.

پیش از آنکه آزمایش بزرگ تحقّق یابد.

□

از همان سر آغاز، دو «مَیْنیو» دو اندیشهٔ توأمان
یکی نیک و آن دیگر بد، با یکدیگر همزمان ظاهر شدند
چه در اندیشه، چه در گفتار و چه در کردار.
امّا میان «وهیو» که نیکی و «آکم» که بدی است انسان خردمند
نیکی را برمی‌گزیند.

□

از همان سرآغازِ کار، همین که دو اندیشه با یکدیگر برخورد
کردند.
«گایا» زندگی و «آجیای تی» را برقرار ساختند.
به‌گونه‌ای که سرانجام بدتر نصیب دروغ‌پردازان
و بهتر سهم حقیقت‌جویان گردد.

در اندیشهٔ زرتشت تنها انسان است که به‌حساب می‌آید، انسان و اندیشه‌ها و گفتار و کردارش، ولی انسان با همه تنهایی، تنها به‌خود رها و واگذاشته نشده.

□

یَسْنا ۳۱ـ ۲

از آنجا که میان دو راه، آنکه بهترست و در خور انتخاب
خودبخود دست نمی‌دهد.
من همانگونه که اهورامزدا، خدای فرزانه اراده فرموده به‌سوی
شما می‌آیم.
من به‌عنوان داور میان دو طرف دعوی به‌سوی شما می‌آیم.
برای اینکه همه در نظم و درستکرداری با هم زندگی کنیم.

در داد و هماهنگی قانون خدائی.



جهانْبینیِ آیین زرتشت با اینکه منشأ ملّی و ایرانی دارد هرگز مدافع حقوق یک طایفه و قوم و وکیل دعاوی آرمانهای یک ملت از طریق شخص ـ نیست، بلکه به‌سوی جهان‌شمولی گرایش دارد. پندار «گاتْها» که درس عدالت و قانونمندی و فرزانگی والایی را تبلیغ می‌کند انسان را برحسب اندیشه‌ها و گفتار و رفتارش او را داوری می‌کند. مسأله خون و تبار مورد علاقه و توجه او نیست. پیش از حکایت «شبان نیک» زرتشت گوسفندان بیرون از آغل خود را پذیراست و قبل از *قرآن* تأیید می‌کند هر کس مسئول عمل خویش است نه غیر. هیچ مذهبی مانند این آیین این همه روی استحقاق یا احساسِ گناه فرد تأکید نکرده است و این تأکید همواره مطلق و بلاشرط است. در این آیین مرد دادپیشه تجلیل و شریر تقبیح می‌گردد ولی هر یک از آن دو پاداش رفتار خود را دریافت می‌کند و فرزندان به‌حکم جرایم نیاکان خود مورد لعن قرار نمی‌گیرند و به‌بهانه آنها تبرئه نمی‌گردند.

در این آیین بخشایش گناهان و گذشت از جرائم و بازخرید از جنایات وجود ندارد. با هیچ گونه فداکاری نمی‌توان حرکت عام و قانونمند عالم را به‌نفع خود برگردانید. عدالت خدایی، راه خود را دنبال می‌کند تا آنجا که رحمت خدایی نیز نمی‌تواند مسیر آن را دگرگون کند.

درین آیین همهٔ احوال و گفتار و رفتار آدمی داخل حساب می‌شود. خوب و بد، خوب و بَد، همه و همه بر عهده انجام‌دهندهٔ آن است که پس از مرگ کالبد باز هم به‌وسیلهٔ روح او مشمول کیفر و بازخواست

عمومی و قانون شامل وی قرار می‌گیرد.

□

یسنا ۳۱ و ۸

ای خدای بس فرزانه، حدّت و غیرت و کمالِ زهد، مولود تست.
در تست کارگر و سازندهٔ جهان.
در تست کمال فرزانگی که مایهٔ آزادی روان است.
بر روی جادّه‌هایی که منتهی به‌شبان خوب و بد می‌شود.

□

یسنا ۴۳، ۵ ـ ۷ ـ ۱۲

ترا چون در ظهور و آغاز و پیدایش زندگی دیدم.
و دانستم که گفتارها و کردارها هریک میوه‌های خود را ببار می‌آورند.
ترا چون مشاهده کردم که به‌داوری نهایی اختصاص داری.
پاداش نیکیها و جزای بدی‌ها
دانستم ای خدای فرزانه چه اندازه رحمت تو گرانمایه است.
آنگاه که زمان‌ها سپری می‌شود
و آنگاه که همه چیز پایان می‌پذیرد.
ای خردمند، تو خواهی آمد.
تو با نیکی ذاتی خود «**سپنتا مینیو**» مبدأ خیر، خواهی آمد.
با «خشتره» قدرت و سُلْطهٔ خود
با «وُهُومَنه» اندیشه و فکر نیک
و «آرمایتی» مهر زمینی
فرمانهای خطاناپذیر خود را اعلام خواهی داشت!
ای خدای بسیار فرزانه، دانستم که تا چه حد رحمت تو بزرگ است،
آنگاه که از هر طرف اندیشهٔ نیک تو مرا گرداگرد خود فراگرفته بـود

به‌من گفت:
«تو که هستی؟
به که تعلق داری؟
با کدام نشانه، شخص تو و آثارت را بازشناسم
آنگاه که پاداش فرجامین خواهد بود؟»
آنگاه که مرا گفتی: «در سایه دادگری من پناه جو
پیش از آنکه داور و قانون فرا رسند درآمدن شتاب ورزا»
و نیز پیش از آنکه اندازه نیکی‌ها و رنجها و مزد هرگروه روشن گردد؛
من نیز در پذیرش فرمانت تأخیر نکردم!
□

امری که در خور عنایت و توجه است صرف‌نظر از مقتضیات آن قرن و ذهنیّات آن روزگار، «ازب دسزاره **Eusèbe de Césarée** این جنبه از اندیشه زرتشت را بخوبی دریافته و می‌گوید: «زیباترین تعریف الوهیت که در میان قدما یافته می‌شود تعریف زرتشت است» و این تعریف را «اُزِب» درکتاب تهیه و فراهم‌سازی انجیل **Préparation Evangéligue** باقی گذاشته است. این مؤلّف به‌مُشرِکان نظر چندان مساعدی نداشته است و پیوسته می‌کوشیده تا فلسفه آنها را تخطئه کند، با این همه وی اظهار می‌دارد که کلمات زیر را واژه به‌واژه در یک کتاب منسوب به‌زرتشت که در زمان او وجود داشته خوانده است. نام این کتاب ***مجموعه مقدس آثار پارسی*** بوده:

«خدا نخستین هستی‌های فسادناپذیر است. او ابدی است و زائیده نشده، او ذوالأجزاء نیست. به‌او چیزی شبیه نیست و همتایی ندارد. او خالق جمیع خوبیهاست و از کسی چشمداشت ندارد، والاترین والایان و فرزانه‌ترین هوشمندان است. او پدر عدالت و

قوانین نیک است. قیّوم و نخستین پدیدآورنده طبیعت است.[1]»

اگر ما به‌ویژه روی این جنبه از اندیشه و فکر زرتشت اصرار می‌ورزیم برای آن است که ناظر به‌عمق و بخش نهانی روح ایرانی است که در ظرف بیست و پنج قرن ـ از زرتشت تا «مانی» و از مانی تا متصوّفه بیرون از شمار و بی‌نظیر ایران اسلامی نظیر انصاری، رومی، عطار، ابن‌سینا و ابوعلی سینای الطیر و العشق و جامی و دیگران به‌عرضه وجود آمده‌اند که زندگی و عشق و اندیشه و روشنایی را با جستجوی خدا و ابدیت و بقیهٔ چیزها مورد توجه قرار داده و چیزی بیشتر از امور پیش پا افتاده و حتی سعادت اخروی را وجهه همت و تحقق خود ساخته‌اند.

□

یسنا: ۴۵: ۸، ۱۱

بخشهایی از این دعای دل‌انگیز، گو اینکه در مورد اموات «آئوگِه‌مایده» بکار می‌رود ـ به‌خوبی، اهمیت دعا را در مذهب زرتشت بازگو می‌کند:

□

اینک من، فرمانبر، سر به‌طاعت فرود آورده‌ام.
با فکری شاد و روحی خوشبخت
روزی یا شبی فرا خواهد رسید که مالک رمه و رمه مالک را رها خواهند کرد.
روزی یا شبی فرا خواهد رسید که روان، کالبد هوس‌جو را رها خواهد کرد

۱ـ رامسی دربارهٔ دانش اساطیری؛ آمستردام ۱۷۲۸

ولی دستاوردهای انسانی او را رها نخواهند کرد...
گاو نر خاک خواهد شد، اسب نیز غبار می‌گردد.
زر و سیم خاک خواهند شد، آدم دلیر و نیرومند نیز...
همه با هم در می‌آمیزند و همه به‌خاک بازخواهند گشت
تنها دعای «آشِم وهو» [می‌ماند] حقیقت بهترین خواستنیهاست که از این سرنوشت مستثنی است...



جهان را در اینجا یک دارنده بیش نیست. «اهورامزدا» خدای فرزانه، دوست سوگند خورده، برادر و بالاتر از همه پدر آنهایی که او را مشاهده و تجلیل می‌کنند. جهان را یک صاحب بیش نیست که براساس دو مبدأ همواره در حرکت است و دربرگیرنده و روشنگر روشنایی تا تاریکی‌هاست. و مُبیّن زایش و مرگ و همهٔ شادیها و تنگدستی‌های زندگی در عالم، با همه زیبایی‌ها و زشتی‌ها و شکوه و رسوایی آن.

از معتقدات دیرین ایران، زرتشت، نبرد بی‌پایانی را میان دو دسته از نیروهای مخالف و متضاد راکه ما درکسوت دو مفهوم اخلاقی بد و خوب (خیر و شرّ) تعبیرمی‌کنیم، محوراصلی جهان‌بینی خودمی‌سازد.

طبق «*گاتها*» در آغاز زندگی و پیش از هر چیز دو اصل و مبدأ وجود داشته‌اند که هر دو بنوبهٔ خود فعّال بوده‌اند: یکی خلّاق و دیگری مخرّب. مبدأ نخستین که والاترست در خود آنچه منشأ زندگی و مایهٔ بقای آن است را دربر دارد، ولی خود تنها نیست. مبدأ دوم بذر نیروهای بد را در خود، دربر دارد و بر سر حکومت دنیا با خوبی به‌ستیز برمی‌خیزد. فعّالیت این دو مبدأ و نزاعی که آندو را روبروی همدیگر قرار می‌دهد از برخورد آندو از همان آغاز زندگی نشأت

می‌گیرد. انسان که آفریدهٔ «اَهورامزدا» است و «او»، انسان را در افکار و اعمالش آزاد آفریده در معرض برخورد این دو نیروی متضاد قرار گرفته و به‌خدای فرزانه جز از طریق **«سپنتامینیو»** اندیشهٔ به‌مبنای اعلای کلمه نخواهد پیوست تا با اندیشه نیک «وهومنه» مشارکت حاصل نکند و هرگز در خور مواهب حیات ابدی و وفور نعمت و تندرستی و جاویدانی نخواهد شد مگر اینکه رهسپار راه داد و طریق «اشا» و «اشاهه یانتاکو» که یکسر نظم و راستی و عدالت و انضباط است گردد.

□

یسنا ۳۳، ۵

در پایان طریق خود در شاهراه حقیقت، آنجا که مقرّ کردگارست، برای به‌دست آوردن زندگی دراز و توانایی نیک اندیشیدن، «سروش» را فرا می‌خوانم و مراتب اطاعت و فرمانبری خود را به‌قانون الهی یادآور می‌شوم. آنچه در جهان‌بینی انقلاب زرتشت در خور اهمّیت و توجه است اعتقاد اوست به‌اینکه اندیشه بر مادّه پیشی و سبقت دارد و این علّیّت چنان عمومیّت و شمول دارد که منشأ تحویل علل نخستین به‌صور آرمانی و غیرجسمانی می‌شود. از آنجا که صُوَر آیین زرتشت عملاً و در مجموع انتزاعات ذواتی غیرجسمانی و بدون شکل‌اند که اصولاً جز در مقام عمل کسوت ظهور نمی‌یابند تا جایی که می‌توان گفت که نیرو نیز به‌شمار نمی‌روند و صرفاً اندیشه و مبادی و تمایلات‌اند. جوانه‌های زندگی و مرگ از میان دو قطب متذبذب و درکش و قوس می‌باشند. این تصویر قطعی است که زرتشت از انسان ارائه می‌دهد که افسانه‌ها و حکایات عامیانه را که مولود خدا یا دانش اساطیری و یا الوهیّت‌های ثانوی و صرفاً خشن و مادّی و زمخت‌اند و

همواره همراه با بلایا می‌باشند، بطور مطلق هیچ و پوچ می‌شمارد. از همهٔ عواملی که به‌منزلهٔ ابزار و مجرا به‌شمار می‌رود، یا نقش پناهگاه یا حتی زمینه‌ای را برای خدایان مذاهب عامیانه ایفا می‌کند، زرتشت تنها و تنها «آتش» را نگاه می‌دارد، یعنی همان آتش ناپایدار و متحرک و به‌چنگ درنیامدنی و آن را پاک‌ترین مظهر «مزدا» [خدا] و نماد آن تلقّی می‌نماید.

یسنا ۴۳، ۹



هنگامی که از هر طرف مرا اندیشه نیک احاطه کرده بود، از من پرسید:

«چه چیزی را می‌خواهی بشناسی؟»

«چه چیزی را می‌خواهی بدانی؟»

در پاسخ گفتم: همانا به‌سوی آتش و زبانه‌های مقدّس تست که نیایش من بالا می‌رود...



یسنا ۴۶، ۷

چه کسی است که دستِ یاری به‌من ناتوان می‌دهد؟

چه کسی است کهَ مرا علیه شریر و خشونت وی یاری می‌کند؟

کیست آن‌کس جز آتش تو و اندیشه پاک تو

و اعمالی که با قانون تو تطبیق می‌کند؟...



یسنا ۳۴، ۴

پروردگارا! ما در جستجوی آتش توایم

آن شعله حقیقت نیرومند و پرتوان،

که مایهٔ شادی و روشنی برای آنهائی است که آنرا تکریم،
و مایهٔ کیفر و رنج برای کسانی است که بدان اهانت می‌کنند.



زندگی و روشنایی آفرینش و نگهبانی آنها در نظم و قانونمندیِ علیه دروغ و علیه ویرانی و تطاول مرگ خود همان آیین زرتشت است و این خود همان تصویری است که وی از عالم ارائه می‌دهد و همان قواعدی است که وی مصوّر می‌کند و پایانی است که در سر می‌پرورد. در این آیین که برداشت خدا همان فکر و اندیشه ناب است، انسان جز شخصیت اخلاقی خود چیزی را قربانی نمی‌کند و جز سخنان و اعمال و افکار خویش چیزی را به‌خدا پیشکش نمی‌نماید. وی تنها یک چیز را پیشکش خدا می‌کند و آن «نیایش» است. با این همه فکر ثابت آرمان نهایی، پرستش زیبایی و عشق به‌حقیقت، بهمانگونه که از چشمان افلاطون، واقعیت را ـ که از هر کس بهتر می‌شناسد ـ نهان نمی‌دارد مؤلّفِ «گات‌ها» نیز صرفاً شاعر و خیال‌پرداز نیست[1] خارق عادت و افراط‌گرایی به‌رغم شیوهٔ انتزاعی

۱ـ زرتشت صرفاً یک شاعر نیست او به‌شعر تنها برای شعر مبادرت نمی‌کند. با این همه او شاعر روح و قلب است. شعر به‌گونه‌ای با اثر و مذهب او آغشته شده که دیر زمانی پس از وی دعائی که خطاب به‌اهورامزداست هنوز هم که هنوزست در مشکوة طبیعت زبانزدست.

... سپاس ای آفریدگار! برای ایام خوشی که تو بمن عطا فرمودی و روزهای بدی را که از من دور ساختی! شکر برای زیبایی‌هایی که در آسمان است. سپاس برای گستره زمین و رودخانه‌های دراز آن، برای خورشید آسمان، برای آبهایی که روانند و گیاهانی که می‌رویند. شکر برای گرمی خورشید، برای تابش ماه و برای اخترانی که در آسمان سوسو می‌زنند. از بدو خلقت تا امروز و از امروز تا آغاز مجدّد حیات.

سپاس، ای آفریدگار! که مرا بر سرزمین ایران زایاندی و آیین نیکم دادی! شکر که مرا هوشمند ساختی و حافظه دادی و نور چشمان بخشیدی...

←

وی از ساحت او بدور است. سخن او ملموس و محسوس و در دسترس و درخور فهم برای همگان است. زرتشت مردی است که نگران می‌شود، درصدد کسب اطلاع برمی‌آید، خود را مطمئن می‌سازد، مجدّداً دلسرد می‌شود، طغیان می‌ورزد، باز چنگ در عمل می‌زند، زمام خویش را به‌دست می‌گیرد: امیدوار و منتظرست.

□

یسنا ۵۰، ۱

ای روان من! چه یاری و کمکی ما دریافت کرده‌ایم؟
من و رمهٔ من چه حمایتی دیده‌ایم؟
مگر جز حمایت و یاری «اهورامزدا»:
داد و اندیشهٔ نیک؟

□

یسنا: ۳۴، ۱۲

پروردگارا! اراده تو چیست و چه می‌خواهی؟
کدام ستایش و کدام نیایش را خواستاری؟
به‌من بگو!
راه داد و راه نیک‌خواهی را بما بیاموز.

□

یسنا: ۴۸، ۲

پیش از آنکه کار جهان به‌سر آید، پروردگارا آنچه را می‌دانی بما بیاموز:

← شکر که مرا توفیق دیدن آسمان دادی: خورشیدی که حرارت‌بخش است و مهتابی که حامل بذر گاو نر (نخستین موجود زنده) است، آتشی که فروزنده و اخگرپاش است و می‌سوزاند... شکوه شاه و دم و دستگاهش، چشمه‌های معدنی، کشته‌های سرسبز، درختها و نهالها، چمن‌ها و علوفه‌زارها، زن فرمانبر، مغرور و زیبا، فرزندان... دوستان، همسایگان و برادران و...

آیا کسی که داد می‌ورزد بر شریر پیروز نخواهد شد؟
همین خود به‌منزله تقدیس زندگی نیست؟
□
یسنا: ۴۴، ۳ـ ۱۳
پروردگارا! در حقیقت مرا بگوی، از تو تقاضا می‌کنم
پدر در میان درستکرداری و نظم کدامیک است؟
ای فرزانه! آفرینندهٔ اندیشه نیک کیست؟
چه کسی در دل پسر احترام پدر را نهاده است؟
دادگر کیست و شریر چه کس است؟...
چگونه ما از شرّ و خطا رهایی یابیم؟
□
یسنا: ۲۹، ۱ و ۲
روح آفرینش به‌سوی پروردگار فریاد می‌کشد
«برای چه کسی قالب مرا آراستی؟ آفرینندهٔ من کیست؟
خشم و چپاول، درندگی و خشونت مرا می‌آزارند
من جز شما راهبر دیگری ندارم، پروردگارا کشتزار خود را به‌روی من بگشای!»
داد و اندیشه نیک تو کی خواهد بود؟
ای فرزانه! سلطنتِ تو کی خواهد بود؟
برای اینکه مردم به‌من گوش فرا دارند، مرا روشن کن!
پروردگارا! ما را، ما را دریاب، رستگاری از جانب تو می‌رسد!
□
یسنا ۴۶، ۱ـ ۲
از کدام طرف بروم؟ به کجا گام بردارم؟
دور از دوستانم،

دور از وفادارانم،
روستائیان مرا تجلیل نمی‌کنند
رؤسای آنها نیز جملگی تن به‌دروغ سپرده‌اند!
چگونه به‌تو خدمت کنم؟
چگونه مورد پسند تو قرار گیرم، ای پروردگار بسیار فرزانه؟!
من می‌دانم ناتوانی و ضعف من از کجا ناشی می‌شود؟
رمه من بس اندک‌اند، مردم کمی پیرو من‌اند.
من به‌سوی تو، ای پروردگار، فریاد برمی‌کشم، بمن بنگر!
همان پشتیبانی را که دوست از دوست خود انتظار دارد نسبت به‌من مبذول فرمای.
ترا به‌راست کرداریت غنایِ نیک‌اندیشی را بر من بگشای.



با ترجمهٔ گسیخته این قطعات که مراد از آن مبادرت به‌برگردان اندیشه و جهان‌بینی زرتشت در «گات‌ها»ست که بهرحال روح و پیام آنها با کمال دقت حفظ شده، ما خواسته‌ایم خاطرنشان کنیم: «که در گاتها همه جا سر و کار ما با یک اصلاح مذهبی بنیادین و مفاهیم اخلاقی، در درجه اول است. در میان اندیشهٔ خوب و بد همواره تضاد چشمگیری وجود دارد. پاداش اخروی پس از مرگ بر همه چیز رجحان دارد. در هر «بند» از گاتها توسل به‌نیروهای نیکوکار چه به‌صورت انتزاعی و در مقام خوشامدگویی به‌اهورامزدا ـ چه با ذکر نام و چه تلویحاً ـ مشهودست. در عوض مناسک قربانی هیچگونه نقشی را ندارند... خدایی هست که آن «اهورامزدا»ست. در هر بند و تقریباً در هر بیت از سرود یا با تصریح به‌نام وی، یا با اشاره تلویحی از «اَمشاسپنتا» در بسیاری از فقرات و بندهای سرودها یاد می‌شود. روحانی «*مانان‌ها*» به‌کلی از جسمانی «*آستوانت*» ممتاز و جداست.

تقسیم‌بندی سه‌گانه اندیشه ـ و آنچه واقعاً اندیشه است ـ یا گفتار (آنچه به‌صورت سخن درمی‌آید) و کردار، در همه جا مشهود می‌باشد. نیکی با بدی در تضاد است و طبعاً پاداشهای متفاوتی را پس از مرگ دربر دارد. خطوط اصلی آیین و مذهبی که در گات‌ها انگشت روی آن می‌گذاریم شما به‌خوبی بدان پی خواهید برد و متوجه خواهید شد که آراء انتزاعی و اخلاقی در آنها تا چه اندازه چشمگیرست و تا چه اندازه ما را در این داوری محق خواهید دانست.»

ابتدا به‌آراء اخلاقی بیندیشیم:



یسنا ۳۱، ۱۱، ۱۲ و ۱۷

ای «مزدا»! از همان آغاز،

از همان ابتدای کار که تو بوسیلهٔ اندیشه‌ات بدن را شکل بخشیدی، وجدان و نیروهای اندیشه را فراهم آوردی،

از همان آغاز که تو در کالبد، روح دمیدی که مایه زندگی آن است،

از همان آغاز که تو کردار و داوری را پدید آوردی که هرکس آنگونه که مایل است راه خود را برگزینند،

از همان زمان، پروردگارا آدمی بانگ برداشت تا اعتقاد خود را اعلام دارد.

آنکس که به‌اندازهٔ انسان درست دروغ می‌گوید،

آنکس که به‌اندازهٔ کسی که نمی‌داند، می‌داند

هرکدام به‌قدر گنجایی قلبش، هریک به‌اندازهٔ اندیشه‌اش...

آیا این مرد، دادگر یا شریرست که نیکی هر چه بزرگتر را برمی‌گزینند؟

پس آنکه می‌داند به‌سخن درآید،
و نادان از پریشان کردن افکار دست بردارد،
پروردگارا، تو خودت در کار اندیشهٔ نیک، ما را تعلیم بخش!
اندیشه‌های اخلاقی ـ برای مقابل همدیگر قرار دادن بد و خوب ـ مقام و درجه اوّل را حائزند

□

یسنا ۴۵، ۳

من از همان آغاز زندگی سخن خواهم گفت،
و از اندیشهٔ نیک که به‌اندیشهٔ بد گفت:
«نه افکار ما و نه آیین‌های ما و نه قوای ذهنی ما با یکدیگر توافق دارند.
اعتقادات ما متفاوت است
نه گفته‌ها و نه کردار و نه وجدان‌های ما با یکدیگر همسانند.
روان‌های ما همانند یکدیگر نیستند».

□

این تضاد همواره چشمگیر است و برای آن است که به‌مردم خاطرنشان کند که آنها هم آزاد و هم ضمناً مسئول اندیشه‌ها و گفتار و کردار خود می‌باشند:

□

یسنا ۳۰، ۳

از همان آغاز دو «مینیو» دو اندیشهٔ توأمان
یکی نیک و دیگری بد با همدیگر ظاهر شدند.
چه در اندیشه، چه در گفتار و چه در کردار

امّا میان **«وَهیو»** که نیکی و **«آکِمْ»** که بدی است فرزانه نیکی را برمی‌گزینند

□

یسنا ۴۳، ۵

با مشاهده تو در آغاز و ظهور زندگی
و تصریح به‌اینکه کردار و گفتار میوهٔ خود را ببار خواهند آورد
و با مشاهده اینکه این تویی که سرانجام پایان می‌دهی
و پاداش نیکی و کیفر بدی را خواهی داد.
ای پروردگار بسیار خردمند، من آگاه شدم که رحمت تو تا چه اندازه فراوان است.
انسان آزادست، امّا بر حسب کیفر دهی و دادگری عام که تجسم یک خردمندی اعلاست و پیرامون آنرا نیروی نیکوکار و عاری از شخصیت مادی فرا گرفته [نتیجهٔ کردار خود را می‌بیند].

□

یسنا ۴۳، ۶

در فرجامین دَوْر زمانها
هنگامی که همه چیز تمام و به‌پایان می‌رسد
ای فرزانه، تو خواهی آمد!
تو با نیکی ذاتی خود «سپنتامینیو» اصل نیکوکاری، خواهی آمد
با **«خشتره»** قدرت و سلطنت
با **«وهومَنَه»** اندیشه نیک، فکر خوب...
تو ای فرزانه خواهی آمد

و «*آرمَئ‌تی*» مهر زمین
فرامین بی‌نهایت خردمندانه ترا اعلام می‌دارد.
انسانها آزاد و طبق مکافات عام بازخواست شدنی‌اند ولی از آنجا که گزینش امری دشوارست حکمت اعلیٰ آنها را رها نخواهد کرد.



یسنا ۳۱ و ۲

از آنجا که میان دو راه بهترین طریق خود بخود ارائه نمی‌گردد
من همانگونه که ارادهٔ «*اهورامزدا*» پروردگار فرزانه است
به‌سوی شما می‌آیم
من از سوی داورِ دو طرفِ دعوی، به‌سوی شما می‌آیم
برای اینکه همهٔ ما در کَنَفِ نظم و درستی و داد و هماهنگی
قانون الهی زندگی کنیم.



برای فهم این مطلب که جهان‌بینی زرتشت چگونه و با چه تسلّط و استادیِ فوقِ عادتی، انسانیت را از چنگ دار و دستهٔ خدایان دَدگونه و طبیعت‌وار رهانیده است تا شاید آنان را رهسپر راه حقیقت و داد کند و انسان را متوجه گرداند که سرنوشت وی بازیچهٔ یک گیرودار جهانی است که طیِّ آن تنها کردار و گفتار و پندار هر فردی در حساب می‌آید و باید کوشش‌های وی را برای مثال با افلاطون در کتاب «تیمه» مقایسه کرد و بدینگونه خواهید دید که آرمان‌خواهی جاویدان زرتشت نه بدعتی شرقی و نه کشفی غربی است؛ بلکه پایان و رؤیا در اینجا جز یک چیز بیش نیست و آن امر، وجه مشترک ارواحی است که صرفاً واقعیّت به‌تنهایی آنها را سیراب نمی‌کند.

«سعادت از آن کسی است

که در کار و کوشش است»

«گاتها»

فرگرد* نخست

نژاد اصلی زرتشتیان

نژاد اصلی زرتشتیان، ایرانی است[1] که مشتق از *اریان* می‌باشد. کلمهٔ *اریان* اسم جمع است، یعنی اریه‌ها و اصلاً کلمهٔ اریه به‌زبان سانسکریت[2] و اوستا به‌معنی پاک و نجیب است و اریان که جمع آن باشد به‌معنی نجبا می‌شود.[3]

---

*- فرگرد = فصل

۱- در فروردین یشت فقره (۸۷)، ایرانیان را از نژاد کیومرس، سر سلسلهٔ پادشاهان پیشدادی می‌داند و می‌گوید: «فره‌وهر کیومرس پاک را می‌ستائیم، نخستین کسی که به‌گفتار و آموزش اهورمزدا گوش فرا داد. از او خانوادهٔ ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا به‌وجود آمد». فره‌وهر به‌معنی نیروی درونی آدمی است که آن را روح هستی نیز می‌گویند. در جای خود از آن گفت و گو خواهیم کرد.

۲- سانسکریت زبانی است که کتابهای دینی برهمنان با آن نوشته شده است مانند اوستا که زبان‌نامه دینی ایران باستان است.

۳- در اوستا مکرر به‌کلمهٔ (اثیریه) برمی‌خوریم. این کلمه صفت است. یعنی آریایی یا ایرانی. همچنین کلمهٔ دیگری به‌نام «اثیرین» Airyana می‌باشد. یعنی منسوب به‌آریا. همین کلمه است که اکنون ایران می‌گوئیم. ایرانیان، در قدیم خود را آریایی می‌نامیدند چنانکه داریوش بزرگ در سنگ نبشته نقش رستم خود را آریایی خوانده. در زبان هخامنشی آریا

←

قوم اریان یکی از قدیمی‌ترین اقوام پنجگانهٔ عالم است[۱] که هنوز ابتداء تاریخ آنها به‌طوری که باید معلوم نگردیده است، همین قدر معین شده که قوم اریان قبل از حدوث یخ‌بندی عالم یعنی زمانی که هنوز قوه‌ی یخ‌بندی در این عالم به‌ظهور نرسیده بوده، وجود داشته‌اند[۲] و بعدها این قوم به‌دو شاخه منشعب شدند. یک شعبه در دامنه هیمالایا واقع در شمال هندوستان، جایگزین شدند. در آن زمان هندوستان را (سیت سندو) می‌گفتند که به‌زبان سانسکریت به‌معنی هفت رود می‌باشد. چنانکه، پنجاب به‌واسطه داشتن پنج رودخانه، دارای چنین نامی شده است. کم‌کم به‌مرور زمان (نسبت سندو) را سندوستان (و هندوستان) گفتند یعنی، جای و محل رود[۳]. لفظ سند

← به‌معنی ایرانی است. هرودوت می‌گوید: مادها را در قدیم آریایی می‌گفتند.
(صفحه ۳۲ ی و ۳۲ یا ـ جلد اول یشتها)

کلمه (آریا) یا (آریه) به‌معنی پاک و شریف و آزاده است (صفحه ٤ ـ ایران و هند)

۱ـ اقوام پنجگانه بدین ترتیب هستند: ۱ـ سفیدپوست ۲ـ زردپوست ۳ـ سرخ‌پوست ٤ـ سیاه‌پوست ٥ـ ماله، ساکنین جزایر جنوب شرقی آسیا و اقیانوسیه و شبه جزیرهٔ هندوچین و مالاکا و جزیرهٔ ماداگاسکار.

۲ـ به‌عقیدهٔ دانشمندان سابقهٔ تاریخی ایران که از زمان کیومرس آغاز می‌گردد نزدیک به‌ده هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. زیرا برابر نوشته‌های فلاسفه یونان و دیگر دانشمندان، زرتشت تقریباً ٦٥٠٠ (ششهزار و پانصد) سال قبل از میلاد بوده و از زمان او تاکیومرس نیز در حدود سه هزار و پانصد (۳۵۰۰) سال می‌شود. ولی کشفیاتی که اخیراً در ایران به‌خصوص در غار هوتو واقع در بهشهر مازندران شده و استخوان‌ها و ابزاری که از مردمان روزگاران گذشته بدست آمده است، زندگی ایرانیان را در این سرزمین به‌دورههائی در حدود ده هزار سال، بیست هزار سال، سی و پنج هزار سال، صد هزار سال قبل از میلاد می‌رساند. مدارک این کشفیات در موزه‌ی ایران باستان است. (یکتاپرستی در ایران باستان از صفحه ۸۱ به‌بالا راجع به‌سابقهٔ تاریخی ایران به‌خصوص صفحه ۱۱٦، و از صفحه ۱۱٥ به‌بالا راجع به‌سوابق طولانی مردم ایران نقل از کتاب (ایران از آغاز تا اسلام) به‌قلم دکتر گیرشمن فرانسوی و مجله نور جهان مورخه مرداد سال ۱۳۳۰ از نشریات کمیتهٔ ادبیات مسیحی در ایران و مدارک معتبر دیگر)

۳ـ در اوستا چهار بار از هندو یعنی هندوستان یاد شده یکی از آنها در فرگرد (فصل)

در سانسکریت برابر است با لفظ هندو در اوستا و فارسی، چه که حرف سین در سانسکریت به‌جای حرف (ها) در اوستا و زند و فارسی است چنانکه واژهٔ (دس) در سانسکریت به‌معنی (ده) در فارسی و (دسه) در زبان اوستا می‌باشد.

اسورا در زبان سانسکریت مانند اهورا در اوستا می‌باشد و به‌همین قیاس اغلب لغات دیگر.

هندوهای آریایی سرزمینی را که پس از مهاجرت در آنجا اقامت گزیدند، آریا ورته نامیدند. یعنی مسکن و میهن نجبا[1]، و به‌مرور ایام تمام هندوستان را گرفتند. اگرچه هندوها هنوز در میان خود تمام هندوستان را آریا ورته و خویش را اریان می‌نامند، ولی به‌مناسبت اقامت در هندوستان نام هندوئی برآنها اطلاق می‌شود و راهنمایان آنها به‌جانب (براهما)[2] که در سانسکریت به‌معنی مرکز کل و عبارت از

← اول وندیداد است که از شانزده سرزمین آریایی نام می‌برد و در پاره (۱۸) چنین می‌گوید: «پانزدهمین جاها و روستاها که من اهورامزدا بهترین آفریدم هفت هندو است (هپته هیندو) در آنجا اهریمن پر گزند به‌ستیزه دشتان (حیض) ناهنگام و گرمای ناهنگام پدید آورد»

دیگر در یسنا ۵۷ پاره (۲۹) و مهر یشت پاره ۱۰۴ می‌باشد که می‌گوید: فرشته سروش و فرشته مهر بدکاران را در هر کجای جهان باشند به‌سزا می‌رسانند خواه در مشرق باشند و یا در مغرب هند. چهارمین جا که از هند اسم می‌برد پارهٔ ۲۲ تیریشت است که از برخاستن مه و ابر از آن سوی کوه هند و آوردن باران صحبت می‌کند (صفحه ۱۱ ـ ایران و هند)

۱ـ آریا ورته نام دیرین سرزمینی است که اقامتگاه هندوان آریایی است. آریا ورته به‌معنی مسکن و میهن آریایی است چه که ورته به‌معنی مسکن و میهن می‌باشد و کوتاه شدهٔ لفظ (آورته Ȃvarta) است. اریاورته در شمال هند عبارت بوده از سرزمین‌های رود سند تا کرانه‌های رود گنگ، یعنی پنجاب و سند و کوچ و راجپوتانا ـ گروهی از دانشمندان دامنه آریاورته را فراخ‌تر گرفته، سرزمین‌های میان کوه هیمالایا و کوه (ویندیه) و سرزمین‌های میان دو دریای خاوری و باختری را جزء آن دانسته‌اند به‌عبارت دیگر همه‌ی خاکهای شمالی هند آریاورته خوانده شده (صفحه ۱ و ۲ ـ ایران و هند)

۲ـ براهما = آفریدگار بزرگ

خدا باشد، منوها[۱] یعنی روشن ضمیران بوده‌اند که بعدها از میان آنان ظهور می‌کرده‌اند. از ظهور منوها چهار کتاب مذهبی که دارای علوم روحانی و جسمانی است بجا مانده و آنها را روی هم چهار وید می‌خوانند بدین ترتیب:

(۱) ریگ ودا Rig veda[۲] (۲) یجورودا Yajur veda

(۳) سامه ودا Sāma veda (۴) اترو ودا Atharva veda

به‌غیر از این چهار ودا کتاب دیگری هم دارند به‌نام (ودانگ Vedang)[۳] که بعداً نوشته شده است. ودانگ و چهارودا، تماماً به‌زبان سانسکریت خالص است. اصلاً ودا به‌معنی دانش می‌باشد[۴].

واژه سانسکریت هم از دو لفظ ترکیب یافته. نخست (سانس) به‌معنی کامل و (کریت) به‌معنی مخلوق و آفریده شده و روی هم معنی جامع آن آفریده شدهٔ کامل می‌باشد. سانسکریت هم دو قسم است. قسمتی سانسکریت خالص اصلی که مشابه گاتها یعنی سرودهای خود زرتشت است و آنرا سانسکریت علمی نامند. قسم دیگر سانسکریت مخلوط است که آنرا سانسکریت تاتاری[۵] هم می‌گویند و شباهت به‌زبان لاتین و یونانی دارد. دسته دوم از آریاها در وسعت خاکی مابین رود (آمودریا) و (سردریا)[۶] به‌سمت شمال و

۱ـ منوها = راهنمایان و پیمبران آیین برهمائی هستند.

۲ـ پورداوود در مجله‌ی ایران و هند ص ۱۳ ـ سابقه ریگ‌ودا را نزدیک به ۱۵۰۰ سال و در جلد اول یسنا ص ۳۳ سابقهٔ آن را به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد می‌رساند.

۳ـ ودانگ، بخشی از نامه‌های دینی برهمائیان [illegible] است.

۴ـ صفحه ۱۳ مجله ایران و هند.

۵ـ تاتاری یعنی منسوب به‌اهل تاتار که معروف به‌ترکستان چین است.

۶ـ آمودریا رود جیحون و (سردریا) رود سیحون است که هر دو داخل دریاچه آرال واقع در ترکستان روس می‌شوند.

مغرب جبال (بلورتا)[۱] و شمال کوهستان (پامیر)[۲] مقیم شدند. در ابتداء اقامت نام خود را برآن مرز و بوم گذاشته آن را اریانه خواندند یعنی محل و مسکن آریاها و به‌مرور ایام که وسعت تصرفات آنها به‌طرف مغرب روزافزون شد تغییرات در لهجه پیدا کرده و عاقبت موسوم به‌ایران گردید[۳] و به‌همین نام باقی ماند. لفظی که در اوستا برای این سرزمین استعمال شده **اَئیرِیَنَه وَئجه** می‌باشد که اکنون آن را ایران ویج یا ایران ویژ، یا آریاویج گویند. یعنی تخمگاه نجبا، چه که ائیرینه یا اریا به‌شرحی که گفته شد به‌معنی نجیب و پاک است. وئجه هم علاوه بر معنی ویژه و خالصیت به‌معنی تخم نیز آمده است.[۴] که رویهم رفته به‌معنی تخمگاه نجبا و پاکان می‌شود.

بعد از آنکه پیشینیان ما، در آن مرز و بوم تسلطی پیدا کردند پایتخت خود را در بلخ یا باکتریا که اروپائیان باکتریا گویند قرار دادند[۵]

۱ـ بلورتا Bolorta سلسله جبالی است در شمال شرقی کوه پامیر به‌طرف سرحد تاتارستان.

۲ـ کوهستان پامیر متصل به‌کوه هندوکش در شمال شرقی افغانستان است.

۳ـ چنانکه در پیش گفتیم این نام در اوستا ائیرینه می‌باشد. مفسرین اوستا در زبان پهلوی هرجا که به‌این کلمه برخورد کردند آن را به‌زبان پهلوی یعنی زبان رایج خودشان به (اران Erān) ترجمه کردند. تا پانصد ششصد سال پیش از این نام میهن ما اران Eran تلفظ می‌شد و به‌مرور زمان به‌لفظ کنونی یعنی ایران تبدیل گردید. (ایران و هند صفحه ۲)

استرابون جغرافی‌نویس قرن اول میلادی می‌نویسد: اریانه (خاک آریایی‌ها) اطلاق می‌شود به‌پارس و ماد و سرزمین‌های شمالی بلخ و سند. زیرا همه این اقوام تقریباً یک زبان دارند (مجله ایران و هند صفحه ۳)

۴ـ در سانسکریت کلمه Bija به‌معنی تخم است و برابر وئجه در اوستا است. بنابراین، ائیرینه وئجه به‌معنی سرزمین تخمه و نژاد آریایی است (صفحه ۳۸ جلد اول ترجمه یسنا). شاید هم به‌معنی جایگاه ویژهٔ ایرانیان باشد.

۵ـ درباره محل اصلی آریاویج که نخستین زادگاه ایرانیان بوده عقیده‌ها مختلف است ولی از کتب پهلوی و از نوشته‌های بعضی دانشمندان چنان برمی‌آید که در حوالی آذربایجان

←

و ما از نژاد آنان هستیم.

این شرح تحقیقی رشتهٔ نژادی ما است اسامی دیگری نیز مانند مزده‌یسنی و زرتشتی و اهوراتکیشی[1] که معمولاً دکیشی گویند به‌ما اطلاق کنند. همهٔ این نامها به‌مناسبت دین ماست که توسط زرتشت پیغمبر به‌ما رسیده است. ما را پارسی نیز گویند و آن به‌طوری که در «آیینه آیین مزده‌یسنی» شرح داده شده، به‌دو مناسبت اول اینکه یکی از نبیره‌گان هوشنگ شاه که براین سرزمین پادشاهی داشته نامزد به‌پارس بوده و نام خود را بر این کشور نهاده. دوم اینکه چون پایهٔ کیش مزده‌یسنی بر پارسایی است لذا این گروه را پارسا می‌گفتند و کم‌کم این لفظ به‌فارسی یا پارسی تبدیل شد[2]

پس به‌هریک از این نام‌ها ما را بخوانند زهی فخر و سعادت که نژاد ما از تخمهٔ نجبا و پاکان و منسوب به‌آیین یکتاپرستی و خداپرستی و

← و سواحل رود ارس بوده است. در آبان یشت بند ۱۰۴ می‌گوید: «اورا بستود زرتشت پاک در آریاویج در کنار رود، ونگوهی دائیتیا» و نگوهی به‌معنی نیک است. در بُندهش Bondehesh که یکی از کتابهای مهم پهلوی است در فصل ۲۰ فقره ۱۳ گوید: «آب رود دائیتیک (دائیتیا) از ایران ویژ آید و به‌کوه کوفستان شود» یوستی Justi کوفستان را در پهلوی گرجستان خوانده، دائیتیا را هم رود ارس دانسته است. (صفحه ۲۸۳ جلد اول یشتها) ـ در فصل ۲۹ فقره ۱۲ بُندهش صراحتاً می‌گوید: ایران‌ویج در آذربایجان است (صفحه ۳۹ ترجمه جلد اول یسنا و صفحه ۵۹ جلد اول یشتها)

در قرآن سورهٔ (ق) و (فرقان) و در تفسیر صافی و کتاب مجمع‌البحرین در تحت لغت (رس) به‌ظهور پیغمبر ایران (زرتشت) در کنار رود ارس اشاره می‌کند (صفحه ٥٤ و ٥٥ یکتاپرستی در ایران باستان) از یک رشته مندرجات کتب پهلوی نیز برمی‌آید که آریاویج در آذربایجان است (صفحه ٤٨ جلد اول یسنا)

ولی عده دیگری آریا ویژ را خیوه یا خوارزم تصور کرده، دائیتیا را رود جیحون دانسته‌اند که پورداود هم طرفدار آنهاست. (صفحه ٤٢ و ٥٢ جلد اول ترجمه یسنا) ـ عقیده این عده ضعیف به‌نظر می‌رسد و دلایل تاریخی ندارند.

۱ـ تکیش در اوستا به‌معنی کیش در فارسی است.

۲ـ صفحه ۲۸ ـ آیینه آیین مزده‌یسنی

پارسایی است.

اکنون باید دید بعد از آنکه نسب و نژاد ما به‌این ترتیب معرفی شده، آیا باید به‌همین افتخار اکتفا کرد یا اینکه حقیقت آن را به‌وسیلهٔ دیگر ثابت نمود؟

مسلماً معرفی اصلیِ آن باقی است و آن به‌طوری که مکرر در اوستا آمده ظهور هومت، هوخت، هوورشت یعنی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک می‌باشد که ما را علاوه بر افتخار نژادی و صفات ظاهری در عالم بالا نیز امتیاز و افتخار ابدی عطا می‌نماید.

«سخنی گویید که از اندیشهٔ پاک سرچشمه گرفته است و کاری کنید که با کوشش و پارسایی از دست و بازو برآمده باشد»

یسنای ۴۸

فرگرد دوم

زادگاه و نسب زرتشت

ما که مزده‌یسنی کیش و اهورا پرستیم چنانکه گفته شد ، کسی که ما را به‌آن کیش بافرهی پیش از همه رهنمون فرموده اشوزرتشت اسپنتمان است که در شهر (ری)، تولد یافته[1]. ری در اوستا (رغه) و در

۱ـ راجع به‌تولد پیغمبر در رغه (ری) هیچ گونه مدرکی نداریم. گرچه در اوستا دو بار از رغه یاد شده ولی از تولد پیغمبر در آنجا سخن به‌میان نیامده در یسنا، هات ۱۹ فقره (۱۸) از بودن ردان در ری زرتشتی نام می‌برد که مفاد آن خوب مفهوم نیست. در وندیداد، فرگرد اول فقره (۱۵) می‌گوید: «من که اهورمزدا هستم از بهترین شهرها و مکانهائی که آفریدم رغه دوازدهمین است» در تفسیر پهلوی رغه را در آذربایجان می‌داند و بعد می‌گوید: «برخی از ما آن را همین ری (نزدیک تهران) می‌دانند». شاید رغه شهر مراغه کنونی باشد که خود آذربایجانی‌ها مَرغه گویند، دکتر ع بصیر استاد دانشگاه نیز بر این عقیده است. چون در کتب پهلوی دو رغه یاد شده بعید نیست هر دو رغه در آذربایجان بوده یکی بزرگ و یکی کوچک در این صورت ممکن است مرغه کوتاه شده مه رغه باشد یعنی رغه بزرگ در برابر رغه کوچک. اقوال بسیاری از دانشمندان زرتشت را از آذربایجان حوالی رود ارس و مادرش را از رغه می‌داند. در فصل ۲۰ بندهش فقره ۳۲ و فصل ۳۴ بندهش زرتشت را از حوالی رود درجه Dareja در آذربایجان می‌نویسد. در قرآن سوره (فرقان) و (ق) و در مجمع‌البحرین (در باب لغت رس) و دایرةالمعارف فریدوجدی و دیگر مدارک معتبر از پیدایش پیغمبر در

←

پهلوی (رگا) می‌باشد.

شرح خانواده و نیاکان آن وخشور پاک مفصل در آیینه آیین مزده‌یسنی نوشته شده است.[1] لفظ اشو که به‌معنی مقدّس روحانی و جسمانی و راستی و درستی است و در اوستا زیاد آمده صفت یا عنوان پیغمبر می‌باشد. هریک از نوع بشر باید به‌آن صفت آراسته باشند و بدون تحصیل این صفت پاک نتوان مقامات عالی دیگر را به‌دست آورد. زیرا چون روح و جسم پاک شود دیگر آلایشی که مانع ترقی انسان به‌مراتب عالیه باشد وجود نخواهد داشت و ظلمتی که عائق و مانع بینایی و تشخیص واقعی است با نور تقدیس جسم و روح که عین اعتدال است تباه و ناپدید خواهد شد، چنانکه در آیات فصول وحدت‌شناسی بیان خواهد شد.

به‌طوری که در اکثر جاهای اوستا آمده صفت اشو از جانب اهورامزدا به‌زرتشت اختصاص یافته و دیگر مقامی بالاتر از آن نیست که مخلوقی از جانب خالق بخشنده، به‌خطاب اشوئی مخاطب شود.

اشوزرتشت از سلسله مه آبادیان[2] بوده که لفظ مه آبادیان جمع و

← آذربایجان صحبت می‌کند (از صفحه ۵۰ تا ۵٦ یکتاپرستی در ایران باستان به‌استناد مدارک زیاد)

۱ـ اسم پدرش پور وشسب، مادرش دغّدو بوده. سلسله نسب پیغمبر در پشت چهل و پنجم به‌کیومرس می‌رسد که بنیادگذار خاندان پیشدادیان بوده است (صفحه ٤٢ گفتاری درباره دینکرد نقل از کتاب هفتم آن)

۲ـ سلسلهٔ مه آبادیان در اوستا و نامه‌های پهلوی و هیچ یک از نوشته‌های باستانی سابقه ندارد و پس از پیدا شدن دساتیر از گفته‌های این کتاب سرچشمه گرفته و به‌نامه‌ها و نوشته‌های دیگر راه یافته است.

برابر گفته‌های دساتیر سلسله مه آبادیان هزاران سال قبل از کیومرس سرسلسله پیشدادیان می‌باشد که تقریباً ده هزار سال قبل از میلاد بوده است. محققین باریک‌بین کتاب دساتیر را جعلی و نادرست دانسته مندرجاتش را به‌کلی بی‌اعتبار شمرده‌اند (صفحه ۱۷ و ۳۲۹ فرهنگ ایران باستان به‌قلم پورداود)

مرکب از دو لفظ است. اول (مه) به‌معنی بزرگ. دوم (بود) به‌معنی روشن ضمیر. اصلاًمِها بودیان بوده یعنی روشن ضمیران بزرگ و به‌مرور زمان واو (بود) به‌الف مبدل گردیده و مهابادیان یا مه آبادیان شده است و اگر به‌اصطلاح امروزه هم از مه آبادیان بگیریم به‌معنی آبادی بخشندگان بزرگ می‌شود. بود که به‌معنی روشن‌ضمیر باشد در اوستا سوشیانس یا سیوشانس می‌باشد که به‌معنی سودرسان بزرگ است و این لفظ برای وخشوران و روشن‌ضمیرانی اطلاق شده که از سلسله مه آبادیان باشند نه از سلسله‌های دیگر و از سلسله مه آبادیان سوشیانسهای متعدد ظهور نموده‌اند تا آنکه اشوزرتشت کاملترین سوشیانس پدیدار شده، آیین یکتاپرستی را تکمیل و در آن سلسله ختم کرده است[1]

سلسله مه آبادیان پیوسته ناظر به‌ترقیات نوع بشر بوده و هریک به‌مقام قدرت روشن ضمیری خود در پاک داشتن این جهان از ناپاکان سعی بلیغ نموده‌اند چنان که فریدون پسر آبتین[2] که از نیاکان

۱ـ سوشیانت یا سوشیانس که به‌معنی سودرسان است در اوستا زیاد آمده و به‌طور کلی به‌کسانی اطلاق می‌شود که به‌جهان و جهانیان سود رسانند و باعث آسایش نوع بشر گردند. اغلب پادشاهان دادگر و پهلوانان نامی که به‌ایران خدمت کرده‌اند و همچنین سربازان و دانشمندان بزرگ از سوشیانسها شمرده شده‌اند زرتشت در گاتها خود را سوشیانس می‌خواند. گرچه پیش از زرتشت این قبیل سودرسانان آمده‌اند و همیشه هم می‌آیند و از وجود خود به‌جهان و مردم آن سود می‌رسانند. ولی هیچ گونه مدرکی نداریم. این سوشیانسها حتماً باید از سلسله مه آبادیان باشند که اصلاً وجودش ثابت نیست. مخترعین و مکتشفین که با اختراعات و اکتشافات خود باعث آسایش بنی‌نوع بشر شده‌اند از سود رسانان یا سوشیانسها هستند. (رجوع شود به‌رساله سوشیانس پورداود)

۲ـ پدر فریدون که از پادشاهان بزرگ سلسله پیشدادیان بوده در اوستا آتویه آمده که در سانسکریت آپتیا Āptya و در نامه‌های پهلوی پورتورا می‌باشد (صفحه ۱۹۳ و ۱۹۴ جلد اول ترجمه یشتها). مؤلف در حاشیه کتاب پدر فریدون را آبتین نوشته و به‌کامل‌النفس و نیکوکار معنی کرده است. در صفحه ۴۳۰ یادداشتهای گاتها نیز آبتین یاد شده.

اشوزرتشت است[۱] با توجهی روحانی ریشه ظالمان ضحاکی را برانداخت.

۱ـ در همهٔ کتابها نسب زرتشت در پشت پانزدهم به‌منوچهر می‌رسد. منوچهر هم از نوادههای ایرج پسر فریدون است. بنابراین نسب اشوزرتشت به‌فریدون می‌پیوندد.

«نیکی و سود خویش را در زیان دیگر کسان مخواه»

مینوخرد

فرگرد سوم

زمان زرتشت

از یازده سال به‌این طرف، مسیو (دیمارگان Demargan) فرانسوی که مدتی قبل در مصر مشغول کشفیات بود، در شوش خوزستان نزدیک دزفول که بعد از هخامنشیان[1] ویران شده و در نامهٔ حزقیل و دانیال و اِستر Ester[2] نیز که از ملحقات تورات می‌باشند از خرابی آن سخن رفته، به‌کاوش پرداخت و پروفسور شیلر Sheller را که به‌خواندن حروف قدیم آشناست همراه داشت.

کشفیات این محل و همچنین کشفیات جدید نینوا (واقع در حوالی موصل) و بابل (در کنار رود فرات) و تواریخ کلده و بابل که به‌خط میخی نوشته شده و مربوط به‌زمانی در حدود هفت الی هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد، از آثار زرتشتیان قدیم حکایت

۱ـ هخا به‌معنی دوست و منش به‌معنی اندیشه و ضمیر است. (از مؤلف)

۲ـ استر Ester دختر عموی مُردخای ـ کلیمی بوده قبرش در همدان است ـ به‌(استرمردخای) معروف می‌باشد.

در نامهٔ استر که از ملحقات تورات به‌شمار می‌رود چنین آمده که استرزن (اخشورش) یعنی خشایار بوده است.

می‌کند و چنین می‌رساند پادشاهانی که در آن روز براین مرز و بوم فرمانروایی داشته‌اند زرتشتی بوده‌اند.

پلینی یا پلینیوس بزرگ رومی که از مورخین معروف یونانی بوده زرتشت را چند هزار سال قبل از موسی دانسته است[1].

پلوتارک[2] و سکولیان Scoliän و دیوژنس لرتیوس Diogenes Lartius[3] و لانکتانتیاس Lanctantius سُوئیداس Suidas[4] و گئرگیوس

۱ـ پلینیوس Plinius رومی که از برای امتیاز پلینیوس بزرگ نامیده شده، در سال ۲۳ میلادی تولد یافت و در سال ۷۹ هنگام آتش‌فشانی کوه (وزو vesuve) درگذشت.

در کتاب خود به‌نام تاریخ طبیعی (Näturlis historia) می‌نویسد: «اودوکسوس Eudoxus و ارسطاطالیس (شاگردان افلاطون) زمان زرتشت آورنده آیین مغ را که عالی‌ترین و مفیدترین فلسفه است، شش هزار (٦٠٠٠) سال پیش از افلاطون دانسته‌اند» و بعد می‌نویسد:

«به‌گفته‌ی هرمیپوس Hermipbus زرتشت پنج هزار (٥٠٠٠) سال پیش از جنگ ترویا Troya می‌زیسته است.»

هرمیپوس از بزرگان فلاسفه یونان بوده و در سال ۲۵۰ پیش از مسیح به‌سر می‌برده است.

افلاطون در سال ٤٢٧ پیش از میلاد مسیح تولد یافت و در ٣٤٧ درگذشت.

باید متوجه شد شهرت زرتشت از سی سالگی به‌بالا بوده که به‌پیام‌آوری برگزیده شده مخصوصاً هنگامی که به‌بلخ رفته و گشتاسب شاه به‌او گرویده است.

پیغمبر در این موقع چهل و دو (٤٢) سال داشته بنابراین اگر سن او را به‌طور متوسط در آغاز این تاریخ‌هایی که ذکر می‌شود پنجاه سال بدانیم در حدود ٦٤٠٠ یا ٦٥٠٠ سال قبل از افلاطون خواهد بود که مطابق است با عقیده‌ی بسیاری از دانشمندان بزرگ قدیم به‌ویژه فلاسفه یونان و چون جنگ ترویا و افتادن آن به‌دست یونانیان در سال ١١٨٤ پیش از میلاد بوده بنابراین خبر زمان زرتشت نزدیک به ٦٤٢٠ سال خواهد بود.

می‌توان گفت مأخذ این دو خبر یکی است و هردو ناظر به‌یک حدود از زمان است (ترجمه جلد اول یسنا از صفحه ٩١ تا ٩٤)

۲ـ پلوتارک یا پلوتارخوس مورخ و نویسنده یونانی که در سال ٤٦ میلادی تولد یافت و در سال ١٢٥ درگذشت. زمان زرتشت را پنجهزار سال پیش از جنگ ترویا می‌داند.

۳ـ دیوژنس لرتیوس نویسنده یونانی که در حدود ۲۱۰ میلادی می‌زیسته از قول

←

سینکلوس Georgios Synkellos[5] هم که از معاریف مورخین معتبر قدیم یونان بوده‌اند تقریباً همین قسم تصدیق کرده‌اند.

ارسطو که سایر مورخین یونان بعد از او تصدیق به‌تاریخش نموده‌اند. تاریخ تعلیمات زرتشت را نه هزار و ششصد (۹۶۰۰) سال قبل از مسیح نوشته است[۶]

پروفسور دکتر لارنس میلز انگلیسی که اول معارف پرور در زبان زند و اوستا می‌باشد و گاتها را ترجمه کرده است، در تحقیقات اولی خود بیان نموده: گاتهای زرتشت به‌زبانی نوشته شده است که شباهت به‌زبان سانسکریت وید دارد و معلوم می‌شود آن دو زبان چندان از عصر یکدیگر دور نبوده‌اند بلکه وید هنود را مقدم‌تر از زمان ظهور زرتشت می‌داند.

در جایی دیگر که بعد تحقیقاتی به‌عمل آورده خیلی زمان زرتشت را قدیم‌تر می‌نگارد و با آنکه اکثر به‌تاریخ ارسطو تصدیق کرده‌اند که

← هرمُدّروس Hermodoros شاگرد افلاطون زرتشت را پنج هزار سال پیش از جنگ تروپا نوشته است (صفحه ۹۳ ترجمه جلد اول یسنا)

۴ـ سوئیداس یونانی که در سال ۹۷۰ میلادی بسر می‌برده است زرتشت دانای پارس و ماد را پنج هزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ تروپا نوشته است.

۵ـ خبر گئورگیوس سینکلوس که در حدود ۸۷۴ ـ ۸۰۰ میلادی می‌زیسته و چندان اعتبار ندارد زمان زرتشت را در حدود ۲۳۰۰ سال پیش از میلاد می‌داند.

۶ـ ارسطو یا ارسطاطالیس فیلسوف معروف یونانی از مقدونیه که از شاگردان افلاطون و دوست و مربی اسکندر بوده در سال ۳۸۴ پیش از مسیح تولد یافته و در سال ۳۲۲ درگذشته است.

پلینوس بزرگ از قول ارسطو زمان زرتشت را شش هزار سال قبل از افلاطون نوشته که تقریباً در حدود ۶۵۰۰ سال پیش از مسیح می‌شود (صفحهٔ ۹۲، ۹۶ و ۱۰۶ ترجمه جلد اول یسنا).

درباره ۹۶۰۰ سال قبل از میلاد مدرک به‌دست نیامد و معلوم نشد در چه کتابی نوشته شده.

تاریخ تعلیمات زرتشت را نه هزار و ششصد (۹۶۰۰) سال قبل از میلاد مسیح دانسته و تا این تاریخ ۱۱۵۱۹ سال می‌باشد. باز عقیدهٔ جمعی از خاورشناسان براین است که پیشینه زمان زرتشت از این هم طولانی‌تر می‌باشد، آثار کاوشها نیز این نظریه را تأیید می‌کند. عجالتاً از آنچه تا امروز در باب زمان ظهور زرتشت از تواریخ معین شده به‌نحوی است که گفته شد.[1]

یازده سال پیش در کاوش‌های تاتارستان چین، شهری را در زیر ریگستان کشف کردند.

در میان اشیاء کشف شدهٔ آنجا چند جلد کتاب به‌زبان‌های مختلف قدیم یافتند که دوازده جلد از آنها به‌زبان پهلوی دورهٔ ساسانیان بود و فعلاً در برلین مشغول ترجمهٔ آنها هستند.

جمعی فقط به‌انتظار نتیجهٔ ترجمه و حقایق این کتابها و سایر

۱ـ دانشمندان روزگاران قدیم به‌ویژه فلاسفه یونان زمان زرتشت را نزدیک به‌شش هزار و پانصد سال قبل از مسیح می‌رسانند. زیرا چنانکه دیدیم بعضی از آنان زمان پیغمبر را پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا و برخی شش هزار سال قبل از افلاطون می‌دانند که نتیجهٔ این دو خبر با جزئی اختلاف ناظر به‌یک حدود از زمان است و این جز اختلاف جزیی در زمانی که تقریباً از ۸۵ قرن پیش حکایت می‌کند به‌هیچ وجه قابل توجه نیست و معلوم می‌شود هردو از یک سرچشمه است. این عقیده که طرفدار زیاد دارد با قضاوت اوستا نیز سازگار می‌باشد. زیرا در گاتها و فروردین یشت و خشور ایرانی را نخستین آموزگار دینی جهان یا به‌عبارت دیگر نخستین شارع و قانون‌گذار می‌داند و با این حکم صریح پیدایش او را به‌جلوتر از آدم تورات می‌رساند که تقریباً ۵٦۰۰ سال پیش از مسیح بوده است.

ولی بعضی از نویسندگان قرون بعد از اسلام به‌تصور این که گشتاسب شاه پادشاه سلسله کیان و معاصر و حامی زرتشت، گشتاسب پدر داریوش هخامنشی بوده از این جهت زمان ظهورش را در حدود ٦٦۰ سال پیش از مسیح می‌پندارند در صورتی که برابر تحقیقات علمی و کتیبه‌های کشف شده، این دو گشتاسب یکی نیستند و فاصله‌شان در حدود شش هزار سال می‌باشد. کلیهٔ تحقیقات درباره زمان زرتشت که بعضی از آنها از ۸٦۰۰ سال قبل از مسیح نیز صحبت می‌کند در کتاب یکتاپرستی در ایران باستان از صفحهٔ ۸۵ به‌بعد درج شده است.

کشفیات عتیقه می‌باشند[۱].

کشفیات اخیر نام چند طبقه از پادشاهان قدیم ایران را آشکار ساخته که در هیچ یک از تاریخ‌های گذشته سابقه نداشته است[۲].

در دینکرد که یکی از کتاب‌های مهم زرتشتیان است از طبقه هوفریتان یا هوافرایتان نام برده که در تاریخ‌ها دیده نمی‌شود[۳].

همچنین بعضی مسکوکات بدست آورده‌اند که معلوم نیست مربوط به‌چه دوره‌ای است و مال کدام طبقه از پادشاهان است. کشف این گونه حقایق به‌تحقیقات و کشفیات آینده بستگی دارد.

با این تفصیل در حال حاضر راجع به‌زمان زرتشت نمی‌توان بیش از این چیزی نوشت.

در این که زرتشت معاصر گشتاسب از سلسله کیانی بوده حرف نیست[۴] ولی مطلب اینجاست که معین نیست بعد از سلطنت کیانیان

۱ـ این کتابها تا آنجاکه مقدور بوده ترجمه شده است بیشتر آنها راجع به‌مذهب مانی است که توسط مبلغین این مذهب به‌چین برده شده است

جناب آقای تقی‌زاده رئیس مجلس سنای ایران در این باره رساله‌هائی نوشته‌اند که باید برای درک کامل مطلب به‌آنها رجوع شود.

۲ـ مانند سلسله مادها و هخامنشیان که در نامه‌های باستانی از آنها اسم برده نشده.

۳ـ در دینکرد فصل ۲۲۹ فقره (۵) می‌گوید: شهریاران نیک از خاندان جمشید پس از فریدون، نخست اعقاب منوچهر بودند دوم کیانیان سوم به‌آفریدگانی که از اعقاب همین کیانیان بودند و آنان را ساسانیان می‌نامند. (صفحه ۲۸۶ ترجمهٔ جلد دوم یشتها)

در بندهش فصل ۳۱ فقره (۳۰) آمده است:

مادر اردشیر (اردشیر بابکان) دختر پاپک بوده پسر ساسان، پسر وه آفریدوزریر، پسر اردشیر و هومن (بهمن) پسر اسفندیار بود (صفحه ۲۸۷ ترجمهٔ جلد دوم یشتها)

معلوم می‌شود هوفریتان یا هوافرایتان همان به‌آفریدگان هستند که اشاره به‌سلسله ساسانیان است ▪ از نژاد ساسان پدر اردشیر بابکان می‌باشند وه آفرید هم به‌معنی به‌آفرید است، چون مادر اردشیر دختر بابک بوده از این جهت او را اردشیر بابکان گویند.

٤ـ سلسله نسب گشتاسب پدر داریوش آن طوری که خود داریوش در کتیبهٔ بیستون

←

چند طبقهٔ دیگر برسر کار آمده و فرمانروائی کرده‌اند که نام و نشانشان در تاریخ‌ها نیست؟

چنانکه گفته شد طبقهٔ هوافرایتان و همچنین هخامنشیان در شاهنامه که بنیاد تاریخ ایران است ذکر نشده و با آنکه بهمن که اردشیر درازدست هم نامیده شده از سلسله هخامنشیان بوده در شاهنامه او را پسر اسفندیار و از طبقهٔ کیانی نوشته است[1].

فعلاً چون بر محققین معلوم شده است که قوم آریان از قدیم‌ترین اقوام است و آنچه به‌صورت علم و تمدن بروز کرده از این قوم به‌خصوص از شعبهٔ ایرانی است، این است که در صدد یافتن تاریخ اصلی آن قوم و زمان ظهور زرتشت می‌باشند و به‌هرصورت برقدمت دین زرتشتی یقین حاصل نموده‌اند.

یکی از علل عمدهٔ تصدیق دانشمندان از این کیش باستانی این

← می‌گوید بدین ترتیب است:

«داریوش پسر ویشتاسب (گشتاسب) پسر آرشام پسر آریارامن Arā rāmna پسر چیش پیش پسر هخامنش»

سلسله نسب کیانیان آن طوری که در اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه و تاریخ‌های دیگر آمده تا خود گشتاسب بدین سان است: «کیقباد، کیکاوس کیخسرو، کی لهراسب، کی گشتاسب» از آنچه گفته شد نام پدر گشتاسب هخامنشی آرشام است ولی نام پدر گشتاسب کیانی لهراسب می‌باشد چنانکه در آبان یشت فقره (۱۰۵) نیز گشتاسب پسر لهراسب یاد شده (صفحه ۳۱ ترجمهٔ گاتها و صفحهٔ ۲۶۶ ترجمهٔ جلد اول یشتها)

۱ـ داستان سلسله کیانیان پس از گشتاسب رنگ و روی دیگری گرفته به‌این می‌ماند که از سیر خود منحرف گشته و تصرفاتی در آن شده باشد.

اردشیر بهمن ملقب به‌درازدست که در شاهنامه و کتب پهلوی پسر اسفندیار و جانشین کی گشتاسب (پدربزرگ خود) یاد شده همان اردشیر اول پنجمین پادشاه سلسله هخامنشی است که از سال ۴۶۴ تا ۴۲۴ پیش از میلاد سلطنت کرده است.

جای شک و شبهه نیست که چند تن از پادشاهان اخیر هخامنشی را به‌سلسله کیانی پیوسته‌اند (صفحهٔ ۲۸۴ و ۲۸۵ ترجمهٔ جلد دوم یشتها از قول پورداود)

است که کلمات حکمت‌آمیز اشوزرتشت با داشتن این سابقه طولانی با علوم نوین امروزی خوب موافق بوده و تماماً با فلسفه و دانش و عقل و منطق سازگار می‌باشد.

پس ای همکیشان گرامی باز هم جای فخر و شادمانی است که بنیاد حقیقت و یکتاشناسی و علم و تمدن از مذهب ما به‌عالم بهره‌بخش گردیده و به‌حکم یقین باید مترنم شد: چون‌که صد آمد نود هم پیش ما است.[۱]

و آیهٔ کریمه: اَلسّابقونَ السّابقون، اولٰئکَ المُقَرَّبُونَ[۲] را نازل به‌گواهی حال ما دانست.

با آنکه بنیاد یکتاشناسی و هرگونه علوم و تمدن‌که شاخه‌های آن سایه به‌سر متمدنین و دانشمندان عالم افکنده از مذهب ما به‌جهان و جهانیان رسیده است، چگونه سزاست ما که دارای چنان گنج رحمانی بوده‌ایم؛ امروز از بی‌علمی به‌کنج ذلت و مسکنت اندر شده و دچار هزاران رنج باشیم.

باید کوشید و جوشید و به‌نیروی هومت و هوخت و هوورشت عروس ناموس انسانیت را که علم و تمدنست، با کامرانی در آغوش علوّ همت گرفت و از دستبردهای مخالف شرافت و آبرو نگاهداری کرد و شرف واقعی را که بهترین یار باوفاست انیس روحانی و

۱ـ شعر از مثنوی است ـ معنی شعر این است که عدد نود در میان عدد صد موجود است و شماره صد شامل نود و دیگر اعداد پائین‌تر از اوست.

اشاره به‌این است که کلیات شامل جزئیات و حقایق کلی شامل حقایق جزئی است. مؤلف در اینجا به‌این اشاره می‌کند که آیین مزده‌یسنی پایه و اساس سایر ادیان است و تعالیم دین‌های دیگر از آن سرچشمه گرفته‌اند.

۲ـ در آیهٔ (۱۱) از سوره (واقعه) در قرآن است، معنی آیه این است که پیشینیان مقدم‌تر هستند و نزد خدا مقرّب می‌باشند.

جسمانی خود قرار داد و اشعهٔ حقیقت‌شناسی را از فروغ آیین پاک مزده‌یسنی برمشتاقان تابانیده جان و روان خود و دیگـران را تـازه و خرم سازیم و همیشه ستایش فره‌وهر[1] پاک اشـوزرتشت و کـلمات مقدّس او را سرمشق خود قرار دهیم چنان‌که در نماز «گاه هاون» آیه ۴ می‌گوید:

زره تشـــتَرَهه اشـو نـوفره وشـیم، یـزَمَیده. فـره‌وهر پـاک زرتشت را می‌ستائیم. در آیهٔ (۲۹) گاه‌هاون آمـده است. **ویـسفه سره‌وا زره تشتره یزمیده** ـ تمام کلمات زرتشت را می‌ستائیم.

۱ـ فرموهر عبارت از جوهر هستی و چراغ هدایت روح است.

«بهدانش بود جان و دل را فروغ»

فرگرد چهارم

اَوِستا

به‌موجب توضیحاتی که در آیینه آیین مزده‌یسنی و سایر کتابها داده شده، اسم کتاب مذهبی ما اوستا است[1] که بر سه نوع آن را تعریف کرده‌اند.

۱ـ اوستای فعلی که از گزند دشمنان محفوظ مانده برپنج قسمت است بدین ترتیب:

۱) یسنا که دارای ۷۲ فصل است و هر فصل را به‌زبان اوستا، (ها) یا (هایتی) و در پهلوی (هات) گویند. گاتها که سرودهای خود زرتشت است و روی هم هفده هایتی می‌باشد در میان ۷۲ هات یسنا قرار گرفته است.

۲) ویسپرد Visparad که از ردان یعنی سروران یا بهترین نمودار هر طبقه از مخلوقات و موجودات صحبت می‌کند و آنها را به‌نیکی می‌ستاید ویسپرد دارای ۲٤ فصل است که هرکدام را کرده گویند.

۳) یشتها که بیست و یک (۲۱) قسمت است و هرقسمت را نیز یشت می‌گویند مانند هرمزدیشت، اردی‌بهشت یشت و غیره.

٤) خورده اوستا که دارای نمازها و نیایشها است و اغلب آن از اوستای اصلی به‌خصوص از یشتها گرفته شده و برای همین است که آنرا خورده اوستا گویند. یعنی اوستای کوچک. خورده اوستا را در زمان سلطنت شاپور دوم (۳۱۰ـ ۳۹۷ میلادی) یکی از موبدان زرتشتی به‌نام آدرباد پسر ماراسپند ترتیب داد.

٥) وندیداد که دارای ۲۲ فصل است و هر فصل را فرگرد گویند ـ وندیداد مجموعه قوانینی است که اغلب آن برضد دیوها یعنی مردمان بدکار و عاصی می‌باشد.

اولاً از واژهٔ افسمان (Afesmän) گرفته شده که مخفف پتیمان است و به‌معنی کلام موزون می‌باشد.

ثانیاً ازکلمهٔ (پدان Padän) مشتق شده که معنی آن آیات پاک است و تلاوت آن طوری است که هرکلمه از آن جدا جدا شنیده شود[1]

ثالثاً عقیده‌ی اخیر که غالباً برآن صحه گذارده‌اند این است که مُرَکّب از دو لفظ می‌باشد. اول حرف (اَ A) که کلمهٔ نفی است و به‌معنی نه، نا، نی، می‌باشد. دوم وستا Vesta به‌معنی دانسته و آشکار و معنی آن رویهم چنین می‌شود: نادانسته ـ یعنی آنچه که قبل از آن نادانسته و نامعلوم بود آشکار شد[2]

در وحدت و حقیقت خدا از اوستا

در اوستا که کتاب مذهبی ماست لفظی که برای دین و پیروان آن آیین در همه جا استعمال شده بهدین و مزده‌یسنی است که لفظ بهدین مرکب از دو کلمه می‌باشد. اول (به) به‌معنی نیک دوم (دین)

۱ـ حاشیه صفحه ۲۰ کتاب آیین دین زرتشتی تألیف مهرگان موبد سیاوخش چاپ سال ۱۲۹۱ یزدگردی برابر ۱۳۰۱ خورشیدی.

۲ـ اگر مرکب از حرف (اَ) و حرف (وستا) بدانیم معنی آن، بدون شرح و بسط یا خلاصه و مختصر خواهد بود زیرا وست Vest یا وستا Vesta به‌معنی شرح و تفصیل و توضیح است و مفهوم کلمه این می‌شود: کتابی که خلاصه و مختصر و بدون شرح و بسط زیاد است. چنانکه می‌بینیم همیشه کتابهای خوب را به‌عنوان مختصر و مفید تعریف می‌کنند.

بهترین معنی برای واژهٔ اوستا اساس و بنیان یا شریعت استوار است. دیگر اینکه می‌توانیم آن را از دو جزء (اَو + استا Esta) بگیریم و به‌معنی قائم و برپا و استوار و ایستاده بدانیم. بدین ترتیب: ۱ـ (اَو AV) یا (اَف) که به‌معنی بر، بالا می‌باشد. دوم (اِستا Estä) که کوتاه شدهٔ ایستاده است و معنی آن رویهم رفته قائم و پایدار و ایستاده و ثابت و استوار خواهد بود. (یکتاپرستی در ایران باستان از صفحه ۳۸ به‌بالا به‌استناد به‌مدارک معتبر)

که به‌معنی کیش است و در اوستا دینیا و نگهویا آمده یعنی دین به‌یادین خوب.

کلمهٔ مزده‌یسنی مرکب از سه جزء می‌باشد بدین ترتیب:

۱ـ مه Meh به‌معنی بزرگ

۲ـ زدا به‌معنی دانای مطلق

۳ـ یسنی به‌معنی پرستی یا پرستیدن است.

یسنی از ریشهٔ یسن Yasna می‌باشد که به‌معنی پرستش است و معنی جمله چنین می‌شود: «دانای مطلق بزرگ‌پرستی» که آفریدگار یکتا باشد[1] و اینکه به‌اسم دانای مطلق بزرگ‌پرستی آمده محض راهنمایی نوع بشر و پیروی آنان از آن اسم است که دانای مطلق را نتوان شناخت مگر به‌وسیله دانش و هرکس مزده‌یسنی است باید دارای دانش واقعی باشد تا پرستش دانای مطلق را که اصل و جوهر دانشها و دانای حقیقی است از روی دانش به‌جا آورد نه از روی تقلید و اجبار و نادانی، چنانکه زرتشت در گاتها[2] هایتی(۳۰)[3] بند دوم

۱ـ مزده یا مزدا از دو جزء ترکیب شده اول (مز) بمعنی بزرگ که در پهلوی و زبان دری مس گویند (صفحه ۱۳ و ۱٤ یادداشتهای گاتها) ـ دوم (دا) که از دادن و به‌معنی بخشیدن یا بخشنده است. (صفحه ۱۳٦ یادداشتهای گاتها) ـ و رویهم رفته معنی آن بخشندهٔ بزرگ خواهد بود. این نام را با همان ترکیب دوگانه بمعنی دانا و بیاد دارنده نیز گرفته‌اند (صفحه ٦۲ یادداشتهای گاتها) با این ترتیب واژه مز در اینجا بمعنی یاد و خاطر خواهد بود.

با آنچه گفته شد کلمه مزداپرستی بمعنی بخشندهٔ بزرگ‌پرستی یا پرستش بخشندهٔ بزرگ یا به‌عبارت دیگر دانای مطلق‌پرستی می‌شود.

۲ـ گاتها یعنی سرودها و گفته‌های خود زرتشت، گاتها که دارای ۱۷ هایتی میان ۷۲ هایتی یسنا بیرون آورده شده و دارای پنج جزو است بدین ترتیب:

۱ـ اهنود Ahnavad ۲ـ اوشتود Ushtavad

۳ـ سپنتَمَد Spentamad ٤ـ وهوخشتره Vohu - Khshathra

۵ـ وهیشتوایشت Vahishtu isht

دربارهٔ قبول این دین فرموده است:

«ستره، اتاگی، اُش، آرش وَهشتا. اوه انتاسوچا مننگها. آوره ناویچی تیانرم. نرم خخیاهی تنویه. پرامزه یا انگهه اهمائه نسزدائی بود نتوپیتی»

به‌سخنان مهین گوش فرا دهید با اندیشهٔ روشن به‌آن بنگرید، و خود میان این دو آیین (دروغ و راستی) تمیز دهید، پیش از آنکه روز واپسین فرا رسد هرکسی به‌شخصه دین خود اختیار کند. بشود که سرانجام کامروا گردیم[1]

چون آفرینش جملهٔ موجودات از روی دانش و به‌معرفت دانش است، از این جهت در اوستا کلمهٔ (مزدا) به‌جای آفریدگار هم استعمال شده. در اوستا غالباً کلمهٔ مرکبهٔ مزدا باکلمهٔ مرکبه اهورا آمده است.

اهورا لفظی است که زرتشت در همه جای اوستا به‌ذات احدیت اطلاق نموده، این کلمه را محققین و علماء اوستاشناس دو قسم تعبیر کرده‌اند. قسم اول اینکه اهورا از سه جزء ترکیب یافته بدین ترتیب:

۱ـ (اَ) این حرف علاوه بر اینکه علامت نفی است در زبان اوستا برای مبالغه نیز استعمال شده است. مانند ویژه که به‌معنی خاص و خالص است. اویژه به‌معنی فزون خاص و خالص می‌باشد.

۲ـ (هو) که به‌معنی فروغ الطف و همچنین به‌معنی خوب است.

۳ـ(را) که به‌معنی ذات و هستی است، یعنی ذاتی که به‌طور مبالغه فروغ الطف و نورالانوار است.

تعبیر دوم که اکثر علماء اوستاشناس آنرا تصدیق کرده‌اند این است

۳ـ هایتی یا (ها) در اوستا و (هات) در پهلوی به‌معنی فصل است. این واژه مختص هریک از فصول یسنا می‌باشد که گاتها نیز جزو آن است.

۱ـ معنی آیه از روی ترجمه گاتها نوشته شد.

که اهورا مرکب از دو لفظ است. اول اهو یعنی هستم. دوم (را) که به‌معنی هستی است و با این تفصیل معنی کلمهٔ اهورا چنین می‌شود: «آن هستی منم»[۱].

در این صورت قدرتی که خود هستی حقیقی باشد هستی‌بخش سایر موجودات است و به‌عبارت دیگر هستی از هست پیدا می‌شود. بنابراین جامعیت معنی ترکیب ثانوی چنین می‌شود: «منم آن هستی‌بخش»

کلمهٔ (یَهُوَه Yahuvah) یا (یَهُوا) که به‌زبان عبری در تورات برای اسم اعظم خدای یکتا استعمال شده از همان لفظ اهورا گرفته شده است. زیرا کلمهٔ (یهوا) اصلاً (اهووا) بوده و مرکب از دو لفظ می‌باشد یکی (اهو) دیگری (وا). معنی اهو در پیش گفته شد. لفظ (وا) نیز به‌معنی هست می‌باشد یعنی «آن هست منم»[۲]

پس از آنکه این کلمهٔ مُرکّب (اهووا) بدین ترتیب در زبان عبری داخل شده، چنانکه قانون عربی و عبری است، الف اول را به (یا) و دو «واو» وسط را به‌واو مشدّد تبدیل نموده یَهُوَّه خوانده‌اند و این گونه معنی نموده‌اند. منم که منم. و همچنین لفظ «هو» که معمولاً در عربی می‌آید و کلمهٔ توحید مرتاضین و موحّدین است از همان مادّه[۳] می‌باشد و به‌معنی فروغ‌الطف یا نورالانوار است. و اینکه در اوستا

۱ـ اهو یا اهورا به‌معنی سر ـ سرور و سردار و خواجه ـ بزرگ ـ خدایگان نیز می‌باشد. (رویه ۳۰ یادداشتهای گاتها). اهو از ریشه (اه) آمده که به‌معنی بودن ـ هستی است. (صفحه ٦ یادداشتهای گاتها)

۲ـ هودراوستا به‌معنی خوبست با این ترتیب اگر آنرا به«وجود نیک» یا «هست نیک» معنی کنیم مناسب می‌باشد.

۳ـ هو در عربی ضمیر سوم شخص است و به‌معنی (او) می‌باشد. اگر آنرا از ریشهٔ اوستائی بدانیم به‌معنی (خوب) می‌شود.

اهورامزدا می‌آید، مزدا به‌صورت صفت اهورا می‌باشد. یعنی آن ذاتی که هستی‌بخش تمام موجودات و دانای بی‌همتاست، چه که عظمت چنان قدرتی بی‌نظیر و بی‌همتا می‌باشد. از این جهت می‌توان به‌جای دانای بزرگ مطلق، دانای بی‌همتا آورد.

اکنون با این توضیحات در لفظی که چندین هزار سال قبل از این به‌توسط وخشوری بزرگ مانند اشوزرتشت پیشنهاد نوع بشر شده می‌توان به‌آسانی درک کرد به‌چه اندازه قدرت و عظمت و وحدانیت خداوند بزرگ را در آنچه که به‌صورت نام خدا قرار داده، گنجانیده و مرکز خاطر مردم نموده است.

آیات اوستا در صفات پاک خدا

اگرچه تمامی اوستا شاهد عقیده و ایمان و حقیقت وحدت‌شناسی ماست، ولی با این حال خوب است باز هم قدری در آنچه که هرروز به‌نام کلمهٔ شهادت یا پیمان دین در نماز روزانه می‌خوانیم و هم‌چنین در آیات دیگر اوستا بیندیشیم و حقیقت آنها را نیک دریابیم. کلمات شهادت روزانهٔ ما این است:

۱ـ فره ورانه، مزده یسنو، زره توشتریش، ویده‌ئوو، اهوره تکیشو ۲ـ مزده‌یسنواهمی ۳ـ مزده یسنو، زرتوشتریش، فرورانه، آستوتسچا، فرورتسچا ۴ـ آستویه هومتم منو، آستویه هوختم وچو، آستویه هورشتم شیوتنم ۵ـ آستویه دئنام ونگهوئیم مازده یسنیم فرسپا یوخذرام نیداسنی تیشم خیتو دتام اشونیم ۶ـ یاهائیتی نامچا بوشین تی نامچا، زیشتا چاوهیشتا چاسرئیشتا چایا آهوایریش زرتوشتریش ۷ـ اهورائی مزدائی ویسپا وهوچی نهمی ۸ـ رزشتیا چستیا مزدا داتیا اشونیا دینیا ونگهویا مزده یسنواش ۹ـ فیروزباد خروه اویژهٔ

وهدین مازدیسنان[1].

معنی آیاتی که به‌نام کلمات شهادت ذکر شد بدین ترتیب است:

۱ـ من استوارم و اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها و بکیش اهورائی هستم. ۲ـ من مزداپرستم ۳ـ من اقرار می‌کنم که مزداپرست زرتشتی هستم و به‌آن ایمان و اعتقاد دارم. ۴ـ من ایمان دارم به‌اندیشه نیک، ایمان دارم به‌گفتار نیک، ایمان دارم به‌کردار نیک ۵ـ من ایمان دارم به‌دین نزدیک مزداپرستی که دورکنندهٔ جنگ و کنار نهندهٔ اسلحه و خویشی دهنده (در میان مردم) است. ۶ـ دین مقدّسی که از همهٔ (دینهائی که هست و خواهد بود)، بزرگتر و بهتر و برتر است. ۷ـ من همه چیزهای خوب را از اهورامزدا می‌دانم ۸ـ درست‌ترین دانش مزدا دادهٔ پاک، دین نیک مزداپرستی است[2].

در قسمت‌های مختلف کتاب مقدّس اوستا آیاتی که شاهد دین اهورامزداپرستی می‌باشد به‌قدری زیاد است که ازگنجایش این کتاب خارج است برای نمونه مختصری از آنها را می‌نگاریم.

در آیه ۱۳ نماز «گاه‌هاون»[3] که مخصوص بامداد است می‌گوید:

۱ـ آیه (۱) در اغلب قسمت‌های یسنا و همچنین در سروش باژ است و به‌کلمه اقرار و شهادت معروف است. از آیه (۲) تا آخر آیه (۷) در اوستای کشتی است. آیهٔ (۸) در آخر تندرستی و در بخش پیمان دین است. قبلاً از آن گفت و گو کردیم. بخش نهم که پازند است در آخر همهٔ نمازها می‌آید.

۲ـ تمام این آیات که ذکر شد به‌نام پیمان دین و کلمه شهادت زرتشتیان است. معنی آیات از ترجمه‌های استاد پورداود و دستور تیرانداز و ترجمه‌های موبد رستم شهزادی که در جزوه شماره ۱ و ۲ سروش باژ و اوستای کشتی نوشته‌اند انتخاب گردید.

۳ـ گاه هاون یا (هاونگاه) نماز بامداد است، وقت آن از طلوع خورشید تا نیمروز است. چون بامدادان موبدها گیاه هوم راکه در آیین مزده‌یسنی بسیار گرامی است در میان هاون می‌گذارند و با خواندن نماز و نیایش می‌کوبند و عصارهٔ آن راکه پراهوم نام دارد و آشامیدنش سودمند تشخیص داده شده می‌گیرند، از این لحاظ این هنگام به‌نام هاون آمده یعنی هنگام ←

«آهیریم دکیشیم اشه و نم اشهه رتیم یزه میده.»
کیش پاک اهورایی را که پاکترین (دینها) است می‌ستاییم.
در سروش یشت‌ها دُخت این آیات آمده است:
کردهٔ نخست آیه (۹): **«دینه مازده یسنش، ویسفیشو، ونگهوشو، ویسفیشو، اشو چتریشو، هیتیه داتمة اته داتم زره تشتره»** دین مزده‌یسنی که آورده‌ی زرتشت است در تمام نعمت‌ها و سراسر پیدایشهای پاک پر از دانش و راستی است.
کرده (۳) آیه ۳۵: **«آخشتیم هام ونتیم یزه میده، فرشتسچه مره ویاسچه همیستاره»** آشتی و محبت را می‌ستاییم که مخالف جنگ و دشمنی هستند[1]
در خورشید نیایش آیه ۴۱ می‌گوید: **«دینام ونگهیم مازده یسنیم یزه میده.** دین نیک مزده‌یسنی را می‌ستاییم.[2]
از آنچه یاد کردیم به‌خوبی معین شد در اوستا چه لفظی برای خدا آمده و چه معانی جامعی در کلمات اهورا مزدا ذکر شده و از این کلمات شهادت یا پیمان دین که هر شبانه روز در نماز پنجگانهٔ خود و سایر نمازها و نیایشها می‌خوانیم بدون هیچ شک و تردید ثابت و آشکار است که آیین ما اهورا مزداپرستی و یکتای بی‌همتاشناسی است و از آنچه که در قرنهای گذشته بواسطهٔ بی‌اطلاعی و عدم درک معانی این کلمات مقدسه ذهن بعضی‌ها را مغشوش نموده، پاک و مبری می‌باشد. اشوزرتشت که نمایندهٔ چنان آیین پاک تابناکی بوده،

← بلند شدن صدای هاون یا کوبیدن گیاه هوم در هاون بانگ هاون بجای زنگ کلیسای مسیحیان است.

۱ـ این آیه دربارهٔ صلح عمومی و درمان درد بنی‌نوع بشر است.

۲ـ نظیر این آیه در کرده (٤) آیه ٤٨ سروش یشتها دخت نیز آمده که می‌گوید: «کهرفم دینیا ونگهویا مازده ینواش یزمیده» یعنی کالبد دین نیک مزده‌یسنی را ما می‌ستاییم.

نوع بشر را بدون وساطت خود یا دیگری، مستقیماً به‌رهبری دانش که اصل و سرمایهٔ رستگاری دنیا و آخرت و برافرازندهٔ نوع انسان از مقام دانی به‌مرتبهٔ عالی است، به‌معرفت ذات احدیت و خشنودی اهورامزدا و انجام تکالیف تکمیل کمالات و ترقیات و صفات حسنهٔ آدمیت دلالت فرموده است.

«کاهلی را از خود دور ساز وگرنه ترا
از کردار نیک باز خواهد داشت»

فرگرد پنجم

نامهای اورمَزدیَشت (توصیف خدا)

برای اینکه حقیقت این آیین بهی و کیشِ فرّهی دربارهٔ یکتای بی‌همتاپرستی بهتر ثابت شود و اطلاعات بیشتر به‌دست آید اینک ترجمهٔ قسمتی از آیات اورمزدیشت یا هرمُزدیشت را که پرستش زرتشت از اهورامزدا و پاسخ آن دربارهٔ صفات و کمالات خدای یکتا می‌باشد، بدین ترتیب می‌آوریم.[1]

۱ـ زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا، ای مقدّس‌ترین خرد، ای آفرینندهٔ جهان مادّی، ای پاک.

در کلام مقدّس (مانتره) چه چیز تواناتر، چه چیز پیروزمندتر، چه چیز بلندرتبه‌تر، چه چیز برای روز واپسین هنایش‌تر[2] است؟

۲ـ چه چیز پیروزمندترین، چه چیز چاره بخش‌ترین، چه چیز به‌خصومت دیوها[3] و مردم بهتر غلبه کند، در سراسر جهان مادی چه چیز بیشتر در اندیشه اثر نماید، در سراسر جهان مادی چه چیز بهتر

۱ـ ترجمه از استاد پورداود است.　　۲ـ مؤثر
۳ـ دیوها = شیاطین

وجدان را پاک کند؟

۳ـ آنگاه اهورامزدا گفت ای سپیتمان[1] زرتشت. نام ما و امشاسپندان[2] در کلام مقدّس تواناتر، پیروزمندتر، بلندرتبه‌تر، برای روز واپسین هنایش‌تر است.

۴ـ این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین است. این است آنچه بهتر به‌خصومت دیوها و مردم غلبه کند. این است آنچه در سراسر جهان مادّی بیشتر در اندیشه اثر نماید. این است آنچه در سراسر جهان مادّی بهتر وجدان را پاک کند.

۵ـ زرتشت گفت: ای اهورامزدا. ای پاک. مرا از آن نام خود که بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین هنایش‌تر و فیرومندتر و چاره بخش‌تر و بهتر به‌خصومت دیوها و مردم غلبه‌کننده است آگاه ساز.

۶ـ تا آنکه من به‌همهٔ دیوها و مردم ظفر یابم، تا آنکه من به‌همهٔ جادوان و پریها[3] چیره شوم، تا آنکه کسی به‌من غلبه نتواند نمود، نه دیو، نه انسان، نه جادو، نه پری.

۷ـ آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک، نخست کسی که از او

۱ـ سپیتمان نام خانوادگی زرتشت است. چون جد نهمش سپیتمه Spitamah بوده از این رو به‌نام او معروف شده است و این نام را سپنتمان و اسپنتمان و اسفنتمان نیز می‌خوانند.

۲ـ امشاسپندان شش فرشتهٔ ارجمند هستند که در بارگاه اهورامزدا مقام و منزلت بزرگ دارند. معمولاً کلمهٔ اورمزد یا هرمزد راکه نام خداوند است برای فرخندگی در سر آنها قرار می‌دهند و رویهم رفته هفت امشاسپند می‌گویند. امشاسپند به‌معنی مقدّس بی‌مرگ و بی‌زوال و نمردنی یا به‌عبارت دیگر مقدّس جاودانی است. در جای خود از آن گفتگو خواهیم کرد.

۳ـ پری هم در ردیف جادوان است و غالباً هردو با هم ذکر شده‌اند. پری در اوستا پئیریکا آمده و از جنس مؤنث جادوان شمرده شده است. (صفحه ۳۰ جلد اول ترجمه یشتها)

درخواست کنند نام من است. دوم کسی که گله‌و رمه بخشنده است [۱] سوم کسی که تواناست. چهارم بهترین راستی. پنجم ظاهرکنندهٔ تمام نعمتهای پاک آفریدهٔ مزدا. ششم منم خرد، هفتم منم خردمند، هشتم منم دانایی. نهم منم دانا.

۸ـ دهم منم تقدس، یازدهم مقدّس، دوازدهم اهورا، سیزدهم زورمندترین، چهاردهم منم کسی که دست خصومت به‌او نرسد، پانزدهم مغلوب نشدنی، شانزدهم کسی که پاداش (هرکس را) در خاطر نگهدارد، هفدهم کسی همه را نگهبان است. هیجدهم همه را درمان‌بخش است. نوزدهم منم آفریدگار، بیستم منم آنکه موسوم است به‌مزدا.

۹ـ ای زرتشت تو باید شبانه‌روز مرا با نیاز برازندهٔ زور [۲] بستائی. من اهورامزدا برای یاری و پناه به‌سوی تو آیم، سروش مقدّس برای یاری و پناه به‌سوی تو آید، فرشتهٔ آبها و گیاهها و فره‌وهر [۳] پاکان برای یاری و پناه به‌سوی تو آیند.

۱۰ـ ای زرتشت. اگر ترا خواهش غلبه نمودن است به‌خصومت دیوها و مردم و جاودان و پریها، به‌کاویها [۴] و کرپانهای (۴) ستمکار و

۱ـ در اینجا گله و رمه به‌معنی ثروت و دارائی است.

۲ـ زَور Zavr عبارت از نیاز مایع است مانند آب و شیر و غیره که در هنگام مراسم مذهبی با تشریفات خاص و با خواندن نماز و نیایش به‌کار برده می‌شود. به‌خصوص آب آمیخته به‌شیر که در هنگام یزشن‌کردن (یسنا خواندن) استعمال گردد.

۳ـ فرموهر Fravahar یکی از نیروهای پاک درونی است که از جانب اهورامزدا در کالبد انسان درآمده و او را تادم مرگ نگاه می‌داد و در کارها راهنمایی می‌کند. این نیرو در حقیقت روان هستی آدمی است که پس از مرگ با همان صفا و پاکی اوّلی به‌عالم بالا می‌رود و برای همیشه باقی می‌ماند و با جهان خاکی قطع رابطه نمی‌کند و به‌جهانیان فیض می‌رساند.

٤ـ کاوی و کرپان به‌معنی کر و کور و دشمنان دین هستند که چشم حق‌بین ندارند و کلام حق را نمی‌شنوند. (صفحه ۳۸٦ یادداشتهای گاتها)

راهزنان دوپا و گمراه‌کنندگان دوپا و گرگهای چهارپا

۱۱ـ و به‌لشکر دشمن، دارنده سنگر فراخ، و درفش بزرگ و درفش برافراشته، درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته، پس در همهٔ روزها و شبها این نامها را آهسته زمزمه کن:

۱۲ـ منم پشتیبان، منم آفریننده و نگهبان، منم شناسنده و مقدّس‌ترین خرد، چاره‌بخش نام من است، چاره‌بخش‌ترین نام من است، پیشوا نام من است، بهترین پیشوا نام من است. اهورا نام من است، مزدا نام من است. پاک نام من است، پاک‌ترین نام من است. فرهمند نام من است؛ فرهمندترین نام من است. بسیار بینا نام من است، بسیار بیناتر نام من است. دوربین نام من است، دور را بهتر بیننده نام من است.

۱۳ـ پاسبان نام من است، پشت و پناه نام من است. آفریدگار نام من است، نگهدار نام من است. شناسنده نام من است، بهترین شناسنده نام من است. پرورنده نام من است، کلام پرورش نام من است، جویای سلطنتِ نیکی نام من است، کسی که بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است. شهریار دادگر نام من است، دادگرترین شهریار نام من است.

۱۴ـ آنکه نفریبد نام من است، آنکه فریفته نشود نام من است. آنکه به‌ستیزگی غلبه کند نام من است، آنکه به‌یک ضربت فتح کند نام من است، کسی که به‌همه شکست دهد نام من است. آفرینندهٔ کل نام من است. بخشاینده‌ی تمام نعمتها نام من است. بخشنده‌ی بسیار خوشیها نام من است. بخشایشگر نام من است.

۱۵ـ آنکه به اراده خود نیکی کند نام من است، آنکه به‌ارادهٔ خود پاداش رساند. نام من است. سودمند نام من است، نیرومند نام من

است، نیرومندترین نام من است، پاک نام من است، بزرگ نام من است، برازندهٔ سلطنت نام من است، سلطنت برازنده‌ترین نام من است. دانا نام من است، داناترین نام من است، آنکه دور را بیننده است نام من است. این چنین است نامهای من.

آیاتی از اوستا در وصف خدا

در نماز و نیایشها به‌ویژه در نماز «هاونگاه» آیه(۷) می‌گوید:
اَیِته و تومنه، خیاچه آفه نوتمم رتوأم یزه میده ـ سرور سروران گیتی و مینو (دنیا و آخرت) را می‌ستاییم.
در آیه ۲۷ گاه هاون می‌گوید: «**رتیم، بره زنتیم، یزه میده ـ یم اهورم، مزدام، یو، اشهه، آفه نوتمویو، اشهه جغ میشتمو** ـ سرور بزرگوار، آن اهورامزدا را ما می‌ستاییم که در پاکی برتر و در تقدس سرآمده است [1]»

از هفتن یشت

در هفتن یشت بزرگ، کرده پنجم آیه (۴) می‌گوید: **یتاتی ای اهوره مزدائی، انگها چاو و چسچا؛ داسچا، ورشچایا، وهی اتاتوثه، دده‌مهی، اتاچیش مهی، اتاتوا، آاش یزه میده اتانمه خیامهی اتائشی ادیا مهی توامزدا اهورا** ـ
ای خدای هستی‌بخشِ دانای بی‌همتا، چون هردو جهان به‌مشیّت تو صورت وجود یافت و تو فرمان فرمودی و تو پیدا کردی و هرچه بهترین نعمتها است آن را به‌وجود آوردی، پس ای اهورمزدا، بندگیِ ترا به‌جا می‌آورم و ترا پدیدآورندهٔ تمام آنها باور دارم و ترا می‌ستایم و

۱ـ ترجمه از پورداود است.

به‌تو نماز می‌برم و خود را مرهون سپاسگزاری تو می‌دانم.

از اوستای خوراک خوردن

در آیه (۳) از دعای غذا خوردن که معمولاً آن را اوستای خوراک خوردن می‌نامند می‌گوید: **«اتا آدیزه میده اهورم، مزدام ای گامچا اشمچا داد ایسچا داد اروراسچا ونگهیش روچاسچا داد بمیمچا ویسفا چاوهی»**

خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا را که پیداکننده‌ی گوسفندان و غلّه‌ها و آبها و درختانِ ثمربخش و روشنایی‌ها و زمین و تمام نعمت‌های دیگر است، چنین خداوند بزرگی را می‌ستاییم.

از آبزور

در آبزور آیه (۵۰) می‌گوید: **«دائدی موئه‌ئی گام تشو اُفسچا اُروراسچا اِمِره تاتاهه اروتاسفی نشتامینی مزداتویشی اتائی اتی مننگها وهی سی انگهی»**

ای دانای بی‌همتای نادیدنی و افزونی‌کننده‌ترین، ای آنکه گوهر چیزها و آبها و گیاهها و خورداد و امرداد[1] امشاسپند را پدید آورده‌ای، نیرو و توانایی آشکارکردن این علم دین را با راهنمایی وهومن[2] به‌من عطا فرما.

از گاتها

در گاتها که فرخنده سرودهای خود اشوزرتشت است، بقدری از جلال و قدرت و عظمت اهورامزدا، آتش حقیقت‌افشانی برافروخته

۱ـ دو فرشتهٔ خورداد و امرداد از امشاسپندان هستند.

۲ـ فرشته و هومن یا بهمن از امشاسپندان است و نماینده نیک‌اندیشی می‌باشد.

است که هر خواننده را بی‌اختیار از آتش توحید حقیقی شعله‌ور می‌سازد. بدیهی است تمام آنها را اگر بخواهیم در این کتاب بگنجانیم امکان ندارد، اینک برای نمونه قسمتی از آنها را می‌نویسیم:

اشوزرتشت در آغاز هات (۲۸) می‌فرماید:

اهیایاسانمنگها. استانزستور فدریا ـ مینه‌اش مزداوپوارویم ـ سپنتا اشا ویسپی انگ شیوتنا ـ ونگهی‌اش خرتوم منتگهویا خشنه ویساگی اشچااروانم ـ ای خداوند مهربان با زبانی آرزومندانهٔ پر از احترام نماز ترا ادا می‌کنم و به‌نیروی اعمال اشویی که فرمان تو بر پسندیدگی آن جریان یافته است روح خود را به‌مقام اعلای تو که گروثمان[1] است پرواز داده، شادی عظیم خود را پرستش تو می‌دانم که تو، ای دانای برتر مطلق فوق همهٔ قدسیانی و برکت اعظم تو را که وهمن، یعنی خرد برتر است استقبال‌کرده می‌ستایم تا به‌وسیلهٔ آن جهان را بشارت شادمانی جاودانی دهم.

ایضاً در هات ۲۸ قطعه (۳) می‌فرماید: **«یوا آنسا افیانی، منسچاو هوا پوارویم، مزدامچا اهورم یبه ایبی، خشتر مچا اگزونومنم، وره دیتی آرم ای تیش آمئی، رفدرائی زونگ جستا»** سرود حمد و سپاس‌آمیز به‌تو می‌سرایم، ای که تویی عین حقیقت و عدالت و اشویی و دوست‌دارندهٔ وجدان پاک و اعمال نیک هستی ـ ای خداوند خرد برین علّیّین بی‌پایان و ای که تو بالاتر از هر بالایی و سلطنت بی‌زوال داری و در انتها درجهٔ حرمت و جلال و عظمتی، نماز و نیایش مرا بپذیر و قلب مرا شاد فرما.

در هات ۴۳ قطعه ۱۶ می‌سراید: **«ات اهورا هومینیوم زرتشترو،**

۱ـ گروثمان به‌معنی عرش اعلی می‌باشد که بارگاه قدس اهورامزدا است.

مزدایسته اچیشچاسپی نشتو، استوت اشم خیات اشتانا اوزنگـوهوت، خـنک دره شئی خشترئیی خیات آرمی تیش، اشیم شیوتنا اش و هودیدیت مننگها»

ای خداوند، زرتشت در جوهر حقیقت تو وجد می‌نماید و به کسی که در ایمان ثابت‌ترین است، خوشحالی می‌کند. ای خـرد اعـظم ـ عدالت و حقیقت را در تن و جان استوار و قوی فرما و در مملکت آفتاب گیر (یعنی این جهان) نظم کامل برقرار دار و از فضل و رحمت خود جزای اعمال نیک را بده.

در هات ۲۸ قطعه ۲ می‌فرماید: «**یـوا امـزدااهـورا پـیری جسـائه و هومننگها**» ای خدای هستی بخش دانای بی‌همتا، من با ضمیر پاک نزد تو می‌خواهم برسم.

هات ۳۳ قطعه ۵ می‌فرماید: **اشات آار جواش پاتویا اشومزدا اهوروشا اتی** ـ درکشور پاک منشی، ای اهورامزداکه تو در آنجایی ما را به‌توسط اشویی برسان. هات ۳۴ قطعه (۲۲) **پیره‌یا اته خشمانتو وهمه مزداگروئه بیش ستوتم.** به‌واسطهٔ عبادت و سـرایش سـرودهای عـظمت تـو ای دانای بی‌همتا من به‌تو برسم.

از یسنا «۳۶» قطعه «۴» **و هـوتوا مـننگها و هـوتوااشـا و نگـهیا اتـو اچستااش شیوتنا اشچاوچه بیشچا پیری جسه میده.** ما برسیم به‌تو به‌وسیلهٔ اندیشه نیک و اشویی نیک و دانش و سخنهای نیک.

از آن چه گفته شد علاوه براینکه کتب مذهبی مـا جـامع اصـول یکتاشناسی و خداپرستی به‌طور فوق تـصوّر است، خـطوط مـیخی طاق بستان و عمارت داریوش استخر فارس و شوش و پاسارگاد که مشهد مرغاب یا مشهد مادر سلیمان هم می‌نامند و گنج‌نامهٔ نزدیک همدان در دامنهٔ کوه الوند، گواه خداپرستی و یکتاپرستی نیاکان ما از چندین هزار سال پیش از آن است که دیگران دعوی خداپرستی کرده

باشند و انواع و اقسام نماز و نیایش و سرودهای خداپرستانه در آیین ما به‌قدریست که آنچه گفتیم حکایت پر کاهی در مقابل کوه عظیمی است.

پس ای زرتشتیان واقعی بنازید و با توسن حقیقت‌شناسی بتازید که بیش از همه پیش بوده‌ایم و اگر از این حقیقت‌شناسی باز نمانیم از هیچ کس عقب نیستیم. این کلمات مقدّس، تازه ایجاد و از جایی اخذ نشده است. کلمات اوستاست که قبل از هر کتاب مقدسی به‌وجود آمده و اشوزرتشت آن نعمت جاودانی ربّانی را به‌نوع بشر رسانیده. اگر چندی محض ندانستن معنی آنها دچار حملات نادانی مثل خود بوده‌ایم، بعد از این با کمال فخر و بالش به‌نیروی اهورامزدا که قدرت و عظمتش فوق قدرت و عظمتها است، خویش را در اعمال خداشناسی باید چراغ مجامع و محافل سازیم و جز کرداری که سزاوار خداشناسی و خدادوستی و دلیل یکتاپرستی واقعیست بکاری دیگر نپردازیم و چنانکه در کلمهٔ شهادت خود فقره «۴» معترف می‌شویم، و با هومت و هوخت و هوورشت، یعنی با نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری، گواهی در خداپرستی می‌دهیم، و از آن جاده بسر منزل حقیقت رسیم که مستقیم‌تر از آن صراط امکان عقلی دیگری ندارد، تجاوز ننماییم والّا دعوی ما باطل و از نور حقیقت بی‌بهره و دوریم ـ در آبزور آیه «۳۱» خاطره‌ها را یادآور شده است که «یان اهورومزدازرتشترائه فره و چه فرازره‌تشتر و گئیتابیواسته ویته بیو.» یعنی آنچه اهورامزدا به‌زرتشت فرموده و زرتشت به‌اهل جهان، اگر به‌خلاف آن عمل کنند سودی نخواهد بخشید.

چه خوبست همگی از دل و جان متفق‌البیان شویم و این آیات بسراییم:

گاه ریتون آیه (۱۷): **برشتیشچه اشهه‌ید وهشته مزشته مانتره مزشته وره زیه مزشته اروه‌یته مزشته هیتیه وره‌زیه مزشته دین داتیا ونگهیتا مزدیسنواش یزه میده** کلام ـ مانتره، یعنی سخن اثربخش بزرگترین و کارسازترین و به‌دوست داشتن سزاوارترین و برای آشکارا ورزیدن لایق‌ترین و در تحصیل حقیقت دین به‌مزدیسنی بزرگ‌ترین است، آن را می‌ستاییم.

گاه هاون آیه (۱۲): **آهیریم فرشنم اشه و نم اشهه رتیم یزه میده** ـ پرستش خدای هستی‌بخش را که پاک و صاحب پاکی است می‌ستاییم.

(آفرینگان دهمان) آیه (۴): **دره غوفرره‌تم اتومچه انگهادینیاید اهورواوش زره تشتره‌اوش** ـ تا دیرزمان بزرگواری این دین اهورایی که آورده‌ی زرتشت است بماناد.

(سروش باج) آیه (۱): **جسه می اونگه مزدا** ـ به‌یاری من برس! ای دانای بی‌همتا.

«آفرینگان دهمان» آیه (۱۹): **اته جمیادیته آفرینامه**. چنین برساد این آفرین، یعنی این دعا که درخواست شد.

«راه در جهان یکی است و آن راهِ درستی است»

فرگرد ششم

فلسفه آیین زرتشتی

اینک نیک است در جادهٔ حقیقت فیلسوفی مذهب زرتشتی هم نظری افکنده و امعانی نموده بهره‌ای برداریم. به‌موجب بیانات و دلایل موجّه کتب روحانی زرتشتیان معلوم است که خداوند متعال یا (اهورامزدا) آفریدگار حقیقی کلِّ موجودات صوری و معنوی و جسمانی و روحانی و چون برای هر کاری اسبابی فراهم کرده است مسبب‌الاسباب مطلق می‌باشد و چنانکه قادر برایجاد هر شئی است همان قدرت را بر اعدام هر شئی داراست[1] و افزایش و کاهش و بقا و زوال هرچه مشیت احدیت او اقتضا نماید، منحصر به‌ید قدرت وحدانیت خود اوست. چنانکه قوای توالد و تناسل را در هر مخلوقی عطا فرموده و هم ماده‌ی ممات صوری هریک را فراهم کرده است و این مسئله خیلی مورد حیرت و بحث واقع شده که جهت این دو مواد

۱ـ در نماز صد و یک نام خداوند از نامهای خدا (افزا) یعنی افزاینده و (نـاشا) یـعنی میراننده است باز در اورمزدیشت از صفات اهورامزدا (داتا) یعنی آفریننده و (جناتا) یعنی نابودکننده و میراننده است.

متضاد چیست؟ مطابق بیانات دکتر هاک[1] که نهایت کوشش را در طریقهٔ وحدانیت و یگانگی خداوند متعال نموده است می‌گوید: «حقیقت مطلب، زرتشت با حسن وجه حل این مسئله مشکل را از رفتگان و باشندگان و آیندگان نموده است و فی‌المثل در مقابل اینکه انواع و اقسام اعمال خبیثهٔ شنیعه و شرارت و رذالت چه تناسبی با طیّبات و حسنات و تقدّس و عدالت خدایی دارد. زرتشت فیلسوفانه حل این مسئله غامض را به‌پیشنهاد دو مواد اصلی که از یک وجود صادر و اگرچه مختلف ولی متصل و واحدند چنانکه جسم و روح دو ماده متفاوت‌اند، ولی تشکیل یک وجود واحد را می‌نمایند و با وجود آن وحدت جسم و روح باز خلقتی از وحدت حقیقی است نموده و آن دو مواد یا در اصول و یا به‌عبارت اخری دو سبب اصلی در اوستا دو مینو می‌باشند که اصل کلمه مینو از لغت قدیم اریانی مشتق شده است که (من) و به‌معنی اندیشیدن باشد بعینه مانند کلمهٔ (سپریت[2]) که انگلیسیها برای (روح) استعمال می‌کنند و اصل معنی آن ادراک خیالی است نه حسی.»

این دو ماده یا دو روح یا دو سبب یا دو اصول به‌هر یک از این اسامی که بنامیم یکی ذو قدرت خلقت و دیگری ذو تسلط هلاکت است. برای آنکه ذو قدرت خلقت است. در اوستا کلمه (سپنتامینو) آمده، یعنی (روح‌افزایش) و برای دیگری (انگره مینو) یعنی (روح کاهش) استعمال شده این دو ارواح در تحت حکم و قدرت یک خدای واحد که (اهورامزدا) باشد کار می‌کنند و به‌وسیلهٔ این دو سبب یا دو روح جهات مسبب‌الاسباب فراهم و اگرچه این دو اصول مادّه‌ی

1- Dr. Martin Haug. 2- Spirit

حیات و ممات و خلقت و هلاکت جهان و آنچه مرئی است می‌باشد. ولی چون از تحت امر و قدرت خالق حقیقی (اهورامزدا) خارج نیستند پس اگر سبب دو هستند مسبب‌الاسباب همان ذات واحد می‌باشد و از جهت فراهم کردن این دو سبب که اصل تمام سبب‌ها و امور است ذات احدیتش مسبب‌الاسباب نامیده شده و این دو سبب از ازل، آلت کار بوده و الی‌الابد مشغول ایجاد و اعدام موجودات هستند و خواهند بود. اصل کلمه (سپنتا) و (انگره) عملیات آن دو روح را نشان می‌دهد. به‌این معنی اشتقاق کلمه (سپنتا) از مصدر (سپن) لفظ اوستاست که اصل معنی آن افزایش باشد و در زبان سنسکریت (شوی[1]) می‌گویند و اشتقاق کلمه (انگ) که به‌زبان سنسکریت (انه[2]) و لاتین (انگر[3]) می‌گویند به‌معنی به‌هم فشردن و خلل رسانیدن می‌باشد.

مطابق بیانات فیلسوفانه زرتشت اجرای امور این عالم به‌وسیله‌ی این دو اصل مخالف (سپنتامینو) که ماده نیکی و (انگره مینو) که ماده بدی باشد و هردو در تحت و مخلوق یک خدای واحد هستند می‌باشد. دانشمند بزرگ شرق‌شناس دارمستتر[4] هم راسخاً همین تصدیق را دارد که عمل تمام نیکیها از (سپنتامینو) و بدیها از (انگره مینو) می‌باشد.

تاریخ جهان تاریخ کشمکش آن دو اصول است که چگونه (انگره مینو) به‌جهان اهورامزدا یورش آورده و موجب اختلال امور آن گردید و عاقبت به‌چه قسم از آن رانده و منهدم خواهد شد. تکالیف انسان در بین این دو اصول در اطاعت و امر به‌معروف و نهی از منکر موجب

1- Shvi
2- Anh
3- Angere
4- Darmestetter.

مکاشفات و الهامات اهورامزدا به‌زرتشت معین و قوانین روزگار زیست انسان در این عالم مشخص و مرتب شده است و کار این جهان و این دو اصل به‌همین منوال تا وقت معین بر مدار است و در آن وقت دوزخ و انگره مینو منهدم و معدوم شده مردگان زنده و در شادی جاودانی برجهان بی‌آلایش سلطنت خواهند کرد. اینک عملیات آن دو روح یا اصول را موافق بیانات اهل مدارس اروپائیان می‌کنم. مطابق اظهارات دکتر هاک، سپنتامینو متصدی و مسلط برتمام موجودات فروغمند و روشنایی‌بخش بوده نافع و خوب برای طبیعت است و (انگره مینو) درکارهای بد و مضرّ به‌حال طبیعت واقع شده و اگرچه مخالف یکدیگراند ولی مانند شب و روز و روح و جسم به‌هم متصل و برای حفظ و بر مدار خلقت واجب و لازم‌اند. روح نیکی مانند شعله درخشان جلوه می‌کند و روح بدی شبیه به‌چوبی می‌باشد که بعد از اشتعال مبدل به‌ذغال می‌شود. ایجاد و جلوه روشنایی روز از (سپنتامینو) است و تاریکی و ظلمت شب از (انگره مینو) صفت سپنتامینو بیدار و هشیار و هدایت نمودن مردم به‌تکالیف خود است و صفت انگره مینو خسته کردن و خواب آوردن و از عملیات بازداشتن می‌باشد. چراغ حیات به‌وسیلهٔ سپنتامینو روشن و به‌توسط انگره مینو خاموش می‌شود و پس ازگسلیدن جان از قید تن به‌توسط سپنتامینو است که حیات جاودانی حاصل می‌گردد. موافق اظهارات دارمستتر سپنتامینو سراسر حقیقت و معرفت و نیکی و خوبی و علم است و انگره مینو جمله تیرگی و دروغ و شرارت و جهالت و خصائل زشت. سپنتامینو در فروغ نامحدود می‌زیود و انگره مینو در تیرگی نامعدود. آنچه روح خوب انجام می‌دهد روح بد مخالف آن می‌باشد مطابق کتاب معروف پهلوی موسوم به (بندهش) از این کشمکش بین

این دو ارواح عاقبت فتح و فیروزی نصیب حق و روح خوبی خواهد بود. این قیاسات و تصوّرات فیلسوفانه، بعضی دانایان و فضلا را در باب علم الهی زرتشتیان به‌اشتباه افکنده و خاطرنشان برخی مؤلفین شده که مذهب زرتشتی تعلیم به(دوشناسی) نموده، ولی به‌تحقیق و جرئت می‌توان گفت که چنان گمانهایی فاسد و اینگونه تصوّرات به‌کلّی از حقیقت خارج و حمل بر عدم صحت ادراک آنها و محض عدم تعمق و حقیقت‌بینی است. در این باب دکتر هاگ می‌گوید علت سوءتفاهمی که دربارهٔ تعلیمات زرتشت به‌شناسایی دو خدا شده و اذهان را مغشوق کرده است محض اظهار دو ارواح مسلطه نیکی و بدی که از یکدیگر متمایز و از امور یکدیگر مشمئزاند، نسبت می‌دهند که یک روح خبیث متساوی با قدرت اهورامزد می‌باشد، در صورتی که از علم الهی زرتشت که در آن تعمق شده بعید می‌نماید و آن آیین پاک به‌کلّی از این نسبت‌ها مبری و معرّی است و علت و ذو قدرت خلقت و هلاکت براذهان و ادراک بعضی نامعلوم و مجهول و حمل بر شناسایی دو خدا شده این است که درکتب پارسیان غالباً سه لفظ برای خدا می‌آید. یعنی مزدا ـ اهورا ـ و اهورامزدا ـ و این لفظ آخری مرکب از دو لفظ اولی است. عموماً دو لفظ اولی در نوشته‌های متقدمه گاتها و آن لفظ مرکب آخری در ترقیمات متاخره می‌آید و به‌عوض اینکه اهورامزدا به‌جای مزدا برای خدا محدود و در تحت امعان باشد در زمان متاخّرین اندک اندک وسعت و شاخ و برگ پیدا کرده و برای سپنتامینو که اصل خوبی باشد استعمال شده و به‌عوض استعمال کردن کلمه سپنتامینو در مقابل و مخالف انگره مینو کلمه اهورامزدا را استعمال می‌کردند و بدین‌وسیله مؤلّفین متاخرتر سپنتامینو و اهورامزدا را یکی دانسته، بنابراین این دو کلمه را برای

خدا تصور کردند و در نتیجه از پیکره اصلی بیرون رفته و از این جهت در تألیفات خود آوردند که از استعمال شدن لفظ اهورامزدا در کتب زرتشتیان در مقابل انگره مینو و اهریمن هدایت و دلالت و تعلیم به‌دوشناسی شده است. دکتر وست[1] معاون دکتر هاک، یکی از پهلوی‌دانان معروف، در بعضی از نوشته‌های خود به‌دلایل و براهین موجه این ظن و تصوّر نسبت به(دوشناسی) را به‌قسمی رد کرده که مفهوم خاص و عام می‌شود و این عالِم به‌علوم شرقی در دیباچه ترجمه انگلیسی بندهش پهلوی که یکی از عملیات مهمّ مکس مولر نسبت به کتب مقدّس مشرق زمین است[2] می‌گوید: جهت آنکه مذهب زرتشتی به‌اذهان برخی صاحبان ظن، مذهب دوشناسی معرفی شده است، این است که این تهمت را صرف بعضی مولفین اسلام عناداً و غرضاً محض انهدام اساس و انعدام اسم آن مذهب به‌آن کیش با فرهی بستند و برخی سیاحان و محققین ظاهر بین عیسوی تعبیرات و تذکارات آنها را از روی حقیقت پنداشته بر قوّت و اشتهارات آن افزودند و اذهان عیسویان را نسبت به‌مذهب زرتشتی برآشفتند و چرکین کردند و چنان این الفاظ را به‌الحاح و ابرام و حرارتی شایقانه شهرت و قوّت دادند که حتی برای خود پارسیان مشتبه شده بود و شگفت آنجاست که در این مدت عقلا و صاحبان ادراک چرا این نکته مهمّ را درک نکردند که چگونه ممکن است مذهبی که اکیداً امر به‌یکتاشناسی می‌نماید و برای اجتناب مردم از بدی روح خبیث را تشریح و توضیح نموده است، شناسایی و پرستش دو معبود را تعلیم کند و آن هم به‌این شرح و بسطی که هرکس هرچه توانسته یا از روی

1- Dr. West

2- The Sacred Books of the east

غرض یا نادانی بر تألیفات دیگری برای جلوه ید طولانی خود منضم و ملحق کرده است. اگر ایراد همین است که تمام مذاهب عالم اعتقادشان به‌روح شریف و طیّب و روح خبیث خفیفی است و وقتی این مذهب محل ایراد و هدف تعرّض واقع می‌شد که مذهب ایرادگیران مبری از این اعتقادات باشد. در صورتی که اعتقاد عامه برهمین است. پس اصل وضوح و ثبوت مواد طیبه و خبیثه و نور و ظلمت از آغاز به‌واسطه زرتشت شده و دیگران توضیح واضحات کرده‌اند، و لزوم وجوب مثنی[1] شناسی این است که روح خبیث را حاضر و ناظر و دانای کل و قادر مطلق و لم یزل و لایزال دانند. پس مذهب زرتشتی آیین مثنی‌شناسی نیست.

در (بندهش) بطور وضوح می‌گوید که روح خبیث دانا و توانای مطلق نیست. فهمش ناقص است به‌قسمی که او از وجود (اهورامزدا) به‌کلی آگاه نبوده و زمانی که از قعر ظلمت برخاست روشنایی را دید.

او غافل و جاهل و بی‌بصیرت از آینده است مگر آنچه (اهورامزدا) به‌او کشف کند. در رستاخیز مخلوقش هلاک و او خود ناتوان و تباه خواهد شد. هیچ وقت او نمی‌تواند در دو جا همزمان حاضر شود یا اطلاع خارجی از حضور و دید خود حاصل نماید.

با این بیانات به‌مراتب نیرو و قدرت او را کمتر و پست‌تر از میزانی که سایر ادیان برای شیطان برمی‌شمارند تعریف می‌کنند. ابتدا و انتهایی که زرتشت برای اهریمن یا آن روح خبیث بیان و توضیح کرده است خارج از شباهت به‌شیطانی که سایر ادیان قائلند نمی‌باشد. در صورتی که بعضی مؤلفین نسبت مثنی‌شناسی را محض بیانات

۱ـ آنچه ثانی چیز دیگر است

خصائل و اطوار اهریمن به‌زرتشتیان داده‌اند. چرا سایر ادیان که همان اعتقاد و اعتراف را دارند مجزی داشته‌اند و بدون جهت و ایرادی که خودشان از آن مبری نباشند نسبت مثنی‌شناسی به‌زرتشتیان داده‌اند. نیز دکتر هاگ می‌گوید که اعتقادات مذهب زرتشتی درباره‌ی اهریمن و دوزخ بالتمامه مطابق با عقاید روحانی مسیحیان است و انجیل و تورات و زند اوستا بدون تفاوت شیطان را قاتل و مهلک و امّ‌الفساد و امّ‌الخبائث و ابوالکذب می‌خوانند.

بدین نهج ما می‌بینیم که مطابق با فلسفه زرتشت دو مواد اصلی‌اند که مانند دو مأمور اساس و اجرای این جهان و امور آن منوط و وابسته به‌آن دو است.

لهذا، اگرچه خداوند یکتای قادر مطلق آفریدگار کلّ است هم می‌توان گفت که قسمتی از این جهان از خلقت مادهٔ خوبی و بهرهٔ از خلقت مادهٔ بدی است. مثلاً چون با بدان فلکی و خاک و آب و اسب و گوسفند و غیره... درست به‌دیدهٔ دقیق و از روی امعان و انصاف بنگریم می‌بینیم که دست خلقت ماده خوبی در اینهاست و مار و عقرب و مور و ملخ از خلقت مادهٔ بدی‌اند.

خلاصه چیزهایی که مُمِدّ خوبی و مفید و باعث صحت حیات آدمی‌اند از خلقت ماده طیبه‌اند و آنچه به‌عکس این نتیجه دهد از خلقت ماده خبیثه می‌باشد و این دو ماده هردو در وجود فرد، فرد انسان راه و اختیاری دارند و قبول هریک از آنها بسته به‌توجهات خود انسان است که یا اعمال حسنهٔ صحیحه را اختیار کرده و بر قدرت حسنات افزوده بدی را مغلوب و از وجود خود معدوم کند و یا به‌طریقهٔ زشت‌کرداری افتاده از نیکی بگریزد و همچنین زراعت خاک

و پرورش حیوانات تربیت‌پذیر زند بار[1] بی‌آزار و هکذا منسوب به‌ماده نیکی‌اند و موذیات و تندباران منسوب به‌ماده خبث‌اند. نسبت به‌این نکات دقیقهٔ صحیحهٔ حسّیهٔ فیلسوفانه مستر ساموئل لانک[2] می‌فرماید: حکمتهای این دین مبین نهایت ساده و از ریب و ریا خالص است. ارونده[3] گوهر این مذهب یکتاپرستی است و به‌صفات گوناگون موصوف و در طریقهٔ یکتاشناسی و یکتاپرستی ثابت و قائم‌تر از سایر مذاهب یکتاپرستی می‌باشد.

اهورامزدا که کلمهٔ کوتاه شده‌ی اورمزد به‌جای آن استعمال می‌شود و معنی آن این است (خداوند بزرگ دانا) آنکه شیدان شیداست[4] هم در شیدستان[5] جای دارد و هم در ذرات کائنات و ذات احدیت او منزه از این است که ما بتوانیم نسبتی به‌او داده و او را به‌وصف درآوریم. و به‌معرفت او پی بریم و یا طرف حرمت و محبت قرار دهیم. زیرا اینها مختص مقامات محسوس است نه قدرتی که وجود و عدم عالم و عالمیان را به‌یک لحظه معدوم و ایجاد نماید. زرتشتیان هیچ یک از این دو مواد طیبه و خبیثه را خدا و قادر مطلق و آفریدگار جهان‌ها نمی‌دانند. بلکه فقط دو مواد و قوای ضدین هم نامند و آن هم پر آشکار است که در جهان هرچه صورت وجودی یافته قوه متضادی در مقابل آن موجود شده و حتی الفاظ و عبارات ـ چون وجود هر شئی بدون وجود مواد اصلی خود امکان ندارد و آنچه

۱ـ جانوران بی‌آزار

۲ـ یک نفر انگلیسی و وزیر دارایی هند Samuel Laing

۳ـ ارونده = سلاله و جوهر جوهر و اصل اصلی.

٤ـ نورالانوار

۵ـ شید به‌معنی نور و ستان به‌معنی جای است.

زرتشتیان مواد نیکی و بدی می‌دانند همان موادی است که جملهٔ صاحبان حس و ادراک برآن تصدیق دارند و نیز می‌فرماید واضح و آشکار است که مذهب زرتشتی بسی ساده و شریف است که به‌هر قسم بخوانیم و به‌هر طریق طرح کنیم، در هر عهدی نسبت به‌اهل آن عصر نزدیک و مناسب و متصل به‌طبایعشان است.

دانای زمان مثل هگزلی [۱] و فیلسوفی بزرگ مانند **هربرت اسپنسر** [۲] و شاعری معروف چون تنی سان [۳] و حکیم روحانی مثل دکتر تمپل [۴] و غیره... مقر براین‌اند که خالق قدرتی مخصوص به‌طبیعت عالم برای اجرای مقاصد عالمیت بخشوده و به‌سپنتامینو و انگره مینو معترفند و تصدیق دارند که حضرت مسیح از ماده سپنتامینو بهره‌ور بوده که *انگره مینو* به‌دست او زبون و مغلوب و منکوب شد.

مستر هارلز [۵] در دیباچه ترجمهٔ اوستایش به‌زبان فرانسه می‌گوید مذهب زرتشتی نسبت به‌تمام مذاهب قدیمی قوانین اخلاقی و اصول فیلسوفانه را اصح و اصوب تعلیم می‌دهد و آنچه به‌امتحان رسیده مذهبی است خالص و پاک و مقدس و اساسش فیلسوفانه و استوار و اثرات جوابیهٔ علوم اخلاقی را در هر عصر خواهد بخشود. چنانکه مواد اصلی در تحت اهورامزدا باعث حصول جهان مادی به‌شرحی که بیان شد هستند و نیز دو مواد دیگر چسبیده به‌طبیعت انسان می‌باشند که انسان را به‌مواد نیکی و بدی ترغیب و تحریک می‌کنند و این دو مادهٔ متصلهٔ به‌طبیعت آن که انسان را به‌سوی ماده نیکی دلالت و تقویت می‌کند موسوم به(وهومن) یا (وهمن) یا (بهمن) است، یعنی

1- Huxley
2- Herbert Spencer
3- Tennyson
4- Rev. Dr. Temple.
۵. یکی از محققین معروف فرانسوی Hanlez

اندیشهٔ نیک. زیرا (وهو) و (وه) و (به) به‌معنی نیک و (من) مانند (مینو) به‌معنی مصدر اندیشه یعنی ضمیر است و آنکه انسان را به‌جانب بدی و خباثت و فساد اغوا می‌کند نامزد به(اکمن) است. یعنی اندیشهٔ بد، زیرا معنی (اک) بد و (من) اندیشه است و این دو مواد متصله به‌طبیعت که **وهمن** و **اکمن** باشند هریک منش و گویش و کنش یعنی اندیشه و گفتار و کردار انسان را تحت تأثیر قرار داده و **وهمن** به‌طرف **هومت** و **هوخت** و **هوورشت** که نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری باشد می‌کشاند و **اکمن** به‌طرف **دشمت** و **دژوخت** و **دژورشت** که بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری است اغوا می‌نماید.

در باب پنجم وندیداد درست شرح و حقیقت اخلاقی و اشویی را بیان و مدلل می‌نماید. نخست می‌گوید که (**یوژدامشیایی ایبی زاتم وهشتا**) که دکتر سپیگل [۱] چنان ترجمه و تعبیر نموده است.

(بعد از تولد انسان هیچ نعمت و ابهتی برتر و بهتر از اشویی نیست) و این نکته جوهر کلام و اصل معنی آیین زرتشتی است بدان روی مستر هارلز Harlez از روی درستی می‌گوید که مطابق نسک و بیانات زرتشت کلمهٔ مقدسه اشا راکه عبارت از راستی و پاکیست بسی ستوده که آن لفظ را در زبان سانسکریت **ریتا** می‌گویند و خلاصه تعبیر **اشویی** در **نسک** مزبور چنین است که حفظ **هومنت** و **هوخت** و **هوورشت** که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد عبارت از اشویی است که پاکی باشد و از این سه کلمات مؤخّر مختصر پرمعنی بخوبی می‌توان مراتب فیلسوفانه حقانیت زرتشت را قبول و ثابت کرد.

۱ـ یکی از محققین معروف Dr. Spigiel

چینودپل

زرتشت می‌فرماید که سلامتی روح و جسم و زندگی واقعی روحانی و جسمانی و حظّ حقیقی صحیح حیات انسانی و نمودن صورت حساب صحت اعمال را به‌فرشتهٔ مهرداور که در چینودپل پاسبان دروازه‌های آسمان است ممکن نباشد مگر به‌وسیلهٔ حفظ صحت هومت و هوخت و هوورشت و همی فرماید که اندیشه را در خاطر راه مده مگر به‌راستی و پاکی. زبان را به‌بیان مگردان مگر به‌راستی و پاکی و در هیچ کاری گام منه مگر به‌راستی و پاکی و بالاخره خلاصهٔ مقصود فیلسوفانهٔ زرتشت این است که انسان شفیعی نخواهد داشت مگر اندیشه و گفتار و کردار راست و پاک و شایسته و نیک و همی تکرار می‌کند که عمدهٔ مقصود رسالت جز هدایت و تقویت به‌این سه نکتهٔ اعظم نیست و هیچ رهبری بهتر از این سه صفات انسان را به‌مینوی برین نخواهد رسانید. دکتر هاگ می‌گوید که در مقابل تثلیث[1] عیسویان زرتشت فیلسوفانه این سه اصل متین را به‌منزلهٔ تثلیث قرار داده و این سه اصل محور و مداریست که دایره‌ی زرتشتی‌گری گرد آن می‌گردد و کلیهٔ اساس آیین زرتشتی برروی این سه اصلِ استوار بنیاد گردیده است.

شرح ذیل در پندنامه پهلوی بزرگمهر مختصری از جامعیت این سه اروند گوهر پرآرش[2] پرسش و پاسخ[3] مانند توضیح می‌نماید.

پرسش ـ خوشبخت‌ترین مردم در جهان کیست؟

۱ـ تثلیث عیسویان اب و ابن و روح‌القدس است.

۲ـ معنی ۳ـ جواب

پاسخ ـ بیگناه‌ترین مرد؟

پرسش ـ بیگناه‌ترین مرد کیست؟

پاسخ ـ کسی که در راه خداپرستی گام زده از اهریمن بپرهیزد

پرسش ـ ره خداپرستی کدام و پرهیز از اهریمن چگونه است؟

پاسخ ـ اشویی و راستی و نیکوکاری ره خداپرستی است و بدی و بدکاری از اهریمن.

پرسش ـ تعیین اشویی و راستی و نیکوکاری به‌چه و تشخیص بدی از چیست؟

پاسخ ـ اشویی و راستی و نیکوکاری به‌هومت و هوخت و هوورشت معین و بدی از دشمت و دژوخت و دژورشت مشخص می‌گردد.

پرسش ـ هومت و هوخت و هوورشت از چه حاصل و دشمت و دژوخت و دژورشت از چه ظاهر می‌گردد؟

پاسخ ـ امانت و داد و دهش و راستی و پاکی و نیکی تولید هومت و هوخت و هوورشت و خیانت و احتیاج و دروغ و ناپاکی و بدی تشکیل دشمت و دژوخت و دژورشت می‌نماید. لهذا از این مختصر بیان معلوم می‌شود کسی که تحصیل هومت و هوخت و هوورشت می‌کند امانت و داد و دهش و رای و پاکی و نیکی را پیشه کرده در جاده خداپرستی قدم می‌زند و از آن روی چنان کسی معصوم و خوشبخت‌ترین مردم می‌باشد. هراداتاس[1] مخصوصاً توضیح می‌دهد که زرتشتیان تعلیم راستگویی را نسبت به‌فرزندان خود از آغاز کودکی فرض و بایای خود دانسته و می‌دانند. این نکته ما را متوجه

1- Herodatus

به‌روان پس از مرگ می‌نماید که در کیش زرتشتی به‌جاودانی روان اعتقادی کامل دارند. درکتاب اوستا درهادوخت نسک و باب نوزدهم وندیداد و کتب پهلوی مینو خرد و ویراف‌نامه به‌خوبی توضیحات کاملی درباره‌ی روان پس از مرگ می‌دهد. در ویراف‌نامه شرح معراج ارادی ویراف و سیر و سیاحت او را در مضافات و نواحی مینو بیان می‌کند و این معراج مطابق است با صعود اشیاء نبی و بیاناتش درباره بهشت و دوزخ تا اندازه‌ای مطابق با عقاید عیسویان می‌باشد و به‌نحوی که دکتر هاگ تصدیق می‌کند بیاناتی که اردای ویراف دربارهٔ دوزخ و شکنجه‌های آنجا نموده مطابق به‌دوزخ‌نامه شاعر معروف ایتالیایی (دانته) می‌باشد. به‌هر صورت در آیین زرتشتی اعتقاد کامل در روان و حیات جاودانی است و گیاهی که نامزد به‌هوم سپید و مطابق سمای هنود می‌باشد به‌علامت بی‌زوالی روان بکار می‌برند و موافق اظهارات دکتر ویدیشمن[1] و دانشمند بزرگوار مکس مولر این گیاه ما را از درخت حیات باغ عدن یادآوری می‌کند. چنان که درکتب عیسویان آمده که درخت حیات را کروبیان حافظ‌اند. همچنین در کتب زرتشتی درباره‌ی هوم سپید یا گیاه علامت بی‌زوالی آمده که فره‌وشیان بی‌شمار پاسبان آنند و معنی فره‌وشی پاسبان روان است. در اوستا و کتب پهلوی دیگر، بسی دلایل و براهین در باب بی‌زوالی روان آمده است و حق است. زیرا اعتقاد در این تعلیم واجب و اصل اساس مواد اخلاقی و روحانی است و دکتر کیگر[2] در این باب می‌گوید: نمی‌پندارم در هیچ جا دربارهٔ حیات آینده بعد از مرگ و حفظ احترامات و شرافت مراتب آن به‌واضحی و استواری و قاطعیت

1- Dr. Windischman 2- Dr. Geiger

اوستا شرحی بیان شده باشد. در اینجا آن علم و حکمت حیات جاودانی و داوری و بازخواست یک قانون اصلی و اساسی کلی برای همهٔ قوانین طرح و تشکیل کرده است و چنانکه دستور پشوتن دارابجی در ترجمه خود ذکر کرده است بدون درک آن در حقیقت مذهب زرتشتی مجهول و نامفهوم خواهد بود. در آیین زرتشتی اعتقادی کامل دربارهٔ بهشت و دوزخ بیان شده که لفظ بهشت را در اوستا **وهشتااهو** و دوزخ را اچیشااهو آورده و در تعریف این دو محل همی فرماید که بهشت جایی است پر از نور و نزهت و جلال و دوزخ مملو از تیرگی و غلظت و عفونت و چنان آمده که مابین بهشت و این جهان پلی است موسوم به‌چینود که معنی آن به‌زبان اریانی قدیم این است ***برچیدن حاصل*** و در آنجا به‌اعمال و افعال گذشته انسان رسیدگی و داوری می‌شود و این عقیده چینود زرتشتیان مطابق است با پل صراط در اسلام و (وغه **Wogho**) چینی‌ها و (گیال **Gioell**) و (بفراست **Bifrost**) سکندینویان **Scandinavian**[1]. به‌موجب کتب پارسیان تا سه روز بعد از مرگ انسان روان درکرانه گیتی و مینو در تحت پاسبانی سروش ایزد متوقف است. هرگاه آن متوفی کسی باشد که در گیتی زندگانی به‌پارسایی و نیکوکاری و راستی و پاکی و هومت و هوخت و هوورشت بسر برده روانش چنین متذکر خواهد شد **اشتااهمائه یهمائه اشتا کهمااچید** یعنی خوش و نیک کسی است که خود سود نیک بَرَد و به‌توسط او سود نیک به‌دیگری هم برسد و اگر عمرش به‌بدکاری و ستم و شرارت سپری شده باشد روانش به‌این کلمات ندامت و حسرت‌آمیز متکلم خواهد شد کم نموبی زام کترانموایتی یعنی به کدام

1- Sweden & Norway اهل سوئد و نروژ

زمین برگردم و به کجا بروم. در طلوع فجر شب سوم روانهای رفته در چینودپل نمودار می‌شوند و فرشتهٔ مهرداور پاسبان این پل است مهرداور در آنجا سردار و داور می‌باشد و رشن و اشتاد معاونین او. رشن. عدالت و اشتاد صداقت را ظاهر می‌دارد.

برسر این پل فرشتهٔ مهرداور اعمال هرکس را در ترازوی ذره‌سنجی وزن می‌کند.

هرگاه طرف نیکی حتی ذره‌ای سنگین‌تر از طرف دیگر باشد فاعل آن اعمال از آن پل گذر نموده و به‌بهشت وارد خواهد شد و اگر طرف بدی حتی ریزه‌ای بیش از طرف نیکی سنگین باشد. مجاز نخواهد بود از آن پل بگذرد بلکه واژگون در عمق دوزخ افکنده خواهد شد و چنانچه کرفه[1] و گناهش برابر باشد به‌جایی نامزد به‌همست گهان Hamast - gehan فرستاده خواهد شد که اسلام آن را اعراف و عیسویان پرگیتاری Purgatory می‌خوانند. یعنی اعمال نیکش او را مانع از رفتن به‌دوزخ و اعمال بدش مانع از رفتن به‌بهشت است و چنانکه درکتب زرتشتیان آمده صواب و خطا به‌مرور ایام مانند اصلی که فرع برآن تعلق گیرد افزوده خواهد شد. مثلاً دو برادر توأم بهمن و رستم نام در سن بیست و پنج سالگی درصدد این برآمدند که بالمناصفه یک هزار تومان در راه خیر بنهند بهمن بدون درنگ پانصد تومان سهم خود را پرداخت و رستم تا سن پنجاه بدفع‌الوقت و طفره گذراند. برفرض سود صدی چهار هم که حساب کنیم در سن پنجاه پانصد تومان بخشش بهمن اصلاً و فرعاً در راه خیر یک هزار تومان شده و پانصد تومان رستم همان پانصد تومان است و اگر در خارج

۱ـ صواب

سودی برای شخص او داشته زیانی در عمل خیر و صواب واقع شده و از سن پنجاه به‌بعد هم هرقدر فرع برآن پانصد تومان رستم تعلق گیرد در مقابل بر یکهزار تومان بهمن تعلق خواهد گرفت.

بنابراین، اعمال خیر یا شر صواب یا خطاکه در ایام جوانی شخص به‌عمل می‌آید نسبت به‌اعمال آخر عمر بسی فزونی خواهد گرفت و هرعمل نیکی که در ایام جوانی به‌عمل آید به‌مراتب صواب و حاصل آن بیشتر از زمان پیری خواهد بود و از این سبب است که در (دادستان دینی) اصرار و الحاح می‌کند. جوانان حتی‌القوه در اعمال خیر در آغاز جوانی فرو گذاشت و اهمالی نکرده فرصت را غنیمت دانند و لازمه‌ی هر جوانی است که از ابتدای جوانی عادت به‌اعمال صحیحه و نیکوکاری کرده خویش را متعود سازد و هم از آغاز جوانی از هر بدی و گناه بپرهیزد و اگر گناهی دانسته یا ندانسته سر زند باید به‌اعمال حسنه به‌اضعاف تلافی آن را نمود تا به‌همچنین که گناه فرع بر آن تعلق می‌گیرد صواب به‌مراتب اولی و روز داوری کفهٔ میزان صواب کفهٔ گناه را مغلوب سازد و درک حقیقت و ثبوت این مسئله فزون سهوت دارد، زیرا هرکس نیکوکار یا بدکار شود از ابتداء که داخل آن نیکی یا بدی می‌شود جزیی است و به‌مرور برآن می‌افزاید چنانکه اگر کسی داخل در عمل بدی شود و بعد پشیمان نگردیده به‌اعمال حسنه آن بدی را مغلوب نکند روز به‌روز بدکاری و شرارت او افزون خواهد شد و به‌همچنین نیکی و این فزایش خود فرع عمل است.

«راستی، دروغ و دروغگو را تباه می‌سازد، پس ای راستی، به‌سوی من آی و پناه همنشین من باش»

فرگرد هفتم

نماز

نماز واجب ما زرتشتیان به‌نحوی که در آیینه آیین مزده‌یسنی شرح داده شده در شبانه‌روز پنج وقت است[1] و ادای آن بر زرتشتیان بایا و حتمی است. نمازگزار در هنگام به‌جا آوردن آن دو مقام را می‌پیماید. اول اینکه با خواندن آیهٔ اولِ نماز که خشنوتره نام دارد خوشنودی خدا

۱ـ اوقات پنجگانه بدین ترتیب است:

۱) هاوَنی یا ونگاه که نماز بامداد است موقع آن از برخاستن آفتاب تا نیمروز است.

۲) رپیتوَن یا (رپیتوینگاه) هنگام آن از نیمروز تا سه ساعت بعد از ظهر است.

۳) اُزیرین یا (ازیرینگاه) وقت آن از سه ساعت بعد از ظهر تا فرو رفتن آفتاب است.

٤) ایویسروتریم یا (اویسروتریمگاه) از فرو رفتن آفتاب تا نیمه شب.

۵) اوشهین یا (اوشهین‌گاه) از نیمشب تا برآمدن آفتاب

این پنج وقت هرکدام بنام فرشته مخصوص بهمان نام تعلق دارد. در اینجا باید متوجه شد این اوقات پنجگانه از اول فروردین است تا آخر مهرماه که در حساب ایران قدیم بلستان بزرگ می‌نامیدند ولی از اول آبان تا پایان سال که زمستان بزرگ می‌گفتند و روزهاکوتاه است چهار هنگام بجا آورده می‌شود و نما رپیتون که درواقع نماز ظهر و متعلق به‌وقت گرما و فرشته گرما است از بین می‌رود نیاکان ما براین عقیده بودند که در این پنجماه فرشته گرما حرارت و گرمی را به‌زیر زمین می‌برد و توجه خود را به‌گرم ساختن و رشد و نموّ دادن ریشه محصولات و نباتات مبذول می‌دارد.

را خواستار می‌شود. دوم اینکه این آیه را به‌نماز دیگر که اشم وهو نام دارد و راهنمای راستی و درستی است و نتیجهٔ آن بهترین خوشبختی مـی‌باشد مـا را بـرای سـیر و سـلوک در طـریق راسـتی کـه مـوجب خوشنودی کامل خداست آماده می‌کند. نـماز خشـنوتره کـه اولیـن مرحلهٔ پرستش خدا می‌باشد بدین ترتیب است:

خوشنوتره اهورهه مزدا، یعنی به‌خشنودی اهورامزدا ـ مقصود این است که نماز خود را برای جلب رضای اهـورامـزدا آغـاز مـی‌کنم و می‌خواهم به‌این وسیله او را از خود خوشنود سازم. چنانکه گفته شد بعد از این آیه نماز اشم وهو و بعد از آن نماز یتااهو می‌باشد که هردو دارای اهمیت و فضیلت فراوان است. اینک هرکدام از آنها را جداگانه می‌نویسیم و معنی و مفهوم و شرح هریک را بیان می‌کنیم.

اَشِم وهو

اشم وهو هیشتیم اسـتی، اوشـتااسـتی، اوشـتا، اهـمایی، هـیت، اشـایی، وهیشتایی اشم[1] اشویی (راستی و درستی و پاکی و پارسایی) بهترین

۱ـ نماز اشم وهو Ashem - Vohu از الهامات اهـورامـزدا بـه‌زرتشت است و دارای فضیلت زیادی است که اینجا گنجایش شرح آن را ندارد. این نماز یک قطعه شعر یا دو فرد سرود است. برای اینکه ترجمهٔ هریک از کلمات خوب معلوم شود اینک آن را به‌ترتیب تلفظ اوستایی می‌نویسیم و هرکدام از کلمات را جداگانه به‌فارسی ترجمه می‌کنیم شـماره‌های بالای واژه‌های اوستا مربوط به‌همان شماره‌ها در ترجمه فارسی می‌باشد:

۱ ۲ ۳ ٤ ٥ ٦ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

اشم، وُهو وهیشتم، استی، اوشتا، استی، اوشتا، اهمایی، هیت، اشایی، وهیشتایی، اشم

۱ ۲ ۲ [illegible] ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

راستی، بهترین نیکی است، خوشبختی است، خوشبختی برای کسی است، که او، راست باشد برای بهترین راستی ـ

ـچنانکه می‌بینیم این نماز تماماً نمودار صفت راستی و درستی و پاکی و پارسایی است. در اینجا می‌گوید انسان باید فقط برای ارزش خود دارای این صفت باشد و از لحاظ اهمیت آن این شیوه را راهنمای خوشبختی خود قرار دهد.

نیکی و خوشبختی است. خوشبختی از آن کسی است که راست و خواستار بهترین راستی باشد. واژه اشم یا اشویی به‌معنی راستی و درستی و تقدس و پاکی در ظاهر و باطن می‌باشد. اشو به‌معنی پاک و تقدّس در ظاهر و باطن است.

این صفت برای شخص دیندار مایهٔ استواری در دین و موجب تسلط برنفس و تصفیه اخلاق می‌باشد.

یتا اهو

نماز دیگری که هر زرتشتی در شبانه‌روز باید آنرا بخواند، **یتااهووئیریو** می‌باشد بدین ترتیب:

یتا، اهو، وئیریو، اتا، رتوش، اشات، چیت هچا، ونگهئوش، دزدا، مننگهو، شیوتنم، انگهه اوش مزدایی خشترم، چا، اهورایی، آییم در گوبیو، ددت، و استارم[1]. یعنی همان طوری که یک سرور جسمانی (پادشاه، فرمانده)

۱ـ معنی درست نماز از روی ترجمه اوستای سروش باژ به‌قلم آقای موبد رستم شهزادی نوشته شد. این نماز از لحاظ فضیلت و شرافت مقدم برنماز اشم وهو می‌باشد. نماز یتااهو که الهام ایزدی است دارای سه فرد شعر است و هر فردی دارای دستور بمخصوص سودمندی می‌باشد. در قسمت اول به‌اهمیت و عظمت مقام دو سرور جسمانی و روحانی اشاره می‌کند و وجود آنها را برای اداره امور کشور و تربیت اخلاقی مردم و راهنمایی آنان به‌راه راست لازم و مورد احترام می‌داند. اولی در اوستا به‌نام اهو می‌باشد که به‌معنی سرور جسمانی و اشاره به‌پادشاه و دیگر فرمانروایان کشور است که اجراء قانون و نظم و آرامش مملکت و آسایش ملت به‌عهدهٔ آنها واگذار شده است.

دوم رتو یعنی سرور روحانی است که اشاره به‌پیغمبر و دیگر پیشوایان دینی است که نشر تعالیم آسمانی و تربیت و هدایت مردم با آنان می‌باشد. این است که در این آیه می‌گوید به‌همان اندازه که سرور جسمانی (پادشاه) دارای نیروی ظاهری است سرور روحانی (پیشوای دینی) نیز به‌واسطهٔ داشتن صفت اشویی دارای نیروی معنوی می‌باشد. شعر فردوسی اشاره به‌این مقام است که می‌گوید:

←

نیرومند است. همان طور هم یک سرور روحانی (پیغمبر، پیشوای دینی) با داشتن صفت اشویی دارای نیروی معنوی می‌باشد.

بخشش فرشته بهمن از آن کسی است که برای خدا کار کند و فیض قدرت اهورایی برای کسی است که بینوایان و درویشان را یاری دهد [1]

اشویی

چنان که دیدیم در هنگام نماز طلب خشنودی خدا را به‌صفت اشویی یعنی راستی و درستی و پاکی و پارسایی متصل می‌سازد و از این راه می‌خواهد به‌خدا نزدیک شود و مقرّب درگاه اهورامزدا گردد. بدیهی است تحصیل خشنودی خدا و استواری در دین و تسلط کامل برنفس و سیر مراحل ترقی و کمال ممکن نشود مگر به‌وسیلهٔ پاکی و پارسایی که بالاتر از آن صفتی نیست و این است آن صفتی که انسان را در مقامات ظاهری و معنوی و صحت روح و جسم ثابت می‌کند و هردم به‌درجات بالا پرواز می‌دهد. زیرا تمامی مقامات سه‌گانه انسان که منشن و گُوِشن و کنشن یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک باشد، در صورتی که دارای صفت نیکی و پاکی و صفای بی غل و غش

← چنان دان که شاهی و پیغمبری   دو گوهر بود در یک انگشتری

در قسمت دوم می‌گوید بخشش و یاری فرشته بهمن برای کسی است که اعمالش بی‌ریا باشد و فقط برای خشنودی خدا کار کند در قسمت سوم فیض رحمت اهورامزدا را از آن کسی می‌داند که یار و مددکار بینوایان باشد و به‌بنی نوع بشر خدمت کند.

۱ـ ایزد به‌معنی فرشته است و ایزدان جمع آنست. ایزدان مقامشان از امشاسپندان پایین‌تر است این نام در اوستا یزت Yazata آمده یعنی شایسته ستودن یا ستایش. خدا را هم از همین لحاظ ایزد می‌گویند که شایسته ستایش و نیایش است بنابراین، این است معنی ایزد.

گردد و در مقام اشویی استقلال و تسلط بدست آورد، تابناکی آن در وجود جلوه کند و ظلمت و کاستی و هرگونه آلایش و پلیدی را از اطراف وجود خود دور کند و نابود سازد. و انسان با این تابناکی، از مقام نشیب راه به‌مرتبه بالا یابد و دمبدم بر نشو و نمای وجود خود و توسعه عوالم ترقی و تالی بیفزاید. این است آن صفت خالصی که تمام عرفای عالم به‌معنی حقیقی آن پی برده‌اند و آنرا کلید اول و آخر باب معرفت خداشناسی و خداپرستی و خدادوستی و بالاترین مقام انسانیت و عین عدالت و حقیقت دانسته و صفت پاک اشویی را نقطه مرکزی اعتدال شناخته‌اند و این است آن صفتی که در اوستا برای ذات احدیت آمده و او را (اشا اهورامزدا) خوانده است. یعنی خدای پاک و سرچشمه پاکی.

آیاتی که در اوستا برای تمجید و ستایش صفت پاک اشو و اشویی آمده خیلی زیاد است. اینک به‌ترتیب قسمتی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

امشاسپندان اشو

در آیه ۱۵. نماز رپتون **Repatvan** می‌گوید: «**امشیشچه سفنتی اشا انام یزه میده**» امشاسپندان اشو را می‌ستاییم.

ایزدان اشو

در آیه ۱۴ نماز «رپتون» می‌گوید: «**مینیه وشیشچه یزه‌تم یزه میده یورنکهزدا اشه ونو**» ایزدان اشویی و مینویی (معنوی) راکه نیکی بخشنده‌اند می‌ستاییم.

سروش اشو

در سروش یشت‌ها دوخت آیه (۱) می‌گوید: «**سروشم، اشیم، هو،**

رودم، وره تراجنم، فرادد، گیتم. اشه ونـم، اشـهه رتـیم یـزه مـیده» فـرشته سروش اشو و خوب روی و پیروزمند و فراخی‌بخش گیتی را که اشو و سردار اشویی است می‌ستاییم.

فره وهران اشو

در خورشید نیایش آیه (۴۶) می‌گوید: **«اشو نام، ونگهیش سیر اسفنتا فره وشیو یزه میده»** فره وهرهای نیک توانای مقدسین را می‌ستاییم.[1]

بهشت برای اشوان[2]

در اردیبهشت یشت آیه (۷) می‌گوید: **«گرونمانم، اریواسته اشاوریو ایچش، دروه تام ایه نیه، فیتچه، گرونمانم، ره وهـو اشـایونم چـترم، اهـورم مزدام»** گروثمان که عرض اعظم و بـهشت بـرین بـاشد، بـرای مـردم اشواست و هیچکس از بدکاران به‌نزد اهورامزدا در آن گـروثمان کـه سراسر پر از آسایش و گشایش و جای پاکان است راه نخواهد یافت.

بهشت پاکان

در «آفرینگان دهمان» آیه (۱۸) می‌گوید: **«وهشتم اهیم، اشونام رئو چنگهم ویسفو خاترم»** بهشت جایگاه پاکان، سراسر روشنایی و خرمی است[3]

پاکان مینویی

در خورشید نیایش آیه ۴۲ می‌گوید: **«ویسفمچه، اشه ونم، مینوم یزه**

۱ـ ترجمه پورداود (صفحه ۱۱۰ خورده اوستا)

۲ـ اشوان به‌معنی پاکان است جمع اشو می‌باشد.

۳ـ ترجمه دستور تیرانداز

تم یزه میده» تمام پاکان مینویی[1] که سزای نیایش می‌باشند می‌ستاییم.

اشوان گیتی

در آیهٔ ۴۳ خورشید نیایش می‌گوید: **«ویسفمچه اشه ونم، گیتم، یزه‌تم یزه‌میده»** تمام پاکان گیتی را که سزاوار ستایش هستند می‌ستاییم.

از نماز ایوه سروتریم

۱ـ آتورنان[2] اشو

در نماز (ایوه سروتریم[3] آیه (۱۳) می‌گوید: **«آتره ونم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده»** (آذربان) پیشوای دینی پاک و صاحب راستی را می‌ستاییم.

۲ـ آرتشتار اشو

در آیهٔ (۱۴) همان نماز می‌گوید:

«رتیشتارم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده». سپاهی (سرباز) اشوو صاحب اشویی و راستی را می‌ستاییم.

۳ـ برزیگر اشو

در آیهٔ (۱۵) می‌گوید: **«واستریم فشوینتم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده»**

۱ـ مینویی یعنی معنوی ـ روحانی یا جهان بالا و عالم آخرت

۲ـ آتورنان به‌معنی آذربان یعنی نگهبان ـ پرستار آتش است که عبارت از موبد ـ پیشوای دینی زرتشتیان باشد.

۳ـ هنگام نماز ایوه سروتریم Aivasruthrim از اول غروب است تا نیمه شب.

برزیگر اشو و سردار اشویی را می‌ستاییم.

۴ـ جوان اشو

در آیهٔ ۲۰ می‌گوید: **«یوانم هو مننگهم، هووچنگهم، هوشیوتنم هووینم اشه و نم اشهه رتیم یزه میده».**

جوان نیک اندیش نیک گفتار نیک کردار و نیک دین و پاک و سردار پاکی را می‌ستاییم.

در آیهٔ ۲۱ می‌گوید: **«یوانم اخدووچنگهم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده»**

جوان راستگو و اشو و سردار اشویی را می‌ستاییم.

۵ـ زن پاک و پارسا

در آیهٔ ۲۷ می‌گوید: **«نائره کامچه اشونیم یزه میده، فرایوهومتام فرایو هوختام فرایوهوورشتام هش هام ساستام رتخشترام اشونیم»**

کدبانوی پارسا را که بسیار نیک اندیش و بسیار نیک گفتار و بسیار نیک کردار و دانش دین خوب یاد گرفته و فرمانبردار شوهر خود و راست و پاک است می‌ستاییم.

۶ـ مرداشو

در آیهٔ ۲۹ می‌گوید: **«نرمچه اشه ونم یزه میده، فرایوهومتم، فرایو هوختم، فرایو هوورشتم وستو فره‌وارتیم اوستو کیه دم ینگهی شیوتنا اش گیتااشه فرادنته زره تشتر و تمهه رتو ویسنائیچه و همائیچه»**

آن پاک مرد بسیار نیک‌اندیش و بسیار نیک گفتار و بسیار نیک کردار و دین آگاه و بیگناه را که از کارهایش جهان برای نماز و نیایش سرور دینی از اشویی آباد می‌گردد می‌ستاییم.

۷ـ اشویی برای خانه

در آفرینگان دهمان آیهٔ (۳) می‌گوید: **«اس نی انگها نئ ویسه جمیاد اشمچه خشتره مچه سوسچه خره نسچه خاترمچه»**
بشود که برای این خانه اشویی و راستی و کامکاری و آبادی و جلال و آسایش به‌ظهور برسد.

خوشنود ساختن اهورامزدا و دوری از انگره مینو[1]

اگرچه آراستگی به‌صفت اشویی یعنی راستی و درستی و پاکی و پارسایی خود به‌خود باعث خشنودی و جلب رضای آفریننده جهان است. ولی با این حال آیاتی چند از اوستا را که دربارهٔ پرستش اهورامزدا و بدست آوردن خوشنودی او و دوری کردن از انگره مینو یعنی بداندیشی و تیره‌دلی برای توجه بیشتر می‌نویسیم:
در خورشید نیایش آیه (۲) می‌گوید: **«خشنوتره اهورهه مزدا، نمه ستی اهوره ... مزدا»** یعنی به‌خشنودی اهورامزدا.

۱ـ در طبیعت انسان دو نیرو موجود است یکی خوب و سودمند، دیگری زشت و زیان‌آور.
نیروی اولی در اوستا سپنته مینو یاد شده یعنی نیروی پاک یا روح مقدس.
دومی انگره مینو Angra mainu آمده که به‌معنی نیروی زشت و روح خبیث یا بداندیشی و بدنهادی و تیره‌دلی می‌باشد. اکنون آن را اهریمن گویند که به‌همان معنی و مفهوم است. زیرا اهری به‌معنی انگره یعنی زشت و ناپاک و تیره است من هم به‌معنی اندیشه و نهاد و ضمیر است.
این دو نیرو عبارت از خوی نیک و خوی زشت یا نیک‌اندیشی و بداندیشی می‌باشد که دو مولود اندیشه خود انسان است.
در اوستا آمده است انسان باید به‌صفت سپنته مینو یعنی نیک‌اندیشی و خوی پسندیده و هرگونه صفات پاک و آراسته گردد و از انگره مینو یا اهریمن که عبارت از بداندیشی و خوی زشت و هرگونه صفات نکوهیده و مذموم است دوری نماید.

نماز به‌تو ای اهورامزدا

از آیهٔ ۷ تا آیهٔ ۱۱ همین یشت می‌گوید: **«خشنوتره اهورهه مزدا، تروئه دیتی انگرهه مینواش، هیتیاورشتام هید وسنافره شوتمم فرستویه هومتوئه بیسچاهوختوئه بیسچا هورشتوئه بیسچا»**

مانته ووئه بیسچا و خدووئه بیسچا، ورشتووئه بیسچا، ایبه گیریا دیتی ویسپا هومتاچا، هوختاچا هوورشتا چافیته رچبادیتی، ویسپادشمتاچا، دژوختاچا، دژو رشتاچا.

خوشنود گردانم اهورامزدا را با شکستن و خوار کردن روح خبیث تیره‌دلی و زشت نهادی و به‌وسیلهٔ نیکوکاری کردن آن جوری که بایسته نیکوکاران است.

همی ستایم نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری را. اختیار کنم و ارجمند دارم جملهٔ نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری را. خوار دارم و ترک نمایم بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری را ـ از اینگونه آیات و دستورها که راهنمای خداپرستی و متصف شدن به‌صفات پاک و پارسایی است زیاد می‌باشد.

یکی از صفات پسندیده که موجب خوشنودی اهورامزدا بوده و بهترین عبادت به‌شمار می‌رود خدمت به‌خلق و دستگیری از بینوایان است چنانکه در نماز یتا اهووئیریو می‌فرماید:

«خشتره مچا اهورایی آئیم در گوبیو ددت و استارم» قدرت سلطنت اهورایی برای کسی است که پاسبان درویشان و بینوایان باشد.

بهترین شرط عبادت که شایسته درگاه اهورامزدا باشد و مورد قبول واقع گردد. این است که خالی از آلایش و اغراض بوده و فقط برای رضای خدا باشد، چنانکه در نماز یتااهووئیریو می‌فرماید:

«ونگهئوش دزدا مننگهو، شیوتنم انگهه اوش مزدایی» بخشش فرشته

بهمن از آن کسی است که تنها برای رضای خدا کار کند.

چنان که دیدیم در این دو آیه از نماز یتا اهووئیریو برای خوشنودی خدا دو صفت یاد کرده که هردو لازمهٔ هر انسان نیکوکار است، یکی اعمال و افعال نیک و بی‌ریا که شایستهٔ خداپرستی و سزاوار یکتاشناسی باشد و دیگری داد و دهش به‌بینوایان و دستگیری از آنان و برای این دو صفت نیز دو مقام بلند مقرر کرده، یکی فیض قدرت رحمانی و کومک و نصرت آسمانی و دیگری نعمت بهشت برین می‌باشد. بدیهی است از هر کس کردار نیک که شایستهٔ خوشنودی خدا باشد بروز کند مستحق مقام بهشت خواهد شد. لفظ بهشت به‌معنی بهترین مقام و نیکوترین مکان است و آن مرتبه و مقام عبارت از پایه و پله و عمارت مخصوص نیست بلکه ترقی در روح است. زیرا ترقیات عالی، مانند اطفال مدرسه که مدارج بالاتر را بعد از تحصیلات می‌پیمایند در روح می‌باشد نه جسم. چه که روح مترقی در عوالمی سیر می‌کند که وسعت و حدود آن را انتهایی نیست.

انسان هرقدر بر ترقیات روحانی بیفزاید بروسعت عوالم آن خواهد افزود. پس در طریقهٔ زرتشتی که وعدهٔ بهشت و گروثمان می‌دهد چنین نیست که انسان داخل باغی می‌شود و از آنجا به‌باغ بهتر یا از عمارتی به‌عمارت بالاتر می‌رود. بلکه مقصود از این عبارات سیر مقامات معنوی و طی مراحل روحانی است تا به‌حدی که انسان نیکوکار با صفات هومت و هوخت و هوورشت و اشویی ممکن است فره‌وهر خود را جزو فره‌وهران گروثمانی که در اعلی مراتب روحانی می‌باشند قرار دهد و بدین وسیله آن را از جهان پایین به‌عالم بالا برساند، داد و دهش را که باعث خوشنودی خدا و راهنمای رسیدن به‌بهشت برین می‌باشد در وندیداد به‌سه قسم معین می‌کند ـ اول

دستگیری نیازمندان و بینوایان، یعنی کسانی که محتاج و درمانده باشند.[۱]

دوم یاری کردن در ازدواج بین دو نفر بینوا تا اینکه به‌واسطه نداشتن بضاعت و قادر نبودن به‌اختیار جفت و همسر به‌بدکاری تن در ندهند و در سلامت نفس باقی مانده فرزندان نیکوکار به‌وجود آورند. سوم در راه تعلیم و تربیت نوع بشر تا با نیروی تمدن و دانش شرّ و ستم را از جهان دور کنند و جهانیان را در نظم جهانداری و صفای روحانی و درک راه خداپرستی و ترقیات معنوی و افزایش آرامش و آسایش کامیاب سازند. در اوستا راجع به‌داد و دهش می‌فرماید: همانقدر که داد و دهش به‌ازرانیان، یعنی مستحقین و مستمندان کرفه (ثواب) و پسندیده است. به‌همان اندازه به‌غیر مستحقین گناه می‌باشد در هات (۶) کرده ۴۶ یزشن آمده است: «براستی بدکار کسی است که گناهکار را تقویت کند.»

فلسفه نماز و نیایشها

نمازِ ***اشم وهو*** و ***یتااهوونیریو*** در هرجای نمازهای واجب و مستحب[۲] مکرر ذکر شده است تا از تکرار آنها معنی و مفهوم واقعی در ذهن و خاطر خواننده نقش بندد و خود را به‌آن صفات پسندیده آراسته سازد.

پس از آنکه در اول نماز نیتها و خاطرها به‌صفات اشویی و

۱ـ در پرگرد چهارم بند ٤٤ وندیداد گوید: وظیفه هرشخصی است که برادران هم‌دین یا دوست خود را در کسب مال و دانش و خرد و امر زناشویی راهنمایی و مساعدت کند.

۲ـ واجب آن است که بجا آوردنش کرپه و ترکش مسئولیت و گناه دارد مستحب آن است که بجاآوردنش خوبست و اگر هم بجا نیاورند مسئولیت و گناه ندارد.

خداپرستی متوجه می‌شود، نیایش فرشتگان پاسبان اوقات و ستایش امشاسپندان و ایزدان آغاز می‌شود و از اهورامزدا نیروی روشن‌دلی و اعمال نیک و فرزندان خداپرست نیکوکار و زندگی درست و صحت تن و روان درخواست می‌گردد و سپاس بخشایش‌ها و نعمت‌های الهی به‌جا آورده می‌شود و در این قسمت از نماز علاوه بر اینکه می‌شناساند خدای قادر واحد چه خدایی است، راه خداشناسی و خوشنود ساختن او را نیز به‌وسیلهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک و پاکی و راستی و داد و دهش عملاً خاطرنشان هرانسان می‌کند.

در قسمت دوم نماز شبانه‌روزی توبه و استغفار از: دشمت، دژوخت، دژورشت یعنی اندیشه و گفتار و کردار زشت و ناسزاست به‌این معنی که شخص نمازگذار می‌گوید: ای خدای بزرگ هرگاه دانسته یا نادانسته، گناهی از روی خیال یا گفتار یا کردار از من سر زده از تو درخواست آمرزش می‌کنم و در حضور تو با جان و دل اقرار می‌کنم که بعد از این دارای صفت هومت و هوخت و هوورشت، یعنی نیک‌اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری باشم و با این صفات خود را شایسته گروثمان می‌داند، یعنی آن مقام برتر و بهتر که جای ارواح نیکان و پاکان حقیقت‌شناس می‌باشد.

برای رسیدن به‌این مقام در مجمع روحانیان داخل شوم و اندیشه و گفتار و کردار نیک راهنمای من باشد و از صفت اهریمی که تیره‌دلی است دور بمانم.[1]

هنگامی که کلمه‌ی توبه و آمرزش خواهی به‌زبان می‌آید نخست شرایط آن که پیشنهاد شده است هومت و هوخت و هوورشت

۱ـ از اوستای کشتی

می‌باشد و دنباله آن توبه و استغفار است. یعنی توبه کردن مشروط براین است که شخص اقرار کند که در آینده دارای اندیشه و گفتار و کردارش نیک باشد و با این شرایط از خدا آمرزش بخواهد و ازگذشته توبه کند. کلمه‌ی توبه که در نماز ادا می‌شود بدین ترتیب است: «هومت و هوخت و هوورشت. منشی و گُوشِنی و کُنشنی. تنی و روانی، گیتی و مینو، اِژش همه گونه و ناهی، اواخش و پشیمان به‌پتِت هم» با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک. از هرگونه گناهی که از راه اندیشه یا گفتار یا کردار، خواه به‌وسیله‌ی تن یا روان نسبت به‌دنیا و آخرت از من سر زده است اندوهگین و پشیمان شده توبه می‌کنم.[۱]

در این توبه‌نامه می‌بینیم که درخواست مقامات روحانی و طلب آمرزش فقط از راه تضرّع و توکّل خشک و خالی به‌رحمت خدا و آمرزش او نمی‌شود بلکه اعمال را پیشنهاد می‌نماید و از پندار و گفتار و کردار ناپسندیده گذشته خود اظهار پشیمانی می‌کند و برای آینده طلب توفیق می‌کند. مفاد و مفهوم این توبه و انابه این است که: ای خدای مهربان، رحمت تو همین بس که جزای عقوبت بدیهای گذشته مرا فوری ندهی تا فرصت اندیشه و گفتار و کردار نیک از دست برود. بلکه از تو فرصت و مهلت می‌خواهم تا از نیکیهای آینده خود تلافی گذشته را بکنم.

این است حاصل و خلاصه‌ی این دو بهره نمازکه مقام خداشناسی و خوشنودی او و تحصیل حیات و درجات عالیه آتیه و سعادت انسان را از ابتداء تا انتها به‌صفات پاک راستی و درستی و پاکی و پارسایی وابسته می‌سازد.

۱ـ این عبارات در اوستای کشتی است و همه به‌زبان پازند یعنی پهلوی خالص و ساده است.

اینکه در شبانه روز پنج مرتبه ادای نماز را واجب کرده برای آن است که انسان اقلاً هر شبانه‌روز باید پنج مرتبه آنچه را که شایسته درگاه خدا و برای حفظ مقام انسانیت صادر شود به‌یاد بیاورد و اگر برخلاف آن کاری واقع شده فوراً متنبه گردد و زیان ناشایستگی‌های گذشته را با سود و سعادت شایستگی‌های آینده جبران نماید.

برای همین است که اشوزرتشت ابداً شفاعت کسی را به‌گردن نگرفته و آن سه کلمهٔ نغز و بس سودمند یعنی هومت و هوخت و هورشت را با صفات راستی و درستی و داد و دهش بهترین شفیع دانسته و راهنمای مستقیم به‌مقام بلند گروثمان قرار داده است.

تمام جهات خداشناسی و رستگاری، و خوار و زبون ساختن ظلمت و تیره‌گی و حفظ و ترقی سراسر قوای انسانی و بالاخره همه اصول محکم را چنان در این سه‌کلمه‌ی مختصر گنجانده است که بهتر و بالاتر از آن نمی‌شود و راهی روشن‌تر از آن امکان ندارد برای همین است که اهورامزدا از راه رحمت و بخشش تاکید در ادای نماز کرده، در سروش یشت‌ها دوخت آیه (۲) می‌فرماید: «**نمووهی، نموهشتم، زره تشتره، گیتابیو**» یعنی ای زرتشت، در گیتی برای مردم نماز بهترین و نمازگزاردن بهترین چیزها است.

پشت سر آن در آیهٔ سوم می‌فرماید: «**تددروه تو، دروه تام، اروه توفیته دارشته تددر، وه تو، دروی تیاسچه اشه، کره نه، گوه، دوه رتوه زفره درزوان، فیره ارویشتم**» زیرا آن نماز بازدارنده و دفع‌کننده زیان خصومت قوی‌ترین طرفداران دروغ و ناپاکان است[1] و پوشاننده چشم و هوش و گوش مرد نادرست و ناپاک و زن نادرست و ناپاک است و

۱ـ در قرآن سورهٔ (عنکبوت) آیه ٤٤ هم می‌فرماید: نماز انسان را از کارهای زشت ناپسند باز می‌دارد.

برای دست و پا و دهن آنها مانند بند می‌باشد.

دنباله آن در آیه (۴) می‌فرماید: **«ید نمووهی، اده ویم، ادبیشم نیره هام، وره‌اتش در وجووارتمه دارشته»** آن نماز بهتر است که از فریب‌دادن و خودنمایی دور باشد، پس چنان نمازی در برابر درج (doroj) یعنی نادرستی و آفت و بلا نگهبان خواهد بود.

بنابر آنچه گفته شد ای همکیشان مزده‌یسنی و ای کسانی که خود را زرتشتی واقعی می‌دانید، بیایید از این نعمت بزرگ که به‌ما بخشوده شده است بهره‌مند شویم و سپاسگزار منعم حقیقی گردیم و با داشتن چنان رحمت و بخشش بی‌پایان طوری خویش را در اندیشه و گفتار و کردار نیک و اشویی و نوع‌پروری و دستگیری بینوایان و تربیت فرزندان و برادران و خواهران روحانی و جسمانی و اتحاد و اتفاق که بایسته هر شخص مزده‌یسنا و مفهوم واقعی پرستش و نماز است آراسته نماییم که از جملهٔ اشوان یعنی پاکان و پارسایان محسوب گردیم و سزاوار تمجیدها و ستایشهایی شویم که مخصوص این قبیل نیکان پاکدل می‌باشد تا بدین وسیله نور حقیقی و حیاتی جاودانی را استقبال کنیم و به‌سعادت ابدی برسیم. زیرا تکرار نماز برای این است که مطابق امر الهی رفتار شود و با اطاعت از دستورهای دین خوشنودی خالق و آسایش مخلوق و رامش تن و روان به‌عمل آید. در اوستای خوراک خوردن آیه (۶) می‌فرماید:

«هخشیه، اذمچدیو، زره توشترو فره تمان نمانتامچه ویسامچه ذنتو نامچه دخیانامچه، انگها دینیا، انومته ئیچه انوخته ئیچه، انوورشته ئیچه یا آهیرش زره تشتروش»

من که زرتشتم، بزرگترین خانه‌ها و محله‌ها و دهات و شهرها را مطابق نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری که از آن، این دین

اهورایی و زرتشتی است به‌پیروی کردن تعلیم می‌دهم و دیگر پیشوایان دین هم باید چنین عمل کنند[۱]

خوب است ما هم از این تعالیم بزرگ پیروی کنیم و خود را به‌نیروی آراستگی در صفاتی که ذکر شد جلوه‌ی عالم موقت سازیم و همه‌ی نوع بشر را خویشان و نزدیکان خود بدانیم و برای آباد کردن جهان و آسایش جهانیان گام برداریم چنانکه در اوستای کشتی آیه ۱۵ می‌گوید:

«آستویه دینام مازدیسنیم، فرسپایو خدرام نداسنی تشام خیتوده تام اشونیم» دین مزده‌یسنی خوب را که دور کنندهٔ جنگ و کنار نهندهٔ سلاح و خویشی دهنده و راست است می‌ستاییم.

در هفتن یشت بزرگ کرده اول آیه ۱۳ می‌گوید: **«اشا، ادچا، هچاونگهی، اشچا مننگهو، ونگهی اشچا خشتراد، ستوتراش توا اهوراستوتوئه، بیوایبی اخداتوا، اخدوئه بیو، یسناتوا، یسنوئه‌بیو، ینگهی هاتام»**

ای خدای هستی‌بخش به‌سبب اشویی و منش نیک و پادشاهی نیک تو، بهترین ستایشها و نیک‌ترین پرستش‌ها و خوب‌ترین یزشنها را به‌طریق هدیه نیاز درگاه تو می‌کنم. در کرده (۲) آیه (۶) هفتن یشت بزرگ می‌گوید: **«نمه خیا مهی‌اش ئدیامهه توا، مزدا اهور اویسفااش، توا، هومتااش ویسفااش هوختااش! ویسفااش، هورشتااش، فیره جسامیده»** ای اهورامزدا، نماز تو را به‌جا می‌آوریم، و پرستش تو می‌کنیم تا به‌واسطهٔ تمام اندیشه‌های نیک و تمام گفتارهای نیک، و تمام کردارهای نیک به‌تو برسیم.

فیروز باد خروه اویژهٔ وهدین مازدیسنان.

۱ـ برابر ترجمه دستور تیرانداز است.

«نگویی که آتش‌پرستان بَدند
پرستندهٔ پاک یزدان بُدند»

فردوسی

فرگرد هشتم

آتش زرتشت

حال سخنی در باب آن آتشی که زرتشتیان معتقداند که زرتشت به‌همراه داشت و بی‌دود بود و کسی را نمی‌آزرد و برگنبدی نشانده به‌خودی خود افروخته بود و زوال نداشت. اولاً کنایه از آتش حقیقت مذهب مزدیسنی است که ابداً تیرگی و دود و آلایش در آن نیست و برای فروزش آن آلات و ادوات مصنوعی لازم ندارد و جز فروغ‌بخشی آن را کاری نمی‌باشد. سراسر تابش حقیقت نور معرفت است و بر هر مزدیسنی و زرتشتی واجب می‌باشد که آن آتش را برفراز گنبد قلب خویش روشن داشته دل خود را آتشکدهٔ آن آتش سازد و با حرارت حقیقت‌آمیز آن خود و اطرافیان را گرم و از نور بی‌زوال و بی‌دودش خویش و بیگانه را روشن و به‌جاده حقیقت‌شناسی دلالت نماید و ثانیاً عبارت از آتش (آکاشا) Akasha است که زرتشت به‌شرحی که در ترجمهٔ بیانات (انی بسانت Anibesant) می‌آید فرود آورد و بی‌مناسبت نیست که در اینجا مختصری در باب (آکاشا) صحبت شود. اصلاً این لفظ سنسکریت است که مشتق از اریانی قدیم

است و این لفظ را دو معنی است. ۱) درخش. ۲) جایی که در مقام بالا از ابتدای آفرینش نقش حال و اعمال و اوضاع زمانه و کائنات و آمد و شدها در آن صورت می‌بندد و عبارت از این است که این عالم طبیعی صوری را هفت طبقات است تا به کرهٔ اثیر برسد که هریک از این طبقات نسبت به‌علّو آن لطیف‌تر باشد و کرهٔ اثیرالطف آن طبقات فرودی است و کرهٔ اثیر طبقه‌ای است شامل هوای خیلی لطیف و از این عالم تا کره اثیر هفت طبقهٔ الطف بعد الطف فاصله دارد. نیز از کرهٔ اثیر تا (آکاشا) هفت طبقاتی است که هر طبقه نسبت به‌طبقهٔ دیگر لطیف‌تر می‌شود تا به‌مقام خود آکاشا که از کثرت لطافت تمام آموده از درخش است و تمامی قوایی که برای مراتب عالیه و علوم روحانی و ریاضیات و نبوت و روشن ضمیری و مانند آن تحصیل می‌شود از آکاشا است و آن قوایی که از خارج و به‌طرف طالب جلب می‌شود همیشه به‌صورت آتش است و پس از رسیدن به‌مطلوب هر درخش که به‌شکل آتشی فرود آمده است به‌انواع و اقسام ظاهر می‌گردد. همان آتش (آکاشا) است که به‌موسی جلوه‌گر شده منادی حقیقت به‌او رسانید و به‌اعضای او مؤثّر شده و تمامی اعجازش به‌اعصابش بود و آتشی هم که به‌زرتشت فرود آمده از همان آکاشا است.[۱] تمامی انبیاء و روشن ضمیران به‌اندازه‌ای خود را تلطیف و من یعنی ضمیر خویش را روشن کرده‌اند که قابل مقابلهٔ با (آکاشا) و اخذ فواید از آن شده‌اند. روحانیان و اهل اسرار امروزه هم تا یک درجه به‌مراتب آن پی برده‌اند، ولی نه به‌وجه اکمل و البته آنچه اهل اسرار و روحانیان و

۱ـ در توریه هم بسی از علائم چنان آتش سخن سروده من جمله در کتاب دوم تواریخ باب (۷) می‌آید: «چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد آتش از آسمان فرود آمده قربانیهای سوختنی و ذبایح را سوزانیده و جلال خداوند خانه را مملو ساخت.»

عالی‌طلبان آزادمنش به‌مرور دهور و سالهای فراوان و با زحمات زیاد آن را یافته‌اند، نتوان به‌این سهولت و مختصرنویسی درک کرد و خویش را همچون آنها عالم دانست خلاصه مقصود از مقام (آکاشا) و آشنا کردن آن اسم بیگانه به‌اذهان بود. و نیز لازم است در اینجا توضیحاتی در باب آتشی که ما در معابد خود نگاه می‌داریم داده شود تا خاصیت آن معلوم گردد.

آتش معابد

به‌شرحی که بیان شد در اینکه ما اهورامزداپرست یعنی پرستندهٔ خدایی که هستی‌بخش و نورالانوار و دانای بی‌همتا و آفریدگار واحد است می‌باشیم و فروغهای صوری را فقط مخلوق اهورامزدا می‌دانیم جای چون و چرا نیست. حالا بایست دید اولاً آیا آتشی که در معابد ما محفوظ است از همین آتش‌های معمول می‌باشد یا جنس دیگر و ثانیاً هرچه باشد نگاه داشتن چنان آتشی در معابد برای چیست؟ چنان که مذکور شد همه روشنائیها را ما آفریدهٔ اهورامزدا و به‌منزلهٔ مخلوق روشنایی‌بخش می‌دانیم و بعد از انوار مرئی فلکی چون سایر روشناییها از آتش ترکیب روشنایی می‌یابد و تا آتش نباشد آن روشناییها امکان ظهور ندارد چه که هر نوری را در ظاهر فروغ و در باطن آتش است و حتی انسان و تمامی موجودات و جملهٔ کاینات هریک به‌فراخور مکنونات خود آتشی در وجود دارند که موجد حیات آن موجودات است و ممات هریک از موجودات ممکن نشود مگر به‌واسطهٔ غیبت آن آتش از وجود. اینک لازم است نسبت به‌خِرَد خُرد خود قدری در این معما غور و خوض نموده ببینیم چگونه مبنای

حیات و زندگی و هستی جملهٔ موجودات منوط و موقوف به‌آتش می‌باشد.

نخست در آنچه ما نور و فروغ می‌دانیم اولاً در اشتقاق کلمات و ثانیاً در اصل و منبع آن نظر کنیم... بنده که عربی نمی‌دانم ولی گویا لفظ نور که به‌معنی روشنایی است با نار که به‌معنی آتش است راهی به‌هم داشته باشند و کلمهٔ فروغ که لفظ فرس و به‌معنی روشنایی است مرکب از دو لفظ می‌باشد (فر یا پر به‌معنی پیش واغن به‌معنی آتش) یعنی آنچه از آتش پیش آمده جلوه کند. هویداست که کائنات یعنی آنچه از مبدأ قدرت حقیقی صورت هستی یافته و می‌یابد رویت و حس و درک هر یک از آن موجودات و عوالم ممکن نشود مگر به‌وسیلهٔ اجسام و ارواح لایق آن ادراک، مثلاً نطفه که در رحم مادر بسته می‌شود قبل از شکل نطفه یافتن آن ماده به‌شکلی دیگر وجود داشته که غذا چگونه خون شده و خون ماده دیگر که تخمها (نطفه) در آن است تشکیل گردیده و یکی از آن تخمها در محل مناسب خود کاشته و ترکیب نطفه نموده و به‌هریک از این اشکال یک مقام و عالمی را به‌تناسب خود سیر کرده تا از عالم رحم به‌جهانی وسیع قدم نهاده داخل عرصهٔ کیهان[1] می‌شود و باز در این کیهان هر طبقه از طبقات سن را طی کند به‌تناسب آن طبقه مجهولاتی براو معلوم می‌گردد و هریک از درجات و پایه‌های علوم را که سیر نماید بصیرتی بیش از پیش می‌یابد و همچنین تا به‌مقاماتی که عرصات عالیه ارضی و سماوی را طی نماید. چه که هر عالمی را به‌مناسبت یک پیکرهٔ سیر می‌توان نمود و با پیکر خُرد و اندامی که مناسب عالمی دیگر است

۱ـ جهان

بدون اسباب و تلطیف نمودن آن وجود به‌اقتضای عالمی دیگر نتوان سیر کرد. مثلاً در این عالم ذراتی هستند که به‌چشم نتوانیم دید مگر به‌وسیلهٔ ذره‌بین و همچنان چیزهای بزرگتر از اندازهٔ اندام صوری خود مانند اجسام فلکی و غیره نتوانیم رویت کرد و امتیاز داد مگر به‌واسطهٔ اسباب مناسب آن و علم امتیاز. بنابراین ما را که هنوز بیش از چند طبقه مقامات کم فضا طی ننموده‌ایم امکان درک آن نور حقیقی و آن عوالم بالا به‌یک لحظه و با این اندام نیست. از این جهت نخست لازم است درک مواد صوری محسوس و اجسام ظاهری کرده با حسیات منصفانه و قوای ادراکیه این فضا و مزیت صفای روح خویش که هادی راه عرصات فوق تصورات است به‌تفوقات هم در موقع خود برسیم. در اینکه هر چیز را ماده و هر شاخی را تنه و هر تنه را ریشه است شکی نیست ـ اینک در اطاقی تاریک نشسته منتظر نیروی امتیاز هستیم که یا نور آفتاب باشد و یا روشنایی چراغ. اولاً ببینیم این چراغ اگر چراغ دستی است چگونه روشن می‌شود و هرگاه برق است به‌چه وسیله؟ البته اگر چراغ دستی است باید روشنایی آن را از آتش جلب کرد زیرا خواه با کبریت روشن کنیم یا از آتش، ناگزیز از آن است که اول آتش خلقت شود و در ثانی نوری از آن آتش ظهور نماید و البته اگر دست نزدیک آن چراغ بریم آتش وجود آن را حس خواهیم کرد که اگرچه در ظاهر نور دیده می‌شود ولی محسوس است که در باطن آتش دارد و به‌مصداق **الظاهر عنوان الباطن** آن نور ظاهری از آتش باطن جلوه‌گر است و اگر به‌قوه برق باشد آن هم بدیهی است که تا در کارخانه با آتش حرارت آن را مستعد ننماید تولید برق نکند و هکذا هریک از انوار مصنوعی که تصور شود امکان ندارد نوری ظهور کند که به‌وسیلهٔ ناری نبوده حرارت آتش از آن نور بروز ننماید. ثانیاً نور

خورشید راکه مرئی و محسوس است ولی بدست انسان روشن نشده و مواد آن را جز آفرینندهاش نداند ملاحظه نماییم البته هریک از ما حس می‌کند چیزی در اشعهٔ آفتاب است که انسان را از نگریستن به‌آن عاجز می‌نماید و آن چیز عبارت از شعله‌های آتشینی است که موجد نور آفتاب شده است و اگر آن شعله‌ها نباشد ابداً دارای اشعه و آفتابی نخواهیم بود و چون دارای آن نباشیم تماماً در ظلمت زیسته نه از روشنایی بهره‌ی امتیاز به‌موجودات رسد و نه از حرارتش نیروی تربیت کائنات حاصل گردد و هکذا. تمام انوار دیدنی بالا را تا به‌جایی که دیگر از رویت و قوهٔ درک خارج است و همین قدر از مصداق شعر شیخ سعدی که از زبان جبرییل که با محمد (ص) در راه معراج به‌جانب خدا، در هنگامی که پیغمبر به‌جبرئیل اظهار داشت، چرا توقف کردی جبرئیل پاسخ داد:

اگر یکسر موی برتر پرم　　فروغ تجلی بسوزد پرم

می‌توان درک کرد مقامات غیرمرئی که سراسر آمودهٔ انوار است نیز آن انوار را مادهٔ آتشینی به‌فراخور خود است. یعنی آنچه صورت نور دارد به‌وجود نار نیست پس در این صورت در ترکیب کلمه فروغ و اشتقاق نور از نار ایراد و بحثی نیست. اکنون به‌نور صوری و معنوی انسان نظر افکنیم چنانکه گفته شد ما باید باطن و ضمیر خود را منور سازیم. بنابراین بایست دید چه قسم؟ یعنی در وجود انسان آتشی است که باید با آن آتش چنانکه طلا را در آتش گداخته خلط و غل و غش آن را مجزّا و خالص نمایند، هر انسانی چنان باید غل و غش و کثافات طبیعت خود را در آتش وجود خویش بگدازد و آلایشها را از وجود خود دور سازد تا خالص محض شده با خلوص به‌نور حقیقی و فروغ آمیغی پی برد.

آشکار است که وجود انسان مرکب از چهار مواد است. (۱ و ۲) جسم که ممزوج از مواد آبی و خاکی باشد. (۳) جان که مادهٔ بادی نامند. (۴) روان که اجراکنندهٔ امور وجود است و فره وهر وجود هر انسان که به‌منزلهٔ نور هدایت روان می‌باشد و مادهٔ آتشین سرایندش و این ماده محور و مدار تمامی وجود آن سه مواد دیگر است، زیرا حیات انسان تا آن آنی است که حرارت در وجود او می‌باشد و به‌مجرد غیبت آن حرارت بدن سرد شده و هریک از مواد به‌اصل خود عودت می‌یابند.

پس جوهر وجود انسان عبارت از چه بود؟ حرارت که بدان واسطه دیگ خونِ حیات انسان را در جوش داشته محرک آن سه مواد دیگر به‌شکل وجودی بود. حالا بایست دید آن انسان دارای چه قوای الطف دیگر بوده که به‌همراه آن آتش طبیعت غایب شده است و در هنگام حیات آن قوّه‌ی آثار آتشین و نورانیت معنوی بروز می‌داد.

عقل، عشق، محبت، شعور، فهم، فراست، اندیشه، غیرت، هوش و هکذا آنچه صورت ظاهر نداشت و با بقای آن آتش کار می‌کرد همه قوای الطف بُوَد، یعنی آن نیروهایی که آدمی را به‌مقام عالی و مراتب بالا و روحانی می‌کشانْد و رهبری می‌نمود و به‌عبارت دیگر آن آتش عنصری و طبیعی وجود انسان تولید آتشی دیگر که آتش حقیقت‌شناسی و امتیاز مراتب ما از سفلی دهد که به‌آن اسامی مرقوم نامیده می‌شود و فرق میان انسان و حیوان و سایر موجودات همین است که آتش وجود حیوانات و سایر موجودات فقط آتش عنصری و طبیعی است و از آن تولید آتش معنوی نمی‌شود که نور حقیقت در آن وجودها می‌فروزد و این است جهت آنکه هرکس با وصف آنکه حرارت جسمانیش غالب باشد، چون حرارت حقیقتش ضعیف بود

او را بی‌غیرت و بی‌محبت و بی‌خرد و بی‌عشق و بی همه چیز دانسته مردهٔ متحرک می‌نامند و نسبت حیوانی به‌او می‌دهند. شهادت ملای رومی در اینجا بی‌مناسبت نیست که گفته است:

آتش عشق است کاندر نی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد
آتش است این بانگ نای و نیست باد
هرکه این آتش ندارد نیست باد

خلاصه، به‌وجود هریک از موجودات عالم سیر شود آنچه باعث احیاء و بقای وجود آن موجودات خواه در عالم جسمانی یا روحانی است آتش می‌باشد و از این یک رشته مختصر معلوم می‌گردد که جوهر کون و مکان و عوالم پیدا و ناپیدا، محسوس و غیرمحسوس، همه آتشی است که در مقام طبیعی از ماده‌ی خود که آتش طبیعت و باعث وجود طبیعت است و در مقام معنوی از آن نور حقیقی جذب فروغ و حرارت می‌نماید. حالا بایست دید که این عناوین چه مناسبتی با آن آتش دارد که زرتشتیان در معابد خود نگاه می‌دارند.

اولا زرتشتیان دو قسم عملیات نسبت به‌آتش دارند یکی احترام و توجه به‌نور و حرارت آن که در شرح فروغ آمد و دیگری پاک داشتن آن که جزو یکی از عناصر اربعه است. زیرا زرتشت امر فرموده چهار عنصر را از تمام آلایشها باید پاک داشت تا مقام حفظ‌الصحه منظور شده باشد و ثانیاً آن آتشی راکه زرتشتیان در معابد خود نگاه می‌دارند به‌ترتیباتی است که در ترجمانِ بعد خواهد آمد که به‌چه ترتیب جمع‌آوری و تصفیه نموده برفرازگنبدی در معبد خود جای می‌دهند و آن به‌چندین علامت است.

۱) بعد از انوار اکبر، نور و حرارت آن را محل توجه در تربیت و

پرورش و فواید دانستن و محض صفت نورانیت داشتن در مقام بلندی جای دادن

۲) به‌منزلهٔ آنکه هر انسانی باید بداند وجود انسان عبارت از آتش است و مانند آن آتش تصفیه شده وجود خود را مُصفّی و شایسته نشیمن به‌مقامات عالیه نماید و نور خود را به‌اطرافیان انداخته از حرارت خود دیگران را پرورش دهد.

۳) چون بوی‌های خوش مانند لبان و کندر و چوب سندل و مانند آن بر آن گذارده شود، هر زرتشتی باید تصورکند که هر انسانی بایست از آتش تصفیه شده‌ی وجود خود بوی خوش هومت و هوخت و هوورشت و راستی و پاکی و جملهٔ صفات حسنه که در اوستا آمده است گسترده و نوع خود را خوش و خرّم سازد و قبل از آنکه خاکستر شود فوائد فروغ و عطر و بوی خوش وجود خود را به‌دیگران رسانیده باشد.

۴) هر زرتشتی بداند چنان که آن آتش از همه جا جمع‌آوری و تصفیه و لایق نشیمن برفراز یزشنگاه شده هرکس از هر طبقه که باشد و خویش را تصفیه نماید لیاقت برتری و بهتری دارد و ابداً در مقام زرتشتی‌گری تصوّر نکند که او غنی است و دیگری مسکین. او شریف‌زاده است و دیگری ذلیل. او ارباب است و دیگری رعیت. او مخدوم است و دیگری خادم. یا او شهریست و دیگری دهاتی و همچنین هرکس از هر طبقه و اهل هرکجا باشد با یک توجه روحانیت و صفا و خلوص وجود خود می‌تواند خویش را به‌مقام بالا رسانیده دارای آن شرف و آن مقام و با ارواح پاک که از هر طبقه باشند روح تابناک خود را آمیزش دهد و این است آن چه موجد چنان مرتبه و مقام و نور معنوی در هر انسانی است مخلص جهات نگاهداشتن

آتش در معابد زرتشتیان مطابق کتب زرتشتی به‌این جهات است که ذکر شد و علامت لُبِّ آن این که آتشکده عبارت از نمونهٔ وجود انسانست که هر انسانی باید آتش خالص حقیقت را پیوسته در وجود خود افروخته داشته از فروغ و حرارت آن خود و دیگران را روشن و گرم سازد و اگرچه در این فقره غالباً امثله راجع به‌مسائل محسوس و طبیعی ذکر شد ولی بر کسانی که به‌حقایق پی برده‌اند و اغماضشان به‌انصاف مبدل شده پوشیده نیست که هر شعبه‌ای از شعبات صوری از طبیعت معنوی خود به‌مصداق الظاهر عنوان الباطن صورت ظهور یافته چیزی نیست که بی‌ماده باشد و ماده‌ای نیست که مربوط به‌طبیعت نباشد و هیچ متعلّقات طبیعت صوری نیست که رشته به‌طبیعت معنوی نکشد و اینکه زرتشت فروغهای محسوس و دیدنی را باعث پی بردن به‌فروغ حقیقی قرار داده محض آن است تا طبیعت صوری شخص متوجه در مقابل فروغ صوری از طبیعت معنوی و حرارت جسمانی از حرارت روحانی و نور وجود فرعی از نور هستی اصلی جلب اصول نموده با پیوند طبیعت صوری و معنوی از فرع به‌اصل و از جزء به‌کلّ متوسل و متکی شود.

بنابراین ای برادران؛ باز هم جای سرافرازی و نازش و شادمانی است که ما در معبد خود آن داریم که نمونه جوهر و منبع و مصدر و باعث حیات جمله‌ی موجودات است نه سنگ و خشت و چوب و آلات منجمد مصنوعی. سراسر الگوی حقیقت‌جویی و حقیقت‌بینی و حقیقت‌شناسی و چیزیست که بی‌حرارت آن جملهٔ موجودات معدوم‌اند و بی‌فروغ آن سراسر بینایان کور، حال بایست دید که آیا ما زرتشتیان هم فی‌الواقع خویش را چنان تصفیه و دور از ظلمت و حاضر به گستردن بویهای خوش و فروغ اندازی به‌دیگران و بروزگرمی

به‌همنوع نموده‌ایم یا فقط افتخار به‌پیشنهادهای عالی داریم.

اگرچه ما زرتشتیان ایران محض صدمات وارده و آمیزش با اجانب و دور شدن از علم و معنی هریک از نعمتهایی که به‌دست ماست در انظار اهل اسرار و صاحبان انصاف معذوریم، ولی پارسیان هندوستان که آزادانه زیست کرده‌اند همه این علائم و آثار را از آتش وجود خود به‌معرض شهود آورده‌اند و امید است بعد از این که در این مملکت محض ازدیاد و بینایی مردمش بر حقایق ما، موجبات آسایش ما هم روی به‌افزونی می‌نهد و خود هم از حقایق مذهب خویش بیش از پیش آگاه شده و می‌شویم، تماماً فروغ حقایق را از وجود خود به‌عرصهٔ ظهور آورده متفق‌البیان آیه مبارکه **مس ووه و فیروز گربادداد ار هورمزد رایومند و خروهمند هروسف آگاه**[1] را آمین گوییم.

سبب توجه زرتشتیان به‌فروغ[2]

به‌موجب شهادت اوستا که کتاب مذهبی ماست و مختصر در فصل وحدت بیان شد، معین و ثابت است که مذهب ما، آیین اهورامزداپرستی و یکتاشناسی و راستی و پاکی است. اشوزرتشت که ما را به‌آن مذهب پاک رهبری نموده، فرموده است: خواه در هنگام پرستش و بندگی اهورامزدا و خواه در سایر اوقات، نور را بر ظلمت ترجیح داده و پیوسته با دیدهٔ ظاهربین متوجه انوار صوری بوده با آن توجه صوری وجدان معنی‌بین را به‌سوی نور معنوی نگران داریم تا به‌وسیلهٔ آن توجهات صوری و معنوی قطعاً از ظلمت و تیرگی وارسته

۱ـ بزرگ و نیک و فیروز باد اهورامزدا پروردگار فروغمند و فرهمند و از همه چیز آگاه.

۲ـ به‌معنی نور و روشنایی

شویم و به‌عبارت دیگر دو فروغ را متحد و متّفق سازیم تا به‌فروغ حقیقی وحدانیت پی بریم و آن دو فروغی را که باید متحد سازیم یکی فروغ معنوی خودمان و دیگر هر فروغ محسوس مرئی است فروغ معنوی هر انسان عبارت از پاک کردن وجود خود به‌نور هومت و هوخت و هوورشت و اشویی و صفا و نیکی است که در اوستا مذکور و اصل جمله صفات و رهنمایی به‌جاده حقیقت‌شناسی و رسش به‌مراتب و مدارج عالیه است تا کاملاً ظلمت و تیرگی که از دشمت و دژوخت و دژورشت و ناپاکی و سایر زشتیها در وجود انسان غلبهٔ **انگره مینویی** ممکن است بیابد و به‌واسطهٔ فروغ صفات نیک نابود و وجود انسان تصفیه و فروغمند گردد و چنانکه دیدنی‌های صوری را امکان ندارد جز به‌وسیلهٔ نور دیدهٔ ظاهربین روٌیت کرد، نیز باید من یعنی ضمیر و وجدان آدمی که مصدر و سرچشمه خلقت تمامی اندیشه و گفتار و کردار است به‌نیروی **وهومن** (نیک‌اندیشی) سراسر آموده نور معرفت و به‌وسیلهٔ آن نور، ره حقیقت به‌نور حقیقی یافته خویش را به‌مراتب عالیه نایل گرداند و این فروغمندی معنوی باعث بینایی راه رستگاری و محرک پیشرفت آن وجود به‌مراتب و مدارج عالیه است که بدون این فروغ امکان ندارد انسان هیچ مقام عالی را بپیماید و اگر چه شخص در مقام جسمانی منزله سلطنت را داشته باشد ولی چون فروغ معنوی را ندارد به‌زودی آن سلطنت و آن وجود زایل و فانی خواهد شد، چنانکه از مقام سلاطین عالم تا هر مقام پست‌ترین ملاحظه شود هرکس اسماً و رسماً دوامی پیدا کرده است محض فروغ معنوی او بوده و کسانی که روی به‌زوال شده‌اند فقط تیرگی آنها باعث گردیده است، چه که آن فروغ خود سلطان بالاستقلال هر وجودیست و فروغ معنوی عبارت از روشنایی وجدان

و ضمیر، روشنایی عقل، روشنایی اندیشه، و روشنایی و تابش عشق حقیقی، روشنایی هوش و مانند اینها است و این فروغ معنوی را نیز می‌توان بینایی معنوی نامید و این فروغ و بینایی معنوی محسوس است ولی دیدنی نیست. یعنی آن وجودی که مالک چنان فروغ معنوی است می‌فهمد چه است و چه می‌بیند و چه مراتب را می‌پیماید، ولی نمی‌تواند با دیدهٔ ظاهر آن فروغ را رویت کند و شاهد آن نیز در مثنوی آمده است.

رو تو زنگار از دل خود پاک کن
بعد از آن، آن نور را ادراک کن
نور حق ظاهر بود ایدر ولی
نیک بین باشی اگر اهل دلی

در قرآن کریم آمده در سوره‌ی فاطر: **و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظّلمات و لاالنّور و لاالظّلّ و لاالحرور**. یعنی و برابر نیست کور و بینا و نه تاریکی و روشنایی و نه سایه و آفتاب. (۲) فروغ محسوس دیدنی قصد از روشنایی‌هایی است که هم چشم ظاهربین آنها را می‌بیند و هم اثرات آن روشنائیها به‌باطن و معنی انسان مؤثّر می‌شود، مانند آفتاب و ستارگان و هر قسم روشنایی که از آتش ظاهر گردد و حتی روشنایی آب پاک زلال و مانند آن چنانکه در قرآن هم گواهی آن آمده است سوره نوح **و جعل القمر فیهنّ نور او جعل الشّمس سراجاً**. یعنی قرارداد ماه را در آنها یعنی در آسمانها روشنایی و قرارداد آفتاب را چراغ و در سوره نور می‌آید **و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور**. یعنی و خدا برای هرکس نوری قرار نداد پس او دارای نور نخواهد بود و در سوره حدید وارد است **و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم والله غفور رحیم**. یعنی قرار می‌دهد برای شما نوری که راه بروید به‌آن نور و می‌آمرزد

شما را و خدا آمرزندهٔ مهربان است.

به‌علاوهٔ آنکه این قسم روشنائیها پرورش ظاهری موجودات را می‌نماید و سرایت و اثری کامل به‌باطن انسان دارد. مثلاً هر دزد و بدکاری غالباً در تاریکی به‌اعمال زشت مشغول و مسروراند و به‌مجرد طلوع کردن آفتاب و ماهتاب یا افروخته شدن چراغی ترس و هراسی مخصوص به‌آنها سرایت کرده مستولی می‌شود و چون باطن آنها آغشته خباثت و ظلمت است طاقت آن روشنایی را نداشته گریزان‌اند و به‌عکس آنکه بدکار در تیرگی شاد است نیکوکار غمگین و افسرده می‌باشد. زیرا که چون نیکوکار فروغ آمیغی می‌جوید و فروغ معنوی خود را مستعد دارد به‌مصداق **الجنس مع الجنس یمیلوا**

ذره ذره کاندر این ارض و سما است

جنس خود را همچو کاه و کهربااست

منتظر فروغی دیگر است که ثالث فروغ آمیغی و فروغ معنوی شده این دو را به‌هم برساند. مثلاً روزی که هوا ابری است و تیره بالطبع خاطرها افسرده و غمگین می‌باشد و در شب تاریک هر قدر چراغ بیشتر افروخته باشد موجب سرور و وجد واقعی است چنانکه برای هر عمل خیر جسمانی یا روحانی بزرگ به‌هیچ وسیلهٔ فوق آن نتوانند اسباب شادمانی روحانی را فراهم آورند، مگر چراغان کنند و آتشبازی نمایند که آن آتشبازی هم آنچه باعث شادی شود همان روشناییهایی است که از آلات آتشبازی ظهور کند والا باقی بوی بد و کثافت است. و البته هریک دیده‌ایم اکثر مذاهب عالم بر سر قبور مردگان چراغ افروخته دارند و در معابد بزرگ عالم مخصوصاً در کلیساهای اعظم عیسویان و معابد بزرگ **چینی‌ها و هنود و اسه‌ها (ESSE)** یعنی پرستشگاههای بزرگ ژاپونیها و معابد ما چراغ و آتش مدام

افروخته است و یهودیان در کنیسه‌های بزرگ خود عموماً و خصوصاً در هنگام عبادات بزرگ چراغها افروزند و مسلمانان که به‌زیارت مزارهای بزرگ و کوچک روند شمع برده روشن می‌کنند و چینی‌ها هرکس که از اهل خانه‌شان بمیرد، چراغخانهٔ مخصوص برای آن درست کرده تا چند سال مخصوص شبانه‌روز برای آن میت چراغ افروخته دارند و هنود در معابد خیلی بزرگ خود به‌رسم مخصوص دایم آتشی افروخته داشته آن آتش را (اگنی Agni) و نگهبان آن آتش را (اگنی هتری Agni - Hotri) می‌نامند. اکثر طوایف در اوقاتی که مرده را به‌مدفن می‌برند چراغی افروخته جلو آن می‌کشانند و در طریقه اسلام که افراط در هر چیز را اسراف دانسته افروزش چراغهای زیاد را ممدوح قرار داده و حتی وارد است که چراغ را قبل از غروب آفتاب روشن کنند و تا وقت طلوع آفتاب روشن نگاهدارند تا اثر روشنایی از میان نرود و غرض از همهٔ اینها آن است که این روشنائیهای محسوس به‌علاوه خطوط جسمانی و تاثیرات معنوی نیز به‌عقیده پیشوایان و روشن‌ضمیران و بزرگان هر قومی که این ترتیبات را داده‌اند نیک درک این معنی کرده‌اند که تأثیراتی بر روح انسان دارد و چنان که روح انسان زنده را مؤثّر داشته منوّر می‌نماید، چون مرگ و ممات در روح نیست، نیز تاثیراتی بر روح شخص مرحوم تا مدتی که هنوز چندان مراتب عالی را نپیموده و به‌انوار فایق نایل نشده دارد. از طرفی دیگر می‌بینیم و می‌خوانیم و می‌شنویم که روز به‌روز ترقیات اهل عالم به‌علوم عالیه جز به‌وسیلهٔ فروغ نمی‌شود که آنرا نیروی برق یعنی نیروی فروغی نامند و تا اشخاصی که اختراع آن علوم می‌نمایند. ضمیر و باطن خود را منور نسازند نیروی آن فروغ و راه عمل آن را نیافته و به‌مقصود نایل نشوند و ازاین جهت است که ما باید پیوسته، خواه در وقت عبادت و

پرستش خدای یکتا و خواه در اوقات دیگر روح منور و مصفای خویش یعنی قلب و وجدان و منِ فروغمند خود را در برابر انوار محسوس دیدنی متوجه نور حقیقی و فروغ آمیغی سازیم تا به کلّی از جسمانیت و تیرگی صوری و معنوی مبری و پاک شده در آن حال در جسمانیت نیست و در روحانیتِ هست، خالص و کامل شویم.

عقیده بعضی براین است که توجه ما به‌جانب هر فروغی یا به‌مناسبت این است که ما آن فروغ را قبله و مظهر دانیم و یا آن را علامت و نمونهٔ خدای یکتا شماریم و حال آنکه چون به‌دیدهٔ انصاف ملاحظه شود، عقیدهٔ زرتشتیان و تعلیمات زرتشت به‌کلّی از این پندارها خارج و این مذهب کاملاً از این تخیلات مبری است. زیرا توجه به‌نور دلیل واضح در فرار از ظلمت و قرار ندادن طرفی مخصوص برای خدای یگانه است چه که توجهات خدای یکتا به‌همه جانب است و ابداً نتوان برای خالقِ جملهٔ موجودات جای و سوی و مکانی معین نمود و مخصوصاً زرتشت که فرموده مردم متوجه نور شوند برای این است که نور سوی و طرف ندارد و هر نوری که تابنده باشد پرتو آن دور و نزدیک و مشرق و مغرب و او اختر[1] و نسار[2] را تماماً منور داشته خارج از طرف توجه یک محل مخصوص است. به‌مصداق سوره نور: **الله نور السّموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح‌المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة و لاغربیة یکاد زنیتها یضئی ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الا مثال للناس و الله بکلّ شیی علیم.** یعنی خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی

۱ـ شمال ۲ـ جنوب

است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در شیشه باشد که گویا کوکب درخشنده‌ای است که افروخته می‌شود از درخت خجستهٔ زیتون که نه خاور دارد و نه باختر. نزدیک است که روغن آن روشنایی بدهد و اگرچه نرسیده باشد به‌آن. آتش نوریست فوق نورها و. آتش هدایت می‌کند خدا به‌وسیلهٔ نور آن کسی را که می‌خواهد و خدا مثل می‌زند برای مردم و خدا برهمه چیز داناست و در سورهٔ حدید آمده است ـ **هوی الذی ینزّل علی عبده آیات بیّنات لیخرجکم من الظّلمات الی النّور و انّ الله بکم لرؤف رحیم.** ـ او یعنی خدا چنان خدایی است که فرود آورد بر بندهٔ خود (یعنی پیغمبر) آیات روشن تا بیرون بیاورد شما را از تاریکی به‌جانب روشنایی و به‌درستی که خدا هر آینه مهربان و رحیم است و در جایی دیگر می‌فرماید: سورهٔ بقره: **الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور. یعنی خداوند دوست کسانی است که مزدیسنی.** شده‌اند **یعنی به‌او ایمان آورده‌اند آنها را از تاریکی بیرون آورده به‌سوی نور رهبری می‌فرماید و در سوره توبه یریدون ان یطفئو نور الله بافواههم و یأبی الله الاّ ان یتمّ نوره ولو کره الکافرون.** یعنی می‌خواهند که فرو نشانند یعنی خاموش کنند نور خدا را به‌دهنهایشان و خدا نمی‌خواهد اینکه فرو نشاند نور خود را و اگر چه کافران را خوش نیاید و چندین از این قبیل آیات در انجیل عیسی نیز آمده که خدا روشنایی است.

در تورات موسی در ابتدای آفرینش می‌آید ـ چون ابتدای خلقت، جهان تاریک بود خدا امر کرد روشنایی بشود پس شد و پسندید و هم در آن باب آمده خداوند خورشید و ماه را برای سلطنت روز و شب آفرید تا روشنایی را از تاریکی جدا کنند و نیز در تورات می‌آمده در وقتی که خداوند می‌خواست موسی را به‌پیغمبری برگزیند خدا از میان شعله آتش که از میان بوته ظاهر شده بود به‌وی ندا در داد که ای

موسی به‌اینجا نزدیک مشو ـ و کفشهایت را بیرون کن زیرا اینجا زمین مقدس است و من هم خدای پدرت تاافر و نیز در تورات آمده است هنگامی که یهودیان به‌مصداق آیهٔ قرآن سوره بقره و **اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتّی نری‌الله جهرة فاخذتکم الصاعقه.** از موسی خواستند تا خدا را به‌آنها نشان دهد رعد و برقی پیدا شد و خدا خود را چون نور برق هویدا نمود و چون باز یهودیان ایمان نیاوردند همان برق آنها را خاکستر و مجدد احیاکرد و درکتب سایر مذاهب بودایی و برهمایی و غیره به‌حدی در این مسئله مبالغه شده که از اندازه تذکار اینجا خارج است و اقوامی که خدا را دیوس Deos و زیوس Zeos و تیوس Teus و دیو Deiu می‌دانند تمامی این کلمات مشتق از (دیوه Daiva) می‌باشد که اصلاً زبان اریانی قدیم و به‌معنی روشنایی آسمان است و هنود خدای بزرگ خود را (مهادیو Mahadiv) می‌خوانند. یعنی روشنایی بزرگ. با این تفصیل و دلایل هزاران براهین فوق آن براینی که تمامی انبیاء خدای واحد را نورالانوار و نور حقیقی و نور فوق نورها دانسته و همین قسم به‌نوع بشر معرفی کرده‌اند و انوار صوری را بهترین مخلوق او تعریف نموده‌اند. جای هیچ شک و شبهه نیست، نهایت فرقی که در میان است بعضی از اینها خدا را روشنایی آسمانها خوانده‌اند. ولی ما چنانکه در اوستا آمده است خدا را **رایومند** و **خره‌مند** و **خرنگهه** یعنی خداوند فروغ و **خرنتگستم** یعنی فروغمندترین که مقصود از نورالانوار باشد می‌نامیم و این نامی است که در اورمزدیست به‌شرحی که در وحدت گفته شد خدای متعال به‌خود اطلاق کرده است و هم کلمه **اهورا** که مطلقاً در اوستا برای خدا استعمال می‌شود چنان که در شرح معنی آن آمد هستی‌بخش و به‌صفت مبالغه نورالانوار است که خالق جملهٔ انوار باشد و او را برتر از هر بالایی می‌دانیم و جای و سوی و

مکان برای او قرار ندادہایم و در صورتی که هیچ یک منکر نورانیت و فروغ آمیغی بودن خدای واحد نشده و بهانواع و اقسام او را نور حقیقی شناختهاند و با آنکه غالباً مقام او را در اعلی علّیین، یعنی بالاتر از تمام بالاها تعریف کردهاند باز او را حاضر و ناظر دانستهاند که حضور و نظر او هم عبارت از توجه رحمانیت احدیت او بهجانب موجودات خود است نه آنکه خود طی مقامی و اقامت در محلی نماید. پس بدیهی است که آن توجه هم در مکان و زمان جز بهمقام نورانیت و در نور نخواهد بود و اگر توجه او بهجانب نور نباشد البته بهمراتب اولی در ظلمت و خاک و خشت و جسم و سایر چیزها که مواد فانی و علت و کثافتپذیرند منافی خرد حقیقتبین میباشد و از این جهت است که اشوزرتشت جوهر و بهترین تمام موجودات را که فروغ است محل توجه انسان بهآثار عظمت و قدرت خدا قرار داده است. بهاین معنی که ما قدرت و عظمت خدا را در این فروغهای محسوس که مخلوق اویند مشاهده کرده بهحقیقت شیدان شیدی او پی بریم و یقین کنیم که نور حقیقی را نتوان شناخت و از او استمداد نمود مگر بهوسیلهٔ نورانیت وجدان خود و گریز از ظلمت.

دیگران هم که محلی مخصوص برای توجه قرار دهند و آنرا مظهر دانند مظهر نه عبارت از اصل چیزی است بلکه غرض از جای ظاهر شدن چیزی دیگر در آن است. مثلاً جسم انسان مظهر روح **فره وهر** انسان میباشد. یعنی فره وهر هر انسان قبل از ایجاد هر جسم و جانی وجود دارد و آن جسم مظهریست که برای ظهور روح و فره وهر که چراغ هدایت روح است ترکیب میشود. پس روح و فره وهری که دیده نمیشوند چگونه ما حس خواهیم نمود؟ البته بهوسیلهٔ کالبدی که آن روح و فرهوهر در آن ظهور کرده است. بنابراین، جسم مظهر

روح و فره وهر می‌باشد نه عین روح و فره وهر و به‌همچنین آنچه را که مظهر خدا دانند محل تعمق و توجه در شناسایی خداست. پس توجه ما به‌جانب نور یا به‌عبارت دیگر فروغ عبارت از ترجیح نور بر ظلمت و کوشش در منور ساختن وجود خود برای نزدیکی به‌معرفت نورالانوار و رستگاری از تیرگی است و آن هم نه با جسم زیرا جسم و نور دور از جنسیت یکدیگرند. ولی به‌نور معرفت که نور معنوی باشد به‌شرحی که گفته شد در جسم نیست گردیدن و در معنی هست خالص شدن است. مثلاً اگر چراغی افروخته شده آنچه خارج از جنسیت آن نزدیک بریم به‌علاوهٔ نیامیختن با یکدیگر به‌وسیلهٔ ناهمجنسی آن نور چراغ از آن ناهمجنس اجتناب کرده خود را فرو کشد. ولی اگر هرقدر جنس دیگر از نور به‌آن نزدیک‌تر برده شود به‌نیرو و فروغ آن می‌افزاید نهایت فرقی که حاصل است هریک به‌حد گنجایش خود روشنایی می‌دهند آفتاب به‌جای خود و چراغ به‌جای خود، ولی همه از جنس فروغ خارج نیستند و اینکه گفته شد انسان باید در هنگام توجه به‌قدرت و عظمت خدای یکتا نیست گردد تا هست شود شرح آن را از کلمه (پرستش) که لفظی است برای هنگام توجه به‌جانب خدای واحد و قدرتهای او به‌خوبی می‌توان درک کرد چه که اصلاً کلمهٔ پرستش مرکب از دو لفظ است، پر به‌معنی پیش و ستش به‌معنی هستی پس معنی واژهٔ پرستش یعنی خود را پیشنهاد کردن است.[1]

در این صورت مسلم است که جسم فانی است و آنچه فناپذیر می‌باشد جزو نیستی است. پس آنچه در وجود انسان در مقام هستی و وجود است روح می‌باشد که باقی است. بنابراین باید در هنگام

۱ـ واژهٔ پرستش در اصل ایستادن در پیرامون چیزی یا ستودن و تمجید کردن چیزی است.

پرستش که عبارت از زمان توجه به‌قدرت و عظمت خداست به کلی جسم و امور جسمانی را فراموش کرده خود را در جسم مانند مرده و در روح زنده و متوجه مقام بالا و نقطهٔ مقصود ساخت، در صورتی که ما کسانی را وطن‌پرست و ملت‌پرست می‌گوییم که آن کسان در مقابل هریک از اینها هستی خود را پیشنهاد می‌کنند و اعتنا به‌جسم و جان فانی نمی‌نمایند. پس در مقام پرستش خالق و پروردگار همه باید پاک و خالص و فروغمند، حاضر شده و هستی خود را پیشنهاد کنیم. یعنی از جسم بگذریم تا روح او را مشاهده نماییم. زیرا غرض اصلی از پرستش خدا سیر قدرت و عظمت و رحمانیت او نمودن و روح خویش را چنان که زرتشت در گاتها و یسنا (۲۸) بند (۱) که در فصل وحدت آمد می‌فرماید.

«ای خداوند مهربان با زبانی پر از احترام نماز تو را اداء می‌کنیم و به‌نیروی اعمال اشوئی که فرمان تو بر پسندیدگی آن روان شده است روح خود را به‌مقام اعلای تو که گروثمان است پرواز داده شادی عظیم خود را در پرستش تو می‌دانیم.»

به‌مقام اعلی پرواز دهیم و قبل از آن‌که جسم فانی را وداع گفته پای به‌پایه‌های عالی گذاریم به‌راه آن درجات عالیه برای آتیهٔ خود آشنا شویم. خلاصه از اصل مطلب خارج نشویم. با آنکه مقصود زرتشت و عقیدهٔ زرتشتیان در توجه به‌فروغ معین است با وجود این باید سه نسبت به‌این مسئله داد یا به‌تصورات برخی به‌مقام مظهریت دانست که به‌بعضی عقاید توجه خدای متعال در آن مظهر ظهور می‌کند و پرستش و نماز و عبادات ما را به‌مصداق **واذا سئلک عبادی عنّی فانی قریب اجیب دعوةالداع اذا دعان فلیستجیبو الی**... یعنی بپرسندت بندگانم از من، پس به‌درستی که من نزدیکم می‌پذیرم خواندن خواننده را

وقتی که خواند مرا، پس باید بپذیرند مرا... می‌شنود و یا ما آن مظاهر را قاصد رسانیدن عبادات خود به‌خدا می‌دانیم زیرا به‌هر صورت ادای عبادات یکی برای یادآوری تکالیف دنیوی و دیگری عرض حال خود را تقدیم آستان احدیت نمودن است و آنکه تقدیم می‌شود غرض از رسیدن به‌خداست و یا چنانکه مقصود زرتشت بوده از توجه به‌آثار عظیم که از قدرت خدای واحد به‌وجود آمده بیشتر در جادهٔ خداپرستی ثابت شویم. به‌مصداق آیه سوره‌ی رعد: **الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم‌استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمّی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون.** یعنی، خدا آن کسی است که افراشت آسمانها را بی‌ستون تا ببینند آنها را. پس یکسان‌کرد بر عرش و رام نمود آفتاب و ماه را تماماً روان است تا مدت معین نام برده شد. تدبیر می‌کند کار را و بیان می‌نماید آیات را تا شاید شما به‌ملاقات پروردگارتان یقین کنید و به‌وسیلهٔ حسِّ انوار صوری و پی بردن به‌نور معنوی از ظلمت و تیرگی صوری و معنوی خویش را وارسته و مبری و در طریقهٔ اشویی استوار داریم. حالا یا به‌عقیدهٔ بعضی تصور شود که مظهر جای ظهور توجه خدا در آن برای توجه به‌آفریدگان و بندگان است و یا مظهر قاصد و رسول رسانیدن آن عرایض به‌مقام وحدانیت. یا چنانکه قصد زرتشت بوده توجه در بزرگی خلقت خالق حقیقی موجد استواری قدوم انسان به‌جاده حقیقت‌شناسی و توجه به‌نور باعث گریز از ظلمت می‌شود، به‌هر یک از این سه قسم که تصورکنیم ما زرتشتیان با متوجه بودن به‌سوی فروغ و نور پیشین زیرا اگر توجه نورالانوار ظهور کند جز به‌وسیلهٔ نور نخواهد بود و هرگاه آن را نسبت به‌رسولی دهیم که رسانندهٔ عبادات ما بخداست باز هم هیچ قاصد و پیک و رسولی سریع‌السیرتر و

مقرب‌تر از نور در عالم مرئی و غیرمرئی نیست و در مقام عظمت خلقت هم عظیم‌تر و بهتر و بالاتر از انوار نداریم و با آنکه یکتاپرستی ما ثابت و آشکار است، اینک مختصری از کلمات اوستا که دلیل شناختن خورشید و آتش را جزو مخلوق اهورامزدا و حکمتهای آن بیان می‌شود تا بدانید که در اوستا تمامی اینها مخلوق و آفریدهٔ اهورامزدا که آفریدگار حقیقی است به‌شمار آمده اندکی شرح فواید خورشید ذکر می‌شود، تا معلوم گردد برای سایر انوار صوری هم همین گونه خاطرها را متوجه ساخته است. چه اگر بخواهیم همه را فقره به‌فقره در اینجا درج کنیم کتابی مخصوص برای همین فقرات لازم است. در خورشید نیایش پس از فقره (**نمواهورائه مزدائه**) نماز کنم اهورامزدا را. **ویزشن و نیایش امشاسپندان و ایزدان و فره وهران و نیکان و پاکان** و توضیحات بعضی ستارگان و غیره، حکمتهای خورشید را چنان وانمود کرده است تا بدانید که خورشید با آن عظمت و نورانیّت یکی از مخلوقات اهورامزداست بعد از آنکه آمده است: **مترم ویسپنام دخیونام دنگهو پیتیم یزمیده‌یم پره دسد اهور و مزداخره تنگهستم مینیه و نام یزه تنام** ـ مهر[1] یعنی خورشید که پادشاه تمام ممالک است و اهورامزدا او را در میان ایزدان[2] مینو نورمندترین آفریده است لایق ستایید‌نست و در این فقره مختصر معین گردید که خورشید یکی از مخلوقات فروغمند اهورامزدا است. باز در خورشید نیایش می‌آید.

۱) **هور خشیتم امشم ریم ارود اسپم یزمیده** ـ به‌خورشیدی که مرگ ندارد و تیز شتاب و به‌صفات ذیل متّصف است درود می‌فرستیم.

۱ـ مهر اسم فرشته موکل روز داوری هم هست.

۲ـ ایزدان جمع ایزد است به‌معنی فرشته و هریک از موجودات عظیم و نورمند که سزاوار تمجید و ستایش باشد.

۲) **آئدید هوره روخشنه تافه یه اته** ـ وقتی که روشنایی خورشید می‌تابد.

۳) **آئدید هوره روچو نافه یه اته** ـ وقتی که فروغ خورشید می‌افروزد.

۴) **هشتنته مینیه وا انگهویزه تا انگهو ستمچه هزنگرمچه** می‌ایستند ایزدان مینو صدگانه و هزارگانه.

۵) **تدخره نوهمباره یتته تدخره نونفاره یتته تدخره نو بخشنته زام فیته اهوره داتام** ـ ایشان آن نور را جمع می‌کنند و آن نور را پایین می‌رسانند و آن نور را بر زمین دادهٔ اهورامزدا بهره می‌نمایند.

۶) **فراده تچه اشهه گیتا** ـ برای پیشرفت اشویی در جهان.

۷) **فراده تچه اشهه تنویه** برای پیشرفت اشویی در تن آدمی.

۸) **آئدید هوره ازخشیه ته بود زام اهوره داتام یوژداثرم** هنگامی که خورشید می‌دمد زمین که پیدا کرده اهورامزدا است، از تمام پلیدی‌ها و مضراتی که در شب روی زمین را آلوده است پاک می‌گردد

۹) **آفم تچنتام پوژداثرم** مایهٔ پاکی آب روان می‌گردد.

۱۰) **آفم خیه نام یوژ داثرم** مایهٔ پاکی آب چشمه‌ها می‌شود.

۱۱) **آفم زره‌نیه نام یوژ داثرم** ـ مایهٔ پاکی آب دریا می‌گردد.

۱۲) **آفم آرمیشتام یوژداثرم** ـ مایهٔ پاکی آب بی‌جنبش یعنی آب ایستاده می‌شود.

۱۳) **بوددامه اشه وه یوژداثرم یا هنته سفنهٔ مینیوش** ـ مایهٔ پاکی پیدایش اشوئی که از آن سپنتامینو یعنی روح افزایشی و گشایش است می‌گردد.

۱۴) **یئده‌زی هوره نوئد از خشیه ته اده دیوه ویسفا مرتچنته یا هنته هفتو کرشو.** اگر خورشید در این دنیا ندمد سراسر آنچه در هفت کشور است دیوان یعنی تیره ضمیران آن‌ها را تباه می‌کنند و همچنین در آتش

نیایش که حکمت‌های آتش‌های چندگانه از قبیل آتش منبع انوار بزرگ و آتش موجودات و آتش وجود انسان و آتش مرئی و مانند آن بیان شده چنین آمده است ـ **آترش مزدا اهورهه هودا** ـ یعنی آتش سودمند پیدایش نیک اهورامزدا است

(در یسناهای ۳۶ بند ۵ وارد است) **نمه خیامهی ایشوادیامهی توامزدا اهورا ویسپاش تواهومتاش ویسپاش هوختاش ویسپاش هوورشتا اش پیری جسامیده** ـ ای خدای هستی بخش دانای بی‌همتا ما نماز تو را ادا می‌کنیم و پرستش تو می‌کنیم تا به‌واسطهٔ تمام اندیشه‌های نیک و تمام گفتارهای نیک و تمام کردارهای نیک به‌تو برسیم ـ **سریشتام ادتویه کهرفیم کهرفام آویده یمهه مزدااهورا امار وچابره زشتم بره زمنام اودیا ادهوه ری اواچی ینگهی هاتام** ـ ای خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا ما خورشید را که ارفع روشنائیهای میان انوار بالاست به‌مقام وجودی برتر در میان ابدان فلکی اظهار می‌کنیم. بنابراین، ای برادران ***سرازثری بثریا*** برافرازید و از فرودین جهان خود را از وجد و فخر به‌فرازین جهان رسانید که باداشتن آیین اهورامزداپرستی نیز آنچه جوهر موجودات و عزیزترین و بهترین و شادی‌بخش‌ترین و روح‌افزاترین است که فروغ باشد محل توجه خود در درک قدرت و عظمت اهورامزدا و سرمشق فرار از ظلمت می‌دانیم که اصلاً فروغ و اسماً فروغ و رسماً فروغ است و همیشه در بالا جای دارد و آنچه هم فرودیست در هنگام افروزش روی به‌بالا رود نه سراشیب و کثافت‌پذیر هم نیست.

شعر نغز ملای روم در مثنوی مناسبتی به‌حال ما دارد که همی سراید:

نور او در یمن و یسر و تحت و فوق

بر سر و برگردنم چون تاج و طوق

آیــــــنه کــز زنگ آلایش جــداست

پــر شــعاع نـور خـورشید خـداست

و نیز آیات قرآن مانند آنچه گفته شد و نیز (سوره انعام) **اومن کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی‌النّاس.** یعنی یاکسی که مرده بود پس زنده گردانیدیم او را و قرار دادیم از برای او نوری که راه برود به‌وسیلهٔ آن نور در مردم و (سورهٔ رعد) **قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظّلمات و النّور.** و بگو آیا مساوی است کور و بینا و آیا برابر است تیرگی و نور. زیرا بینایی عبارتست از فروزش نور ظاهری درگنبد وجود انسان که آن را نور چشم می‌نامند و اگر آن نور در وجود نباشد تمام عالم وجود تیره است. **و یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظر ونانقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم فلتمسوا نورا** (سوره حدید)- در روزی که می‌گویند مردان و زنان منافق به‌آن کسانی که ایمان آوردند نظر کنید به‌ما تا از شما اخذ نور کنیم گفته می‌شود برگردید به‌عقب خودتان درخواست کنید نور خودتان را و آیه دافیه (سورهٔ بقره) **الله ولی الذین آمنو یخرجهم من الظلمات الی النور** نیک گواهی صادق به‌حال ما می‌باشد که اشوزرتشت رفتار ما را به‌وسیلهٔ پیروی فروغ قرار داده و به‌وسیلهٔ فروغهای صوری و معنوی به‌فروغ آمیغی و اهورامزد ای هستی‌بخش رهبری و از تاریکی رهانیده و به‌سوی فروغ حقیقی رهنمایی فرموده پس بکوشیم و بجوشیم و از فخر و نازش چون بلبل مست وحدت‌پرست در فروغستان حقیقت‌شناسی بخروشیم و به‌نور معرفت هریک از ما خویش را شمع جمع و داروی بینش هر نابینا سازیم و من جمله (سوره حدید) **والشّهداء عند ربهم لهم اجراهم و نورهم.** - یعنی و شهادت‌دهندگان به‌راستی نزد پروردگارشان می‌باشد مزد و نور ایشان و دلیل واقعی.

چونکه گل رفت و گلستان شد خـراب

بـوی گـل را از کـه جـوئیم از گـلاب

از خود پدیدار سازیم که اگر بی‌اطلاعان از نادانی نسبت‌های نـاسزا به‌نیاکان ما دادند و آنها را با تیغ بیرحمی به‌خاک و خون کشیدند آن فروغ حقیقت‌شناسیشان باقی و در اخلاق اخلافشان ساری مانده و تا به‌ابد این آب زلال جاری خواهد بود و چه سزاوار است، پس همگی متفق‌البیان بسراییم ـ **جسه می‌اونگهه مزدا** ـ به‌فریاد من برس ای دانای بی‌همتا ـ **اهـمائه ریشـچه خـره نسـچه** ـکسـی کـه سـپاس داراست از روشنایی و نور بهره‌ور باشد ـ آمین.

«مکرد هیچ گونه به گِرْدِ بدی
به‌نیکی بیارای اگر بخردی»

فردوسی

فرگرد نهم

امشاسپندان و ایزدان و فره وهران

در آیین زرتشتی بعد از ذات واجب‌الوجود هستی‌بخش یکتا یعنی اهورامزدا که منزه از تعیین جای و سوی و مکان است مقامات عالی روحانی را به‌چند طبقه منقسم کرده است.

نخست مرتبهٔ امشاسپندان که اصلاً این لفظ اسم جمع و مفرد آن امشاسپند و مرکب از سه لفظ است (نخست حرف الف که حرف نفی یعنی بدون و مشا به‌معنی مرگ و سپند اصلاً سپنت است و تا به‌حرف دال بدل شده و به‌معنی پاک است) که معنی مرکب لفظ امشاسپند، چنین خواهد شد پاک بی‌مرگ و امشاسپندان به‌معنی پاکان بی‌مرگ. در اوستا درجهٔ این امشاسپندان را خیلی بالا قرار داده و آنها را به‌مقام فزون عالی ستوده است. نسبت خدای متعال به‌منزلهٔ پادشاه و اینان به‌مرتبه امنا و وزراء واجراکنندگان اوامر الهی هستند و مسلماً در این صورت سلطان که برتخت جلوس دارد وزراء و امناء هم در پای تخت دست بندگی و پرستندگی و طاعت و اطاعت بر سینه نهاده‌اند و به‌عبارت اخری این امشاسپندان مقرب‌ترین ملائکه و فرشتگان بارگاه

الهی‌اند. آنچه در اوستا بیان شده عده آن‌ها را شش برشمرده‌اند.

۱ـ وهومنه Vohumana یا به‌اصطلاح کنونی میان زرتشتیان و ترقیات نوین **بهمن یا وهمن** که اصلاً لفظ اولی مرکب از دو کلمه است (وهو) به‌معنی نیک و من ضمیر و وجدان و مصدر اندیشه و به‌عبارت دیگر وجدان نیک و خرد کامل و آن دو لفظ مصطلح اخیر هم مرکب از دو کلمه است ۱) **وهو** به‌معنی نیک و **من** ضمیر و وجدان. ۲) وه ـ به‌معنی نیک و ـ من ضمیر و وجدان و از روایات اوستا چنان استنباط می‌شود که صحت و سعادت و نیکی تمام ضمایر و قلوب به‌این امشاسپند مفوض است و ستودن و تمجید نمودن این امشاسپند عبارت از استقبال نیک ضمیری و صاحب وجدان نیک شدن است و در روایات اوستا می‌آید که وهومن امشاسپند از هر کس ناخشنود باشد در دنیا سعادت و در عقبی بهشت و درجات عالی نصیب آن شخص نخواهد شد.

غرض از تحصیل رضایت آن امشاسپند تهذیب و صحت و سلامتی و صفای وجدان و ضمیر است که انسان را از هرگونه ذلت و نکبت و مرتبه نشیب رهانیده به‌درجات عالی رهبری نموده رستگاری خواهد بخشود

۲) **اشه وهشتا** Ashavahishta یا به‌اصطلاح بعدیان **اردیبهشت امشاسپند** که معنی ***اشه*** تقدس و ***وهشتا*** بهترین است. یعنی تقدس افضل و احسن و از اوستا چنان دریافت می‌شود که حفظ مقام تقدس احسن و نظم کامل در میان مخلوق به‌این امشاسپند سپرده شده است و اینکه در روایات اوستا تحصیل خوشنودی این امشاسپند تأکید شده و تلقین می‌نماید که هرکس خشنودی این امشاسپند را به‌جا نیاورد در جهان خوار و بی‌مقدار و در آخرت شرمسار و محروم از بهشت

خواهد بود. محض آن است که هر فردی از افراد انسان‌ها بکوشند و بجوشند و در وجود خود در میان نوع اشویی و تقدس کامل و نظم واثق وارد و ثابت نمایند. چه که ارتقاء به‌مدارج عالیه و بهره‌مندی از حظوظ و مراتب روحانی جز به‌وسیلهٔ پاکی و پارسایی و ایجاد نظم ممکن نشود و هرگز کسی نتواند با پیکری آلوده در صف پاکان و روحانیان داخل شود و بدون اشویی که تقدس و پاکی صوری و معنوی است و بدون انتظام اساس عالم برپایهٔ نیکمداری قائم و ثابت نماند.

۳) **خشترا Xshathra** یا به‌اصطلاح متاخرین **شهریور امشاسپند** که معنی آن قدرت و تسلط کامل است و از عبارت اوستا معلوم است که این امشاسپند حافظ و نگهبان قدرت و تسلط کامل در مخلوق می‌باشد. و اینکه در خشنود ساختن این امشاسپند مبالغه شده است معین است که بدون قدرت و تسلط کامل حفظ انتظام و تقدس محال می‌نماید. چه که هر دو را قدرت و تسلطی کامل باید.

اولاً قدرت و تسلط بر نفس امّاره. یعنی بر وجود خود که عنان اختیار هر وجودی در کف اقتدار صاحب آن وجود بوده از سرکشی جلوگیری نموده و وجدان را نیک و پاک دارد و ثانیاً قدرت و تسلط هرکس در حفظ مقام تقدس و انتظام نسبت به‌حول و حوش خود حتی مقام سلطنت که بدون قدرت و تسلط کامل نتوان مملکت را منظم و مخلوق را از شنایع منع و در جاده تقدس و پاکی ثابت نماید

۴) **سپنته آرمیتی Spanta - Armaiti** یا به‌طور متداول **سفندارمذ** امشاسپند که به‌معنی محبت سود رساننده می‌باشد. این امشاسپند هادی و مستحفظ مقام محبتی است که حاوی سود رسانیدن به‌دیگران باشد و اینکه در اوستا به‌جا آوردن خشنودی این امشاسپند

الحاح شده است بدیهی است و معنی انسانیت واقعی افشا و بروز مراتب محبت مملو از سود و صرفهٔ نوع می‌باشد و بدون حصول این نعمت تحصیل مقام انسانیت اصلی مجهول و خارج از اصل و معنی است و آبادانی زمین از حیث زراعت و عمارت و هر قسم معموریت که موجب سود و فائده مخلوق باشد منسوب به‌این امشاسپند شده است.

۵) هروَتات Horvatat یا معمولاً خرداد امشاسپند که به‌معنی سلامتی و عافیت و کمال است.

این امشاسپند موکّل و حافظ سلامتی و رسایی در مخلوق می‌باشد و از این جهت است که در اوستا سلامتی جسم را موجد سلامتی روح تعیین و در حفظ آن مبالغه و در رسایی و کمال انسان اصرار و تاکید نموده است. چه که طی مدارج و مقامات انسانیت خارج از صحت کمال ناقص است و هیچگاه نتوان ناقص را با کمال و سقیم را با صحیح هم‌تراز و عدل کرد. پس اینکه برای خشنود داشتن این امشاسپند تاکید و مبالغه شده است غرض از حفظ صحت روح و جسم و کمال در مقامات عالیه انسانیست.

۶) امرتات Ameretat یا مصطلحاً امرداد امشاسپند. یعنی بی‌مرگی و جاویدی و حفظ این مقام عالی وابسته به‌این امشاسپند می‌باشد و قصد از خشنود داشتن این امشاسپند صاحب صفات مذکور که متعلق به‌پنج امشاسپند سابق‌الذکر که وجدان و ضمیر نیک و تقدس و نظم و تسلط و قدرت کامل و محبت سود رساننده و حلم تواضع و سلامتی و کمال باشد و بودن است تا به‌وسایل آن صفات انسان اصلی که عبارت از روح انسانیت مراتب عالیه را که حاوی سلسله جاودانی است بپیماید و با آن پیمایش خود را در صف ارواح پاک و فره وهران

تابناک داخل و در بندگی و پرستندگی اهورامزدا که خدای هستی بخش یکتای بی‌همتا است باقی و جاوید داراد.

در اوستا درباره این شش امشاسپندان چنان وارد شده است. (اورمزد یشت بند ۲۵)

۱) **اده استه وهو منو منه دامه زرتشتره.** ای زرتشت وهمن پیدایش من است.

۲) **اده اشم وهشتم منه دامه زرتشتره.** ای زرتشت اردی‌بهشت پیدایش من است.

۳) **اده خشترم ویریم منه دامه زرتشتره.** ای زرتشت شهریور پیدایش من است.

۴) **اده سپنته آرمیتیش منه دامه زرتشتره.** ای زرتشت سفندارمذ پیدایش من است.

۵) **اده‌هه اروته امرتاته یوستومژدم اشا انام فرواسته جستام منه دامه زرتشتره.** ای زرتشت خرداد و امرداد که هردو برای آن زندگی، یعنی مینواشوان، یعنی مقدسین و پاکان رامزد رسانننده‌اند پیدایش من‌اند و در ستایش آنها می‌آید: (گاه ریتون) **امشیشچه سپنتی اشا انام یزمیده** امشاسپندان اشو را می‌ستاییم. اینکه زرتشتیان عدد امشاسپندان را سی و سه دانند محض دور ماندن از علوم مذهبی خود بوده و در اوستا امشاسپندان را گاهی هفت و وقتی شش سروده. آن هنگام که هفت آورده عبارت از مجمع سلطان علی‌الاطلاق که اهورامزدا باشد و آن شش امشاسپند مرقوم است، به‌نحوی که گفته شد و چون امشاسپند به‌معنی بزرگ بی‌مرگ است، مسلماً بزرگ‌ترین بی‌مرگان که نه زائیده شده و نه می‌میرد و وجود و عدم جملهٔ معدومات و موجودات بدست قدرت یکتایی اوست اهورامزداست و او که

برتخت سلطنت قدرت مطلق و خلقت مطلق و عظمت مطلق جای دارد، آن شش امشاسپند مقرب‌ترین اوهم در اجرای اوامر الهی دست بندگی برسینه دارند. از این جهت هفت امشاسپند می‌آید و به‌عبارت دیگر امشاسپند نخستین آفریدگار بی‌همتا است و شش امشاسپند آفریدگان مقرب که از جانب اهورامزدا به‌آن صفت موصوف شده‌اند و از همین جهت است که زرتشتیان عدد هفت را بسی مقدس و مبارک دانند و در اکثر کتب مذهبی دیگران هم عدد هفت مبارک آمده و در وقتی که شش امشاسپند می‌آید قصد از همان شش وجود است که بیان شد. نظر به‌معنی و صفات این امشاسپندان بعضی و حتی پروفسور میلز که اول معلم زندشناس و مترجم نخستین گاتها است ابتدا آنها را صفات منسوب به‌خدا دانسته و در ترجمان خود همین قسم را نوشته است. ولی بعد که درست به‌عبارات اوستا پی برده‌اند به‌شرح فوق معلوم شده است. اینها وجودی‌اند که حافظ آن صفات در بین آفریدگان می‌باشند. چنان که در ترجمهٔ بعد که نطق اخیر پروفسور مزبور ـ در چندی قبل ـ واقع شده ملاحظه می‌فرمایید و از اینکه در تسبیحات، گاهی اسم اهورامزدا و امشاسپندان با هم آمده است ابداً بعید نیست. چه که اولاً به‌مفاد **وتعز من تشاء و تذل من تشاء** خالق حقیقی هر موجودی را به‌هر مرتبه و مقامی که مشیت او قرار گیرد صورت مکانت و امکانیت می‌بخشد و ثانیاً چون به‌سایر کتب مقدسه هم توجه شود به‌تکرار لفظ جمع آمده است. در قرآن هیچ صفحه‌ای نیست که چندین مرتبه خدای متعال در خطابات و نزول آیات خود را به‌لفظ جمع معرفی نکرده باشد. من جمله (در سورهٔ بقره وارد است) **و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا به‌سورة من مثله.** یعنی و اگر می‌باشید شما در شک از آنچه فرود آوردیم ما بر بنده‌مان

پس بیاورید سورهٔ مثل این: (در سورهٔ دیگر) و **اذا قلنا للملائکة اسجدو لآدم**. و چون گفتیم ما برای فرشتگان سجده کنید آدم را (و همچنین) و **قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة** و گفتیم ما ای آدم ساکن شو تو و زنت در بهشت و (ایضاً) **والذین کفروا و کذبوا بایاتنا** و آن کسانی که کافر شدند و دروغ گفتند به‌آیات ما و (ایضاً) و **اذا نجیناکم من آل فرعون** و چون رستگار کردیم ما شما را از اهل فرعون و (ایضاً) و **اذا فرقنابکم البحر** و چون شکافتیم ما برای شما دریا را و (ایضاً) و **اذا اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذو ما آتیناکم بقوة** و وقتی که گرفتیم ما پیمان شما را و بلند کردیم بالای شما کوه طور را بگیرید آنچه دادیم ما به‌شما به‌قدرت خود. (سورهٔ ابراهیم) **و ما ارسلنا من رسول الّا بلسان قومه... ـ** و نفرستادیم ما پیغمبری را مگر به‌زبان گروه خود و (سورهٔ اعراف) **و لقد مکناکم فی‌الارض و جعلناکم فیها معایش قلیلا**. و هر آینه براستی جای دادیم شما را در زمین و قرار دادیم برای شما در آن گذران کمی و در (سورةالقصص) **و اذا اوحینا الی امّ موسی** و چون وحی فرستادیم ما به‌سوی مادر موسی و در (سورةالکهف) **فوجد اعبداً و من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً**. پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را که دادیم او را بخششی از نزد خودمان و یاد دادیم او را علمی از نزد خودمان و در (سورةالحجره) **ما نتنزل الملائکة الّا باالحق** نمی‌فرستیم ما فرشتگان را مگر به‌حق و هکذا از این قبیل آیات بیشمار.

در تورات هم به‌حدی آمده که نتوان به‌شمار آورد. من جمله در تورات، سفر پیدایش باب اول آمده است.

(خدا گفت آدم را به‌صورت خودمان و موافق شبیه خودمان بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و برتمام زمین و همهٔ حشراتی که برزمین می‌خزند حکومت نماید) و هکذا.

اکنون با این توضیحات، غرض از اینکه خداوند یکتا در سایر کتب اطلاق لفظ جمع به‌خود می‌نماید چیست؟ جز ذات احدیت او کس نداند.

ولی آنچه از اوستا معین و مبرهن است مقصود از ذات واحد و مجمع امشاسپندان یا مقرب‌ترین فرشتگان باشد. و قسمتی دیگر از فرشتگان را که در تحت امشاسپندان واقعند در اوستا ایزد و جمع آن را ایزدان آورده که مخفف آن را یزدان استعمال کنند.

اصلاً معنی ایزد *یزشنی سزا* یعنی سزاوار ستایش و نیایش است و در صورتی که اهورامزدا به‌مقام سلطان علی‌الاطلاق و امشاسپندان به‌منزلهٔ وزراء و امنا روحانی بارگاه الهی تعبیر شده‌اند، ایزدان را هم به‌رتبهٔ حکام روحانی شناخته‌اند. چه که سلطان و وزراء پیوسته برمقام منیع خود اقامت دارند و حرکت و اجرای اوامر صادره به‌توسط حکام می‌شود و این است که ایزدان هم به‌منزلهٔ حکام و اجراکنندگان احکام در بین خالق و مخلوق می‌باشند و اینها هم در رتبه فرق دارند. به‌نحوی که یک قسم از این ایزدان سروش است که به‌عربی جبرئیل گویند به‌مصداق (سورهٔ بقره)

قل من کان عدو الجبرئیل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقاً لما بین یدیه و هدی و بشری للمومنین. یعنی بگو کیست که باشد دشمن سروش پس به‌درستی که او فرود آورد آن را بردل او به‌اجازه خدا تصدیق کننده به‌آنچه میان دست‌های اوست و راهنما و مژده دهنده است و مر ایمان‌داران را. در اوستا مطابق آن می‌آید: (سروش یشت‌ها دوخت) **سروشم اشیم هورودم وره تراجنم فرادد گئیتم اشه ونم اشهه رتیم یزمیده ـ یودینودسو دینیا اهمائه دینام ویسه ید اهور و مزدا اشه وه ـ** یعنی سروش پاک خوبروی فیروزمند فراخی‌بخش جهان که پاک و سردار

پاکی است. او را ستایش می‌کنیم زیرا او به‌مخلوق آموزندهٔ دین است و آن دین را خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا به‌او نموده است و قسم دیگر روشن است که ترازودار عدالت باشد. به‌مفاد (سوره بقره) **من کان عدو الله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عـدو للکـافرین.** یعنی کسی که باشد دشمن خدا و فرشتگان و پیمبران و سروش و رشن پس بدرستی که خدا دشمن کافران است. میکال عبارت از همان رشن است که در اوستا آن را رشن راست سروده است. (درگاه اشهن) **رشنیم رزشتم یزمیده.** یعنی رشن راست را ستایش می‌کنیم و هکذا هر فرشته دارای مقامی و درجه و مرتبه‌ای است و در صفات فرشتگان از مقام اعلی تا فرودتر. به‌علاوهٔ اینکه در اوستا مملو است در سایر کتب مقدس هم دلایل بی‌شمار آورده، بعضی آیات منجمله قرآن برای توضیح واضحات و شهادت مقصود بیان می‌شود: **لیس البـران تـولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولکن البر من آمن بـالله و الیوم الأخـر و الملائکته و الکتاب ولنبیین...** (سوره بقره) یعنی نیکی این نیست که بگردانید روی‌هایتان را به‌جانب مشرق و مغرب. ولی نیکی آن کسی راست کـه ایـمان بـیاورد بـه‌خدا و روز آخـر و فـرشتگان و کـتاب و پیغمبران. (ایضاً در سوره بقره) می‌فرماید: **والمؤمنون کل آمن بـالله و ملائکته و کتبه و رسله لانفرق بین احد من رسله** و ایمان آوردگان تـماماً ایـمان دارنـد بـه‌خدا و فـرشتگان و کـتابها و پـیغمبران او جـدایـی نمی‌گذاریم در میان هیچ یک از پیغمبران و در (سوره نسا) می‌فرماید: **و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم آلاخر فقد ضل ضلالا بعیداً.** و کسی که کفر ورزید به‌خدا و فرشتگان و پیغمبران او و روز آخر پس به‌راستی گمراه شد درگمراهی دور و در آیه وافیهٔ (سورهٔ بقره) آمده: **اذ قـال ربک للـملائکة انـی جـاعل فـی‌الارض خـلیفته.** یـعنی چـون گـفت

پروردگارت به‌فرشتگان که به‌درستی من قرار دهنده‌ام در زمین خلیفه.
می‌توان این آیهٔ مقدس را در باب امشاسپندان تعبیر کرد. چه که همواره هر وجودی در هر آستانی مقرب‌تر واقع است طرف خطاب واقع می‌شود باری در قرآن به‌حدی آیات مقدسه در باب فرشتگان آمده که نتوان به‌این مختصر رساله گنجانید.

در انجیل و تورات هم در وصف فرشتگان فزون آمده، من جمله در (انجیل متی باب سوم) آمده است: در ساعت ابلیس او (یعنی عیسی) را رها کرد و اینک فرشتگان آمده او را پرستاری کردند.

نیز در انجیل متی باب ۲۲ آمده است ـ در قیامت نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند. بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند ـ و این بیان مشابهت با عقاید زرتشتیان دارد که روح پاک انسان بعد از طی درجات و طبقات عالیه روحانی و خلوصی محض در صف فرشتگان داخل می‌شود و مصداق آن را می‌توان از اشتقاق و ترکیب لفظ فرشته تمیز داد. چه که اصلاً لفظ فرشته مرکب از دو کلمه است (فر) یا (پر) به‌معنی پیش و (شته) مخفف هشته یعنی گذاشته و معنی جمله آن این است:

جلو پایش گذاشته، یعنی از مقامی عقب و پست قدم جلو گذاشته و به‌درجات عالیه رسیده است.

خلاصه از مطلب خارج نشویم ـ بعد از ایزدان مقامی دیگر که در عقیده‌ی زرتشتیان مطابق کتب اوستا باور دارند فره‌وهر یا فروشی است که غالباً در اوستا فره‌وشی می‌آید.

اصلاً این کلمه مرکب از دو بخش است (فر) یا (پر) به‌معنی پیش و (وش) به‌معنی افزاینده و پاس کننده و فره‌وهر هم همین معنی دارد و عقیده این است که قبل از ایجاد هر پیکره جرغه از مقام اعلی به‌قصد

وجود پیکره خارج و در طبقات عالیه در جولان است تا آن پیکرهٔ مقصود به‌صورت قالب آن مخلوق جلوه‌ی ظهور یافته ترکیب و تولید شود. پس از تولد آن قالب که فی‌المقصود کالبد انسانی باشد آن کالبد حاوی جسم و جان و روح و فره‌وهر یا فره‌وشی خواهد بود. ترکیب جسم معین است که از چه و مخصوص ظرفیت یا پوستی برای جوهر و مغز لطیفی است و جان هم معلوم می‌باشد. غرض از هوا و بادی است که به‌نام نفس در آن کالبد آمد و شد می‌نماید.

پس آن جوهر و مغز لطیف که این همه تدارکات برای آن دیده شده چه خواهد بود؟

مسلماً روح که به‌معنی جوهر است و آن قوهٔ عامله در جسم و جان می‌باشد و قوای دیگر که برای رستگاری و وسعت روح در آن پیکره گنجانیده شود در اوستا چنان آمده است.

۱) خرت یعنی خرد و عقل.

۲) چیست به‌معنی علم و دانش.

۳) اوشی به‌معنی شعور و هوش.

۴) منه به‌معنی ضمیر و وجدان که مصدر و منبع اندیشه است.

۵) وچه یاگوشن به‌معنی گفتار.

۶) شیوتهن یا کنشن به‌معنی کزدار و عمل.

۷) وسوکام به‌معنی اختیار مراتب خشنودی خدا.

۸) دین به‌معنی دین‌شناسی و معرفت مذهب.

۹) بوده به‌معنی خودشناسی و معرفت نفس.

۱۰) دئینا به‌معنی ملهم دین یا وجدان و چون روح با پیشنهاد این مقامات به‌منزلهٔ انسان و عامل واقعی به‌وجود می‌آید درهر پیکره مسئول و مواُخذ روح می‌باشد و در قانون زرتشتی مسئولیت و عقاب

روح دایمی و ابدی نیست، بلکه پس از گسستن از قید جسم مانند طلایی آمیخته به‌عیاری، همین که به‌بوته گذارده و به‌آتش تافته و از عیار خالص شده باز در صف خالصان و ارواح پاک داخل می‌شود. نهایت فرق آن و ارواح خالص همان زحمت فاصله تافتگی و خالص شدنست و مسلماً هر روحی که فزونتر عیار آلودگی داشته باشد نسبت به‌ازدیاد عیارش بیشتر در بوته خواهد ماند تا خالص و شایسته آمیزش به‌خالصان شود.

چیز دیگری که برای روح در اوقات اقامت در قالب جسمانی و بعد از آن لازم است، روشنایی است که روح بتواند به‌وسیلهٔ آن روشنایی تمیز در خیر و شر بدهد. چنانکه انسان صوری هر قدر قوای ممیزه در او جمع و در عمارتی میان جمعی نشسته است، ولی تا روشنایی نباشد نتواند آن نیروی ممیزه را به‌کار برده حسن و قبح هر نکته را از نکات آن مجمع تمیز دهد، پس چنانکه روشنایی چشم ظاهر بین عبارت از انوار صوری خواهد بود نیز روشنایی روح را فروغ معنوی است که آن روشنایی را فره‌وهر یا فره‌وشی گویند و آن را نور هدایت روح نامند و به‌عبارت دیگر که از اوستا استنباط می‌شود فره‌وشی را حافظ و حامی و همدم روح به‌جاده مستقیم شناسانده و الهاماتی که با ارواح پاک شود به‌واسطهٔ درخشش فره‌وهر یا فره‌وشی می‌باشد.

روح خواه در صفای خلقت ابتدایی‌اش باقی بماند و خواه آلوده شود فره‌وهر به‌حالت پاکی و تابناکی خود باقی خواهد بود. چه که عمل چراغ روشنایی افکندن است و روشنایی هیچگاه آلوده به‌کثافت آنچه عامل در جلو آن به‌عمل می‌آورد نخواهد شد و به‌عبارت دیگر فره‌وهر را تشبیه به‌تخمی کرده‌اند که هرچند درختی یا گیاهی قبل از

نمو جلوه‌ی ظهور ندارد، لکن درخت و گیاه به‌آن بزرگی در بطن آن تخم کوچک گنجانیده است و به‌موقع آن رستنی از بطن تخم می‌روید و همه دم روی به‌نشو و نمو و بالش است. و همچنین فره‌وهر تخم وجود است که قبل از ترکیب پیکره آن تخم وجود دارد و هر قدر نشو و نمو در پیکره حاصل شود از آن تخم خواهد بود. پس وقتی که ما می‌گوییم انسان عبارت از روح انسانی است چه که قوه عامله در اوست و جوهر انسانیت و نور انسانیت و مقام عالی انسانیت مقصود از فره‌وهر است.

محض توضیحات به‌نوع به‌گمان فره‌وهر را از اصل معنی آن شبیه به‌پیکره نموده‌اند که از سر تا سینه مانند پیرمردی سالخورد و دو دست او به‌طرفی روان و دارای دو بال گشاده و در کمر حلقه گرد نصب و در ذیل آن حلقه سه طبقه خطوط گنجانیده و دو رشته در طرف حلقه است به‌این قسم:



شبیه فره‌وهر یا فره‌وشی

و تعبیر هریک از اینها را به‌این گونه کرده‌اند.

۱) فره‌وهر آدمی انسان را مانند پیرمردی سالخورد در کمال معرفت می‌خواهد.

۲) دو دست که به‌طرفی روان است می‌فهماند که انسان از جانب خدا در حال نیکی خلق شده است و با دست پر از اعمال نیک به‌جانب خدا (برین) بازگشت خواهد نمود.

۳) بالهای گشاده علامت این است که انسان پیوسته باید در پرواز به‌طرف علوّ درجات باشد و به‌وسیلهٔ آن پرواز مراتب عالیه را طی کند و اینکه در هر بالی سه طبقه خطوط است نشان این می‌باشد که پرواز انسان به‌مقام اعلی علیین جز به‌وسیلهٔ سه صفات مخصوص که اندیشه و گفتار و کردار نیک است ممکن نیست.

۴) حلقه مقصود از زمانه بی‌پایان است که انسان در وسط آن واقع می‌باشد و باید با آن عالم پرواز زمانهٔ بی‌پایان را در کمال معرفت بپیماید و دو رشتهٔ وصل به‌حلقه نشان اعتدال حرکات انسانی در وسط سپنتا مینو و انگره مینو است.

۵) سه طبقه خطوط زیر حلقه عبارت از سه مقامات انسانی است که منش و گویش و کنشن یعنی اندیشه و گفتار و کردار باشد که اصل و پایه و مرکز و ستون هر وجودیست و آن مقامات فوق را که بر روی این سه پایه نصب است در صورتی انسان می‌تواند دارا شود که دارای هومت و هوخت و هورشت یعنی اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک گردد. چه که هر وجودی عبارت از این سه مقام است و از همین جهت است که زرتشت این سه مقام را بنیاد و پایهٔ دین و خداشناسی و شفیع و شافع واقعی قرار داده، در سر هر مطلب تأکید در حفظ این سه اصل می‌نماید تا هر انسانی از حفظ این سه مقام سراسر مطالب

عالیه را به‌سوی اعلی به‌پیماید ـ در اورمزدیشت وارد است ـ **خشنوتره اهورهه مزداتروئه دیتی انگره مینواش هیتیاورشتام هید وسناپره شوتمم پره‌ستویه هومتوئه بیسچا هوختوئه بیسچا هورشتوئه بیسچا ایبه گیریادیتی ویسپا هومتا چاهوختا چاهو ورشتا چاپتی رچپا دیتی ویسپادشمتاچا دژوختاچا دژورشتاچا** ـ یعنی خشنود گردانم خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا را به‌شکستن و خوار گرداندن انگره مینو (که روح خفیف و خبیث و تیره‌دلی است) به‌وسیلهٔ نیکوکاری کردن به‌نحوی که بایستهٔ نیکوکاران است و فرستادیم نیک‌اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و اختیار کنم و عزیز دارم همه نیک‌اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری را ویهلم، یعنی ترک کنم و خوار دارم بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری را و نسبت به‌استواری مقامات عالیهٔ انسانیت براین سه پایه در کلمهٔ شهادت زرتشتیان می‌آید ـ **آستویه هو متم منو آستویه هوختم و چو آستویه هوورشتم شیوتنم.** یعنی استوارم به‌نیک‌اندیشی و استوارم به‌نیک‌گفتاری و استوارم به‌نیک‌کرداری. (در یزشن‌های ۳۶ فرگرد) وارد است: **نمه خیامهی ایشوادیا مهی توامزدا اهورا ویسپاش تو اهو متااش ویسپاش هوختااش ویسپاش هوورشتااس پیری جسامیده** ـ یعنی ای خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا نماز تو را اداء می‌کنم و پرستش تو می‌کنم تا به‌واسطهٔ تمام اندیشه‌های نیک و جمله گفتارهای نیک و سراسر کردارهای نیک به‌تو برسم ـ و هکذا. در اوستا در هر فقره بیان و نیایش و پرستشی نیست که ذکر این سه اصل بزرگ و متین نشده باشد. خلاصه از جاده مقصود برون نرویم، به‌نحوی که بیان شد، انسان که غرض از روح انسانیت باشد به‌رهنمایی فره‌وهر که روشنایی پیش راه روح است با استواری در آن سه ستون استوار انسانیت می‌تواند در درجات عالیه پرواز کرده در صف فرشتگان و مقام اعلی

که گروثمان باشد داخل شود و در آیین زرتشتی که نماز میت گزارند و در پس اموات رسوم مذهبی بجا آورند و یاوری خواهند، آن همه نسبت به‌فره‌وهر و ارواح پاکان است نه جسم. چنانکه در اوستا وارد است (خورشید نیایش) **نمو زرتشترهه سفه تامهه اشونوفره وشی‌ئه**. یعنی نماز به‌فره‌وهر پاک زرتشت اسفنتمان (ایضاً در خورشید نیایش) **هوم اروانم یزمیده** ـ روان یعنی روح خویش را ستایش می‌کنم ـ **هوام فره وشیم یزمیده** ـ فره‌وهر خود را ستایش می‌کنم ـ **اشونام ونگهیش سیر اسفنتا فره وشیو یزمیده** ـ **فره‌وهر اشوان و هان**. یعنی مقدسین نیک و عظمت دارندگان را ستایش می‌کنم (گاه هاون) **زرتشترهه اشونوفره‌وشیم یزمیده** ـ فره‌وهر پاک زرتشت را می‌ستاییم ـ (آبزور) **اهاتامچه آنگهو شامچه زاتنامچه از اتنامچه اشونام اده جستو فروشیو** ـ فره‌وهران پاکان حال هستی دارندگان و گذشتگان و حال‌زادگان و تا حال نازادگان به‌یاری ما برسند. آن آیه قدرت و مقام فره‌وهر یا فره‌وشی را به‌خوبی مشهود می‌دارد که فره‌وهر گذشتگان و آیندگان هر دو به‌شرحی که گفته شد وجود دارند ـ در آیین زرتشتی احترام جسم تا وقتی است که فره‌وهر و روح در آن است. پس از گسلیدن پیوند حیات صوری آن جسم را نساء[1] دانسته نزدیکی و اتصال به‌آن حتی به‌جایی که جسم دفن یا گذارده است محض امکان بروز امراض مسریه روا نیست و هرگز بعد از مرگ مدد از جسم خواسته نمی‌شود و انتقامی و حیاتی بعد از مرگ در جسم نمی‌دانند چه که تمام قوای در فره‌وهر و از فره‌وهر در روح است و اینکه روح انسانی را بهره‌ای از روح خدای خالق دانند. چنانکه گفتیم انسان عبارت از روح است و روح، روح فره‌وهر خواهد

۱ـ مرده ـ آنچه از مرده‌ای سوا شود آن را نساء گویند ـ در آیین زرتشتی واجب‌الاجتناب است.

بود که در ابتداء بیان شد. این روح در آغاز از عالم اعلی خارج و نزول و در ثانی پس از اجرای تکالیف خود به‌مرجع خویش صعود می‌نماید. والا اگر انسان عبارت از جسم باشد در تورات که می‌آید: خدا گفت آدم را به‌صورت خودمان و موافق شبیه خودمان پدید آوریم، کفر محض خواهد بود. زیرا خدا در صورتی که جسم و شکل و شباهت ندارد چگونه انسان را شبیه خود می‌سازد. پس آن انسان عبارت از روح است و گوهر روح فره‌وهر.

در انجیل متی باب سوم آمده است:

در ساعت آسمان براو گشاده شده و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده به‌جانب وی می‌آید.

در تورات اشعیاء نبی فرموده است: اینک بندهٔ من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است روح خود را در وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امت‌ها اشتهار دهد.

در قرآن مجید آمده است در سورةالحجر: **و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشر من صلصال من حماء مسنون فاذا سوّیته و نفخت فیه من روح فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعین**... و هنگامی که گفت پروردگار تو فرشتگان را، به‌درستی که من آفریننده‌ام آدمی را از گل خشک از گل گندیده، پس چون راست کردم صورت او را دردمیدم در آن از روح خود پس نشستند برای آن سجده‌کنان پس سجده کردند فرشتگان جمله ایشان بالتمامه و نیز در سوره الفجر می‌فرماید: **یا ایتها النّفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة** و در سوره بنی‌اسرائیل نیز آمده است: **ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی**... ایضاً در سورةالحجر و سورة ص آمده: **و نفخت فیه من روحی** ـ و در حدیثی از بحار مجلسی و غیره نقل است که: **ان الله خلق آدم علی صورته.** معانی

جملات بالا این است: ای نفس بازگرد به‌سوی پروردگارت به‌رضا و خشنودی و می‌پرسند از تو در باب روح بگو روح از امر پروردگار منست ـ و دمیدم در آن از روح خودم ـ بدرستی که آفرید خدا، آدم را به‌صورت خود.

و در اینجا هم نفس مقصود از همان عامل و انسانی است که بیان شد و دلایل روح و فره‌وهر به‌خوبی مدلل و از این قبیل آیات و شهادات فراوان است ـ و اینکه آمده **قلب المؤمن بین‌الاصبعین من اصابع الرحمن.** یعنی دل مؤمن در میان دو انگشت از انگشتهای خدای بخشاینده است، نیز عبارت از همان روح می‌باشد ـ زیرا که خداوند را جسمی نیست که دارای انگشتها باشد و غرض از این عنوان توجه خدای متعال به‌جانب انسان است. پس باز آن انسان که موجب توجه خداوند مهربان باشد چیست؟ روح!!...

و درطریقهٔ زرتشتی بعداز مرگ جسم و روح و فره‌وهر را تا وقتی که طبقات بس‌عالیه‌رانپیموده‌ناظربراین‌جهان‌می‌دانندودراوقات‌مخصوص برای ارواح و فره‌وهران رسوم مذهبی بجا می‌آورند و از ارواح و فره‌وهران مدد می‌خواهند. لهذا ای برادران زرتشتی و ای زرتشتیان واقعی به‌مفاد تصدیق حدیث پیغمبر اسلام که فرموده است:

قوموالسّید کم بدأب الاعجام ولو کان العلم فی‌الثریا لنا له رجال من الفارس[1] و در جایی دیگر وارد است **ان الله خیّر من خلقه صنفین من العرب قریشاً و من العجم فارساً**[2] همه گونه تعریف ما زرتشتیان پارسی اصیل

۱ـ یعنی بایستید در برابر سید یعنی آقایتان به‌عادت ایرانیان و اگر بوده باشد علم در ثریا هر آینه می‌رسند به‌آن مردانی از پارسیان.

۲ـ به‌درستی که خداوند برگزید از آفریدگان خود دو گروه را از عرب قریش و از عجم‌ها (غیر عرب) پارسیان را.

به‌عمل آمده است که در علم و نکویی معروف بوده‌ایم و از همین جهت است که آن بزرگوار در سفارش این طایفه فرموده است:

من اکرمهم فقد اکرمنی وله عندالله خیر و من آذاهم فقد اذانی و انا خصمه یوم القیمة و جز اوه نار جهنم برئت منه ذمتی

یعنی هرکس گرامی دارد آنها را پس براستی گرامی داشته است مرا و برای او نزد خدا نیکی است وکسی که بیازارد ایشان را پس براستی آزرده است مرا و من در رستاخیز دشمن اویم و جزای او آتش دوزخ است و از او ذمه من مبری است.

در تمام عقاید مذهبی خود به‌هر ذره از ذرات آن پی بریم عالم شامل علم و معرفت روحانی و جسمانی است که آنچه سروده بعدیان نیز برآن تصدیق کرده‌اند و لی به‌مفاد:

صوفی نشوی به‌خرقه پشمینه
نی پیر شوی به‌صحبت دیرینه
صوفی باید که قلب صافی دارد
انصاف بده صوفی و در دل کینه

در صورتی که تمام مقامات صوری و معنوی مذهبی ما همه مُدِلّ به‌جاده حقیقت‌جویی و حقیقت‌شناسی و حقیقت‌بینی و حقیقت‌گویی است، به‌مدلول: **آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری.**

مذهب ما رهنمای بعین انسانیت و زیست در حفظ مقامات صحیح صوری و معنوی و ارتقاء به‌مدارج کمال است، پس چرا نباید کاملاً دارای آن صفات ستوده باشیم.

پس خواهید گفت که محض ضعف و لطمات گوناگون گذشته است که از جاده معرفت علم مذهبی خود دور مانده‌ایم.

پس چه قدر لازم است متفق‌البیان ادای دعایی که در اوستا برای

رهبر دادگر به‌عمل آمده است به‌عمل آوریم تا از فر بخت و نیروی رهبر عدالت‌گستر بیش از پیش آسایش عموم خاصه ما مستحقین آسایش میسور و علم و معرفت در میان ما روی به‌وفور نهاده مانند نیاکان خود در خدمت به‌رهبران کامکار زمان و صاحبان امر و نوع داد امانت و دیانت و پیروی مذهب مزدیسنی را بدهیم و هریک

پیش از آن کاین جان عذرآور فروماند ز نطق

پیش از آن کاین چشم عبرت‌بین فروماند ز کار

سود وجود انسانیت و خداشناسی خود را به‌معرض شهود آوریم.

«دلت باد زنده به‌فرهنگ و هوش
به‌بَـد در جهان تا تـوانی مکـوش
هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ
ستمکاره ای خوانمش بی‌فروغ»

فردوسی

فرگرد دهم

اهریمن و دیو و انگره‌مینو و سپنتامینو

به‌نحوی که مختصراً بیان شد بنابر کتب مذهبی زرتشتیان در وحدت و حقیقت‌شناسی زرتشتیان هیچ جای چون و چرا نیست. ولی افسوس که از زمان اضمحلال این قوم نظر به‌مستور ماندن حقایق مذهب زرتشتی و ضعف و بی‌علمی زرتشتیان و بهانه‌جویی، قاهرین برای انهدام و استیصال ریشه حقایق این قوم بزرگ هر روز درصدد یک تهمت و خرابی نسبت به‌آیین پاک زرتشتیان برآمدند. من جمله یکی از تهمت‌هایی که جعل کردند با وصف آن همه دلائل یکتاشناسی نسبت دادند که زرتشتیان معتقد به‌دو خدا هستند. یکی یزدان خدای نیکی و دیگری اهریمن خدای بدی و حال آنکه نه آن بیچاره تهمت‌زنندگان دانسته‌اند که چه می‌گویند و نه شنوندگان علم و توانایی جوابی برایشان باقی مانده بود. اولاً چنانکه بیان شد و تمام کتب مذهبی‌مان شاهد آن است کلمهٔ واحده‌ای که در همه جای اوستا برای ذات احدیت استعمال شده (اهورا) است که معنی و شرح و گزارش آن با کلمهٔ مزدا در صفحات گذشته بیان شد و لفظ (اهورامزدا)

یا چنانکه امروزه می‌گویند (**اورمزد یا هورمزد**) به‌هیچوجه ربط و شباهتی به‌کلمهٔ یزدان ندارد. یزدان مخفف ایزدان است که مفرد آن ایزد می‌باشد، یعنی فرشتهٔ یزشتی سزاکه شرح این موارد در فرگرد فرشتگان گفته خواهد شد و ثانیاً کلمهٔ اهریمن مرکب از سه لفظ است (آ) کلمهٔ نفی است به‌معنی نه و بی و بدون و (هری) به‌معنی روشنایی و (من) به‌معنی ضمیر. یعنی ضمیر بی‌روشنایی و این کلمه را در زمان نگارش پازند[1] که عصر ساسانیان باشد برای مقام شیطنت و تیره‌دلی ترکیب کرده‌اند و ابداً درکتبی که قبل از انشاء و انتشار زبان پهلوی و زمان ساسانیان نوشته شده یافت نمی‌شود. در زمان ساسانیان هم که در پازند کلمهٔ اهریمن نوشته‌اند از معنی آن به‌خوبی دریافت می‌شود که نه برای وجودی خارق عادت و خارج از این مخلوق بوده، بلکه هر فردی که تیره دل و ستمکار و دور از صفات و خصایل نیک بوده وی دارای آن صفات اهریمنی می‌شده، در بعضی نوشته‌های پهلوی نیز می‌آید (اهریمنان) که جمع اهریمن باشد. چنانکه در قرآن هم وارد است (**و اذا خلوا الی شیاطینهم**). یعنی و هر اوقات که خلوت کردند با شیطانهایشان، یعنی تیره ضمیران و خدانشناسان. پس اهریمن یک وجود نبوده که در مقام خود نسبت وحدت بیابد و او را غیر از مخلوق بدکار تیره‌دل ندانسته‌اند و دیو را که از تخمه و نژاد اهریمن دانند بی‌مناسبت نیست. زیرا معنی دیو اگرچه اصلاً کلمهٔ (دیوه) یکی از کلمات باستانی اریانی و به‌معنی روشنایی آسمان بوده چنان که هنوز اکثر اقوامی که رشتهٔ نژادشان به‌آریانی می‌کشد مانند یونانیها که خدا را (دیوس Dios) و (زیوس Zios) و رومانیها (دیوس) و آلمانیها به‌تغییر

۱ـ یعنی پهلوی سره و شرح و ترجمه

لهجه (تیوس) و فرانسویان (دیو) لیثینان[1] (دیـواس) و هـنود مـطلق خدایانشان را (دیو) و خدای بـزرگ (مـهادیو) مـی‌نامند. ولی چـون زرتشت دید آن کلمه که اصلاً کلمه خیلی قدیم اریانی بوده و نخست بـرای خـدای واحـد کـه آن را روشـنایی آسـمان است اسـتعمال می‌کرده‌اند به‌مرور ایام خدایانی متعدد برای خود جعل نموده و همهٔ آنها را دیو می‌نامند. جداً در آن کلمه تصرّف کرده و به کلّی معنی آن را وارونه نمود و فرمود: دیوه **Daiva** به‌معنی تـیرگی است و ابـداً ایـن صفت سزاوار خدای یکتا که فروغ حقیقی است نمی‌باشد و در اوستا هم هرکجا آن کلمه وارد است به‌منزلهٔ تیرگی می‌باشد و کلمهٔ اهورا را برای خدای واحد قرار داد. چنانکه در کلمهٔ شهادت زرتشتیان گواهی هردو این کلمات مـی‌آید: **فره ورانه مزدیسنو زرتشترش ویدیو و اهـوره دکیشو**. اصلاً به‌لفظ اوستا **تکیشو** به‌معنی کیش آمده است. یعنی اقرار دارم و استوارم به کیش دانای بی‌همتا براستی که آوردهٔ زرتشت و از دیو یعنی ظـلمت‌پرستی جـدا و آیـین خـدای هـستی‌بخش‌شناسی است. پس اینکه دیو را از تخمه و نژاد اهریمن مـی‌دانـند بـی‌مأخذ نیست. زیرا بدیهی است ضمیری که بی‌فروغ شـود، تـولید ظـلمت می‌نماید و ظلمت نژاد بی‌فروغی است و دیوانی که در روی زمـین برشمرده‌اند عبارت از تیره‌ضمیران و تیره‌دلانی هـستند کـه در آنـها فروغ خداشناسی نبوده جفا و ظلم و مردم آزاری را پیشه کـرده‌انـد. چنانکه به‌موجب تواریخ ایرانی اکثر اوقـات ایـرانـیان بـا دیـوان رزم می‌جستند و کمر به‌تباهی دیوان می‌بستند. یعنی چون ایرانیان آیین خداپـرستی و روشـن ضـمیری داشـتند هـمواره بـدخواه و دشـمن

۱ـ اهل یکی از ولایات آسیای صغیر.

تیره‌دلان ستمکار بودند و حکیم فردوسی شاهد این حال را می‌آورد:

تو مر دیو را مردم بد شناس

و لفظی دیگر که در اوستا برای تیره‌دلان آمده دروند است که این هم مخصوص تیره‌دلان و بجای کلمهٔ کافر که در عربی استعمال می‌کنند و به‌معنی پوشنده است بکار می‌رفته چه که اصل کفر به‌معنی پوشش است. چنانکه در قرآن آمده: **یکفر عنکم من سیآتکم** یعنی می‌پوشد بر بدی‌های شما. در عربی کافر آن معنی دارد و در اوستا دروند به‌معنی تیره دل و مسلم است کسی که ظلمت او را فراگرفت از فروغ بی‌بهره مانده، ظلمت او پوشنده فروغ می‌شود. باری از مطلب خارج نشویم. اصلاً کلمهٔ اهریمن در تعلیمات و بیانات زرتشت نیست تا چه رسد به‌اینکه او را نیروی مقابل قادر واحد قرارداده باشد. لفظی که در اوستا به‌جای اهریمن می‌آید انگره مینو می‌باشد که مرکب از لفظ انگ است به‌معنی بهم فشردن و خلل رسانیدن و کاستن که در زبان سانسکریت انه Anh و به‌زبان لاتین انگر Angere و به‌زبان انگلیسی انگری Angry می‌گویند که به‌معنی به‌هم فشرده و خشم آلوده باشد، آمده و مینو به‌معنی من است. یعنی ضمیر و روح و معنی جامع آن روح کاهش و اخلال و آن کلمه را هم زرتشت در مقابل خدا نیاورده، بلکه آن کلمه را در مقابل لفظ سپنتامینو استعمال نموده که این لفظ نیز مرکب از دو کلمه است. سپن به‌معنی افزایش وگشایش و پاک و مینو به‌معنی روح و ضمیر، یعنی روح افزایش و گشایش و مقدس و جسمانی بوده نیز شامل حکمتهای آفرینش و خلقت کاینات و جهات و مواد آن بوده، در ضمنِ حکمتهای آفرینش، زرتشت چنین فرماید:

خلقت بر چند قسم است یکی خلقت کل که منحصر به‌خالق یکتا است و خلقت خالق یکتا پیوسته نیک است. هیچ بدی از آفرینشهای

آفریدگار حقیقی نیست و خلقت ثانوی را موادی است که در هر وجودی صورت یافته و آنچه بعد از خلقت نخستین که خلقت کلّ باشد به‌وجود آید از آن مواد صورت ظهور و خلقت یافته است و انسان را دو خلقت به‌اختیار خود اوست. یکی خلقت معنوی و دیگری خلقت صوری که آن خلقت صوری نیز از نتیجه خلقتهای معنوی است. چنانکه ضمیر اصلاً از خلقت خالق کل است. ولی خود نیز در مقام خویش توان خالقیت دارد که اندیشه باشد و اندیشه خالق گفتار می‌شود و گفتار خالق کردار و مانند آن و منبع و مصدر تمامی خلقت‌هایی که به‌دست قدرت خود انسان است، منوط و موکول و منحصر به‌ضمیر می‌باشد.

زیرا نخستین خلقت هر گفتار و کرداری اندیشه است و اندیشه از منبع ضمیر صادر می‌شود و این صدور را خلقت معنوی دانسته و خلقت دیگر را که صادر از جسم است خلقت صوری ضمیر می‌باشد و شبیه به‌چشمه‌ای است که کار آن جریان آب زلال است. پس آن آب چه شود که به‌مجرد جریان، گاهی تیره و گاهی روشن پدیدار گردد. البته یک مادهٔ دیگر باید چسبیده به‌ضمیر باشد که باعث تلوّن شود و به‌عبارت دیگر انسان گاهی دارای هومت یعنی اندیشه نیک است و وقتی دارای دشمت یعنی اندیشهٔ بد و در صورتی که ضمیر مخصوص صدور اندیشه نیک از مصدر خلقت حقیقی که آفرینندهٔ نیکی است وجود یافته، اینکه آلوده به‌اندیشهٔ بد می‌شود و باید علتی داشته باشد و مادهٔ دیگر در کار باشد که موجد آن آلایش می‌گردد، آن ماده که تولید نیکی می‌نماید در اوستا سپنتامینو و مادهٔ دیگر را آنگره مینو نامیده است که آن نخستین ماده روحانیت و دومین ماده جسمانیت باشد و در صفات این دو ماده متضاد در اوستا چنین

می‌آید که آفریدگار واحد و واجب‌الوجود یکتا برای ترکیب و ترتیب مدار عالم و اوضاع کائنات به‌مصداق **جاعل الظلمات والنور** دو مواد اصلی محض تشکیل و تنظیم هر شیئی از اشیاء و هر فردی از افراد موجودات خلق فرمود و تمامی موجودات از داشتن آن دو مواد در خود ناگزیرند و بدون آن دو مواد هیچ شیئی صورت وجود نخواهد یافت. و آن دو مواد نامزد به‌سپنتامینو و انگره مینو می‌باشد که از نخستین تولید و خلقت متعلقات روحانی می‌شود و از ثانوی تولید مواد جسمانی سپنتامینو و غلبه آن باعث سعادت و پیوسته نیک است و هرقدر بر فیروزی و غلبه آن افزایشی حاصل شود بر سعادت و وسعت مراتب عالیه روحانی خواهد افزود و انگره مینو تا در عین اعتدال است مذموم نیست.

ولی اگر از عین اعتدال تجاوز نماید هر قدر افزونی یابد قوای روحانی کاسته و باعث نکبت و هلاکت خواهد شد و همی فرماید که پیوسته سپنتامینو و انگره مینو در جدال و زد و خورداند و انگره مینو همواره خلقتهای *اشو* را زبون دارد و آفرینشهای اشویی را به‌هم می‌زند. ولی عاقبت غلبه با سپنتامینو خواهد بود و مخلوق انگره مینو ذلیل و هلاک و خود انگره مینو مغلوب و مقهور و تباه گردیده مردگان احیا و بدون مداخله انگره مینو در جهان آزادانه زیست و در تحت سلطنت لایزال سپنتامینو مسرورانه زندگی خواهند نمود و توضیح آن چنین است که همواره روح با جسم مقابله دارد، چه که روح به‌طرف اشویی و هومت و هوخت و هوورشت یعنی نیک‌اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری که پایهٔ رستگاری و آزادی حقیقی و ارتقاء به‌مدارج عالیه و علو مراتب است رهنمایی می‌نماید و جسم که عبارت از نفس *امّاره* باشد به‌سوی دشمت و دژوخت و دژورشت که

بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری است می‌کشاند و مسلماً این کشمکش نظیر زد و خورد و جدال می‌باشد که همیشه روح با جسم دارد که مجادله با نفس باشد و تا زمانی که روح در جسم باقی است این کشمکش و جدال مداومت می‌نماید. نهایت قوّت با یکی و ضعف با دیگری است و چون روح از قالب جسم جدا شود. قوای جسم که مخلوق او محسوب می‌شوند با خود جسم نابود و تباه می‌گردند و روح آزادانه در محل آزادی خود مدارج عالیه را می‌پیماید و روحی که هنگام بودن در جسم ضعفی حاصل کرده و آلوده شده به‌محل مکافات که مشابه بوتهٔ زرگری است رفته پس از تافته شدن به‌اندازهٔ جرم آن برآتش تصفیه و خالص گردیده در صف خالصان داخل می‌شود.

زرتشت در حکمتهای خلقت چنانکه فرموده است: مخلوق از داشتن این دو مواد که ماده روحانی و جسمانی باشد ناگزیرند. و نیز فرموده است که انسان در ابتدای خلقت نسبت به‌آن هردو مواد در عین اعتدال آفریده می‌شود. جسم پاک و متبری از آلایش و روح در قالب پاک معنی مقام انسانیت را به‌ظهور می‌رساند و پس از آن خلقت معتدل تجاوزات و غلبهٔ هریک از آن دو مواد موکول به‌اختیار خود انسان است که بر توان و غلبه یکی بیفزاید و از دیگری بکاهد و این افزایش و کاهش را به‌رهنمونی دو خرد قرار داده است که یکی (آسنیده خرد Asnida - Kherad) باشد. یعنی خرد جبلی و به‌عبارت دیگر خردی که به‌همراه خلقت معتدل در آن وجود گنجانیده شده است و دیگری موسوم به‌گوشوسرود خرد Gushusrud - Kherad یعنی عقل اکتسابی و تحصیلی که عبارت از تجربیات و علم عملیات باشد و این دو خرد را ممیز آن دو مواد قرار داده است تا به‌راهنمایی

آن دو قوای ممیزه پیوسته انگره مینو در عین اعتدال بماند و بر وسعت و قدرت سپنتامینو بیفزاید و از همین جهت است که امر فرموده است هر مرد زرتشتی که نیروی جلوگیری حظوظ شهوانی نداشته باشد از سن پانزده و هر دختر زرتشتی که نتواند از نفس امّاره جلوگیری نماید از سن چهارده برای خود جفتی اختیار کنند تا انگره‌مینو یعنی توان جسمانی که یک رشتهٔ آن شهوت است و هرجسم و جانی ناگزیز از شمول آن می‌باشد در هنگام غلبه به‌طریق صحیح دفع و جلوگیری شده از حد اعتدال تجاوز ننماید، چه که در عین غلبه جوانی جفتی برطبقِ قانون صحیح انسانیت اختیار کردن عنانی است برسر توسن سرکش شهوانی زدن تا از سرکشی جلوگیری نماید و برای خوردن و آشامیدن هرچیز عین اعتدال را قرار داده و از آنچه بر قوای شهوانی می‌افزاید منع کرده است و آن سدره و کشتی که هرشخص زرتشتی به‌همراه دارد نمونهٔ زرهٔ جنگ است که دارندگان سدره و کشتی باید به‌نیروی آلات آن جنگ که اشویی و هومت و هوخت و هوورشت و راستی و صلح و صفا و تمام صفات لازمه سدره و کشتی‌داران است بر انگره‌مینو که منشاء و مولد دشمت و دژوخت و دژورشت و نااشویی و ناراستی و ناپاکی است مظفر و پیروز شده غالب آید و از این میدان جنگ سرافراز و مسرور و خرسند و خشنود به‌جانب سردار کلِّ خود که آفریدگار و هستی‌بخش و رهنمای حقیقی هر فردی از افراد به‌ظفر و غلبه بریدی است بازگشت نماید و اینکه اعتقاد زرتشتیان به‌موجب شهادت اوستا این است که تمامی پیدایشهای نیک از خالق یکتا است چون برخی برآنند که اگر تمامی موجودات را از خالق دانیم و باور داریم خالق یکی است و کلّ کائنات و موجودات به‌امر او صورت وجود یافته است پس بدی را

چگونه از موجودات او ندانیم. مطابق بیانات حکمت‌آمیز اوستا

۱) چنانکه تصریح شده پس از خلقت کلّ، سایر خلقتها از مواد (آن خلق) می‌شود. یعنی بعد از آنکه برای پیدایش هر چیز موادی تکوین یافت خود آن مواد در خلقت ثانوی آنچه از آنها به‌وجود آید مخلوق مواد محسوب می‌شود و به‌عبارت آخری چون ما بگوییم انسان مخلوق خالق حقیقی است غرض از وجودی است که مادهٔ خلقت خیال و قول و فعل و غیره است. پس در ابتدای آفرینش خالق یکتا آن انسان را مبری و پاک آفریده، سپس آنچه از آن انسان به‌وجود آید از انسان، خلقت و ظهور یافته و مربوطه به‌خلقت نخستین نیست

۲) یکی از شرایط عمدهٔ انسانیت سلامتی اوست و سلامتی عبارت از موافق بودن حیات انسان با اساس طبیعت است و آنچه باعث عدم سلامتی انسان شود، محض مغایرت و انحراف از جاده طبیعت می‌باشد. مثلاً ما آتش را مخلوق پاک و پیدایش سودمند خالق حقیقی می‌دانیم و آن همه تعریف برای آن برشمردیم و انسان هم یکی از مخلوقات خدای عزیز واحد است که با شمول صفات انسانیت اشرف مخلوق نامیده می‌شود. همان خالق واحد در هر انسانی لوازم و اسباب تکمیل انسانیت را مضمر و موجود نموده و قوا و آلات تمیزکه عبارت از چشم وگوش و عقل و هوش و شعور باشد قرار داده است تا به‌ممیزی آن اسباب هریک از مقامات طبیعت را به‌جای خود حفظ نماید. پس در صورتی که انسان تعقل نمود و درک کرد که آتش با همهٔ فوایدش اگر به‌جای نامناسب نهاده شود تمام سودش به‌زیان مبدل خواهد شد. و هرگاه بعد از آن آتش را لمس نمود و اندام خود را سوزاند، این درد و سوزش و وقوع حادثهٔ ناگوار را ازکه باید دانست؟ از خالق؟ استغفرالله. از خلقت اول؟ نعوذبالله. از آتش؟

حاشا!. از جسم؟ ابداً. پس؛ از چه؟ البته از وقوع منقصتی در قـوای ممیزه که از اعتدال طبیعت خارج شد و همچنین به‌فلان دوا یا شربت یا غذا، همه برای اوقات معین خورد و خوراک تحصیل شده است. هرگاه هریک از اینهاکه با یکدیگر مناسبت ندارند با هم یا بی‌موقع و یا زیاده از اندازه صرف شود و مورث صدمه تا به‌هلاکت گردد گناه آن را از کی خواهید دانست؟ مسلماً از رفتار بـرخلاف طـبیعت و عـدم موافقت آلات حفظ سلامتی طبیعت. یعنی جمله موجوداتی کـه از جانب خلاّق کلّ صورت وجود یافته است، تماماً بـه‌جای خـود در عین اعتدال و خوبی خلق شده و با وجود خـوبی و اعـتدال آنـچه به‌محل مناسب خود بکار بـرده نشـود، هـمان نـامناسبتی خـوبی را به‌بدی و صحت را به‌بیماری و درستی را به‌شکستگی مبدل خواهد نمود.

در رهگـــذر بـلا نشـینی گوئی که رضای حق چنین است

این عدم اعتدال و ناموافقتی و بی‌مناسبتی را توانِ انگره مینویی دانند و همین توانایی سپنتامینو و انگره‌مینو است که حکما و عرفا یکی را روح انسان و دیگری را روح حیوانی یا یکی را مقام فرشتگی و دیگری را به‌منزلهٔ دیوی یا یکی را آلت نور و دیگری را آلت ظلمت و یا یکی را روح شریف و لطیف و دیگری را روح نحیف و خفیف تعبیرکرده‌اند و گفته‌اند: بگذار حظ بهایم کز ملایک بگذری. در قرآن آمده است: **ما اصابک من حسنته فمن‌الله و ما اصابک من سئیته فمن نفسک**. یعنی آنچه رسید تو را از خوبی پس از خداست و آنچه رسید تو را از بدی پس از نفس خودتست ـ نیز دراوستا سپنتامینویی را از صفات و هومنی یعنی نیک ضمیری‌که منسوب به‌امشاسپند وهومن یا وهمن می‌باشد نموده و مقام انگره مینویی را رتبه اکومنی یعنی بدضمیری دانسته است.

اینک مختصری از بیانات اوستا که ذکر مقامات انگره مینو و دیو و دروند و درج را که از معنی هریک به‌خوبی استنباط می‌گردد فقط غرض از مقامات و رتبهٔ نفسانی و حرکات بی‌اعتدالانه و مخالف طبیعت بوده و هست و فقط محض توضیحات بیان می‌شود.

۱) (اوستای کشتی) **خشنوتره اهورهه مزداتروئه دیتی انگره مینواش هیتیا ورشتام هیدوسنافره شوتمم ستو می‌اشم** خشنود گردانم اهورامزدا را بشکستن و خوار کردن انگره مینو که روح خفیف و تیره دلی و تیره روانی باشد به‌وسیلهٔ نیکوکاری کردن به‌نحوی که بایستهٔ نیکوکاران است و ستایم اشویی را.

در این فقره معین شد که انگره مینو ابداً نیروی خارجی نیست. بلکه نیروی ضعیف شهوانی و جسمانی است که به‌یک اقدام در عمل نیک و صفت اشویی و پاکی آن مغلوب و مضمحل است.

۲) (اردی‌بهشت یشت) **جنیته ویسفی شوانگرو مینواش اهمایه یاتوام فیره کنامچه ایریه منم مانتره نام.** اریا من که اعظم مانتره‌ها است. یعنی کلام مؤثرترین اعظم الهی شکنندهٔ تمام جادوان و متعلقات انگره مینو است و متعلقات انگره مینو را در همان یشت چنین متذکر می‌شود.

یسکه افه دوه رته ـ ای دردها نابود شوید ـ **مهر که افه دوه‌رته** ـ ای مرگها (ی بی‌موقع) نیست گردید ـ **دیوه افه دوه رته** ـ ای دیوها نابود شوید ـ **پتیاره افه دوه رته** ـ ای مخالفین نیست گردید ـ **اشموغه انه شوه افه دوه رته** ـ ای اشموغان ناپاک (یعنی تغییردهندگان راه دین = منافقان) نابود شوید ـ **مشیو ساسته افه دوه رته** ـ ای مردم‌آزاران نیست شوید ـ **اژه چتره افه دوه رته** ـ ای اژدهانژادان نابود گردید ـ **وهر کوچتره افه دوه رته** ـ ای گرگ‌نژادان نیست شوید ـ **یزنگر وچتره افه دوه رته** ـ ای تخمهٔ مردان بد نابود گردید ـ **ترومته افه دوه رته** ـ ای فرمان‌نابرداران

نیست شوید ـ **فیر دمته افه دوه رته** ـ ای متکبران نابود گردید ـ **تفنو افه دوه رته** ـ ای تند خویان نیست شوید ـ **سپزگه افه دوه رته** ـ ای غیبت‌کنندگان نابود گردید ـ **انا خشته افه دوه رته** ـ ای اهل خصومت نیست شوید ـ **دژدو اتره افه دوه رته** ـ ای بد چشمان نابود گردید ـ **دره گوواخش دروجشته افه دوه رته** ـ ای دروغگوترین دروغگویان نیست شوید ـ **جهه یاتومیته افه دوه رته** ـ ای زنان جادوگر نابود گردید ـ **جهه که خره دینه افه دوه رته** ـ ای زنان بدکردار بدخره (یعنی تیره‌روان) نیست شوید و هکذا. در این تسلسل بیانات به‌علاوهٔ آنکه معین شد انگره مینو عبارت از چیست؟ نیز از آنچه مقام انسانیت باید از آن منزه باشد پیشنهاد نوع بشر نموده است.

۳) **(اورمزد یشت) کداشه وه مزده وندرونتم اشه وند درجم ـ اشه ونادرونتم.** آیا ای دانای بی‌همتا نیک مرد اشو، دروند را نیست خواهد کرد؟ نیکمرد اشو، درج یعنی دروغگویان پیمان‌شکننده و فریبنده و زیان رساننده را نیست خواهد کرد. نیکمرد اشود، روند را نابود خواهد ساخت؟

ایتددم ویسفنام مزشتم دزدیائه اهیمچه رتیمچه یم اهورم مزدام سنه تائه انگره مینی‌اش دوره توسنه تائه ویسفنام دیوه نام‌وره نیه نامچه دروه تام.

این کلامها که از ابتدا الی انتها گفته شد برای عظمت اهورامزدا در شکستن انگره مینوی دروند و شکستن تمام دیوان و بدکاران کینه‌ورز است. در این فقره هم مدلل و مبرهن ساخت که انگره مینو و دیو و دروند و درج همه عبارت از بدکاران‌اند که هرکس به‌صفت اشویی متّصف و به‌کلمات خدایی که تمام رهبری به‌نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری و پاکی و راستی است متذکر شود، برهمه بدیها و بدکاران غلبه خواهد نمود.

۴) (سروش باج) **نسه دیوودرخش نسه دیووچتره نسه دیووفره کرشته نسه دیووفره دائته افه درخش نسه افه درخش دواره افه درخش وی نسه ـ افاخدره افانسیهه مامرن چنیش گیتا استه ویتیش اشهه** ـ نیست شو ای درج. نیست شو ای تخم دیو. نیست شو ای کاشتهٔ دیو. نیست شو ای سالک راه دیوی. نیست شو ای درج. باز نیست شو و به‌سوی اواختر (یعنی شمال). نابود شو تا جهان صوری اشویی محل ضرر واقع نشود. از این عبارت مفهوم و روشن است که مردمان نااشو و ناپاک و سالک راه دیوی. یعنی روندهٔ به‌طریقهٔ ظلمت و تیره‌دلی و درج (یعنی دروغگو و پیمان‌شکننده و فریبنده و زیان رساننده) را مخاطب است.

۵) (هفتن یشت) **یا توزی زره تشتره وندیو و مشیو کویه نمانهه باده سفتمه زره تشتره ویسفه درخش جانا اته ویسته درخش ناشا اته یته هونو اته ایشام و چام** ـ ای زرتشت به‌راستی مردم، دیو و جادوپرست شکسته شوند. ای زرتشت اسفنتمان هرکس این کلمات را می‌خواند از خانهٔ او درج شکسته می‌شود و هر درج تباه و نابود می‌گردد. در این جمله هم مشخص گردید که دیو و درج عبارت از مردم‌اند که با نیروی ذکر کلمات اوستا و عمل نمودن برطبق آن کلمات دست این دو فرقه از چنان خانواده‌ای کوتاه می‌ماند.

۶) (آفرینگان دهمان) در جایی که برای پادشاه دادگر دعا می‌کند وارد است ـ **آفرینامه ووه نواوند فشینه بیه ویسفم اروه‌تم دبیشه ینتم ویسفم اغم دبیشه ینتام ارتویو مننگهم ارتویو و چنگهم ارتویو شیوتنم** ـ **وه ونه بیه رتویه مننگهه رتویه وچنگهه رتویه شیوتنه** ـ **نج نیه بیه ویسفی دش مینی ویسفی دیوه یسنه** ـ **ززره بیه ونگها چه سره وهه اروینچه دره‌غه هونگهه** ـ دعا می‌کنم که در جنگ بر هر دشمن کینه‌ورز ناراست‌اندیش و ناراست گفتار و ناراست کردار و بر هر تن کینه‌ورز فیروزمند بشود. و بر

آنها به‌اندیشهٔ راست و گفتار راست و کردار راست غالب آید و برتمام دشمنان و تمام دیوپرستان مظفر گردد و در پاداش نیکی و نیکنامی و پاکی دیرین برای روان بپاید.

اینجا هم ثابت شد که از دیوپرستان گروه ناراست و کینه‌ورز و بد کردار مقصود است که دعا می‌کند پادشاه دادگر و راستکار بر ظالمین ناراست و ناپاک فیرومند بشود و تخم بدی و بدکاران از جهان برافتد. خلاصه با این درجه توضیحات و بیانات حکمت و حقیقت که سراسر آمودهٔ صحت روح و جسم آدمی است باز هم می‌بینیم که برخی از حقایق آن بی‌اطلاع بوده‌اند.

اولاً اهریمن را نسبت خدایی دیگر داده‌اند و ثانیاً با آن بیاناتی که روح و جسم در زد و خوردند، چنان تصوّر کرده‌اند که سپنتامینو مقصود از خدا و انگره‌مینو عبارت از نیرویی برضد کارهای خداست که اینها جدال می‌کنند و قیامتی برپا خواهد شد و انتقام از اهریمن کشیده و او و مخلوقاتش نابود می‌شوند و هکذا که فی‌الواقع (براین عقل و فکرت بباید گریست)

شرح این دو مورد را ساموئیل لانگ Laing Samuel - وزیر مالیهٔ هند درکتاب خود موسوم به جدیدالزرتشتی از روی علم شیمی و سایر علوم در ۲۷۴ صفحهٔ سی و سه سطری به‌خوبی براهل عالم ثابت و حقیقت مذهب زرتشتی را واضح کرده و بدان واسطه خویش را جدیدالزرتشتی نامیده است و با آنکه او در آخر کتابش می‌گوید: هنوز یکی از هزار نگفته است، حال چگونه می‌توان در این مختصر همهٔ مطالب را گنجاند. همین قدر ـ ای برادران از این آیین پاک خود که سراسر انباشته روحانیت و حقیقت و حکمت و معرفت است شادی نمایید و سپاس اهورامزدا به‌جا آورید و خویش را با غلبهٔ سپنتامینو بر

انگره مینو محبوب اهورامزدا سازید و با آن فیروزی خود را چون آفتاب درخشان در عالم انسانیت جلوه‌گر خاص و عام نمایید. زیرا هر یک از ایرادات بی‌اطلاعان یک باب معرفت و حکمت حقایق مذهب زرتشتی را باز کرده باعث ازدیاد بینش نابینایان می‌گردد ـ رزشتام چستام مزده داتام اشونیم یزمیده ـ راست‌ترین دانش را پیدا کرده و دانای بی‌همتا را که آمودهٔ پاکی است می‌ستاییم ـ آمین.

«بد و نیک ماند ز ما یادگار
تو تخم بدی تا توانی مکار»

فردوسی

فرگرد یازدهم

بی‌مرگان بزرگ[1]

هرقدر بیش‌تر تعمق در آیین زرتشتی می‌شود فزونتر ما را از زیبایی و عظمت و طبیعی و علمی بودن آن آیین در هر قدمی که پیش می‌رویم به‌شگفت می‌آورد و با این ترتیب، هیچ انتهایی در آن نیست و نبایست هم باشد. زیرا اساسِ آن برنقطهٔ مرکز طبیعت گذارده شده و دفتر طبیعت را اوراق از شماره بیرون است و همه دم روی به‌نشو و نماء و تزاید دارد.

همان چیزهایی که در هنگام جهالت زشت می‌نمود کنون در حال پیشرفت دانش چه بس جلوهای محیرالعقول زیبایی دارد.

به‌راستی هرکس تحصیل علم آیین زرتشتی که جامع جملهٔ علوم است بنماید، سود ابدی و جوانی و حیاتی صحیح سرمدی یافته است. وقتی که ما آن علم را که جامع علوم، نوبر هر عصر و نشو و نمو کننده ابدی و قدرت بخشنده و فرازنده و فروزنده علم و مراتب حکمت است تعلیم گیریم، آن وقت ابتدای بصیرت ماست و خواهیم

پرسید که آیا چنان عمری طولانی برای این همه تحصیلات ممکن است؟

پاسخ خواهد رسید بلی؛ چون فکر عدم امکان نیل به‌هر مقصود از عدم توجه و اقدام است، بعد از آن که با عزم و عقیدهٔ صاف داخل شویم، آنگاه می‌فهمیم چه تأثیر عاجل‌التحصیلی در آن می‌باشد که جملهٔ محالات را به‌آن سرعت صورتِ امکان می‌دهد.

زرتشتیگری پیغامی است که به‌گوش هر کس برسد و بپذیرد حیاتی تازه، مملو از جوانی و نعمت جاودانی یافته است. قبول مذهب زرتشتی ابداً تعبدی و اجباری نیست. مذهب زرتشتی آیینی نیست که ما بتوانیم به‌چند کلمه آن را محدود نماییم.

در مذهب زرتشتی انسان خدا را در همه جا و همه چیز می‌بیند، همان خدایی که بی‌آغاز و انجام است و فروغ تجلّی بخشش بر همهٔ آفریدگان از خورشید و سیارات و انسان و حیوان و نباتات و کاینات و هوا و در هر فضا و هرجا صورت مکانت و امکانیت دارد متجلی است.

وجود و عدم هر شیئی آنی و منوط به‌مشیت امر و رضای اوست. زرتشت قدرت و نام خدا را محدود نکرده و او را یکتا و بینهایت اعلی و بیکران اعظم و بی‌پایان مقدس خوانده است. چون انسان با کمال تعمق و بصیرت و علم در هر کلمه از کلمات زرتشت حتی کلماتی که برای نام‌های خدا بیان نموده است توجه نماید همه انکشافات اوراق طبیعت است و نیک متانت و استواری اصل آن آیین را واضح و ثابت می‌کند، چیزی نیست که هرزمانی جدیداً از طبیعت بروز کند که زرتشت اشاره و بیانی از آن ننموده باشد، به‌حقیقت اوستا زبان حقیقت و وحدت‌شناسی و عین حقیقت است. چنانچه در علوم

جدید لیاقت و قدرت آموختن اوستا و حسِ ادراک معنی و جوهر آن داشته آن گوهر پربها و علم بی‌انتها را بشناسد و درک کنند بی‌اختیار اقرار خواهند نمود که زرتشت چنان از جزئیات و کلیات علم طبیعت آگاه بوده که سراسر علوم نوینِ امروزی از علم طبیعت و هیئات و حکمت و هکذا، فوق همه‌ی اینها را در کلمات روح‌افزای خود گنجانده و مکشوف داشته است و متّفق‌البیان خواهند گفت. گالیله Galileo[1] و نیوتُن Newton[2] و کپلر Keppler[3] را فرض بود از روی کلمات زرتشت تعلیم علم هیئات گیرند و داروین Darwin[4] هرگاه از تعلیمات زرتشت آگاه می‌بود سر شرمندگی به‌پیش افکنده هرگز دعوی علم نمی‌نمود.

این است مذهبی که جامع تمام علوم دنیوی و اصل روحانیت و دینی است، سرود و ستایش‌های نامه زرتشت در هنگام بیان چنان مؤثّر و ساری در جمله اعضای جسمانی و قوای روحانی است که در هنگام اداء آن، تمامی ذرات وجود انسان را مستعد قبول قدرتی دیگر می‌کند و عروق و اعصاب را از حالی به‌حال دیگر می‌رساند و این است آن تأثیراتی که تمام اهل عالم در تلاش آن می‌باشند.

انواع و اقسام غسلهای زرتشتیان که هریک برای فصل و وقتی مخصوص معین شده است سراسر اصول حفظ الصّحه و موجب خلوص عقیده و پاکی و صفا است.

تبخیر چیزهای خوشبوی مخصوص در معبد یا خانه محض

۱ـ اسم مخترع دوربین

۲ـ اسم کسی که قانون جاذبه زمین را کشف کرد.

۳ـ اسم یکی از حکمای معروف ریاضی

٤ـ پیداکننده حکمت جدید برای نشو و نمو هرچیز به‌حالت خود

تصفیهٔ هوای کثیف از ذرّاتِ مسری و مضرّ است. به‌ملاحظهٔ آنکه سایر اغذیه اگر غذای روز پیش بماند و روز دیگر صرف شود احتمال آمیختگی چندین میکروب مضرّ در آن است، بنابراین است که غذای زرتشتیان منحصر بشیر و کره و آرد و تخم‌مرغ باید باشد که هم تازه به‌تازه تهیهٔ آن ممکن و سهل و هم آلایش سایر چیزها در آن کمتر است.

هرکس از قانون اغذیه زرتشتیان و طریق صرف آن آگاه شود آن وقت خواهد فهمید چقدر ملاحظات عمیقانه در آن شده و به‌چه درجه از روی حکمت و مطابق علوم نوین امروزی می‌باشد.

عبادت زرتشتیان عبارت از خاطر نشان ساختن افعال روزانه و هرکاری را بروفق طبیعت به‌میزان خود کردن است که به‌راستی در هنگام عبادت هم بندگی و سپاس خدای بجا آمده و هم ذکر تمام تکالیف روزانه انجام شده است. به‌جرأت می‌توان چنان عبادتی را جامع تحریکات روحانی و جسمانی و محرک اصلی عملیات شایسته خواند و این است که زرتشتیان به‌خوبی دانسته و می‌دانند که بدون ظهور عملی درخواست چیزی از خدا نمودن امکان اجابت ندارد. زیرا خدا عمل را برای عامل آفریده و مرد را برای کار قرار داده است و به‌طور اکمال معتقدند که از خالق بدون انجام عمل تمنای پاداش، کمال حماقت و باعث سرگردانی و ضعف قوای سائل خواهد بود و رستگاری دنیوی و اخروی را منحصر به‌نتیجهٔ کردار سزاوار آن بخشایش نموده‌اند.

زرتشتیان قانون و اجرای قانون و عمل و نتیجهٔ عمل را فوق معجزات می‌دانند و به‌اعجاز خارج از میزان طبیعت معتقد و مصدق نیستند و هیچ چیز را فاضلتر و بهتر از قانون و آزادی افکار در طریق

صلح و صفا به‌شمار نمی‌آورند. بسیاری از دانشمندان علوم قدیمی بسی به‌خود می‌بالند و فخر می‌نمایند و مسرور و مشعوف‌اند که در مزدیسنی حکمت و مذهبی یافته‌اند که فوق تمام قوانین گذشته و کنونی می‌باشد و با کوشش‌های خود ثابت می‌کند که بهای چنان نعمتی را نه فقط از تلاش و تحصیل علم آن، بلکه به‌واسطه عملیات بدست خواهند آورد. کنجکاوان و پژوهندگان و رنج‌برندگان انکشافات را پس از آن همه زحمات پیدایش، چنان گنج بی‌پایانی می‌دانند که مپرس: و این است مزد و حاصل عملیات آنها.

پروفسور دکتر گیگر Professor Dr. Geiger گفته است: به‌راستی هیچ قومی از اقوام باستانی خاورزمین قدرت حفظ و صحت کیش خویش را مانند زرتشتیان نداشته‌اند و این خود از تاثیرات حقیقت این مذهب است که در عین حقیقت بدون نقصانی در اصول باقی مانده‌اند.

در این همه، تفتیشات که حتی‌الامکان در همه جا و همه چیز و همه آیینی نموده‌ام هیچ قومی در خداپرستی و یکتاشناسی واقعی به‌این خلوص و به‌این آزادمنشی و به‌این پاکی و صافی و حقیقت و دقت ندیده‌ام. این است آنچه حاصل وجدان و ضمیر است و این است اروند گوهر پاکی و راستی. چه خوشبخت قومی که این آیینشان است.

دکتر ویت نی Dr. Whitney می‌گوید: مذهب زرتشتی یکی از برترین نعمت‌هایی است که کرهٔ ارض را متنعم نموده است و فیروز و مظفر است هم از صورت و هم از سیرت. هم از حقیقت و هم از قدرت. آنکه از حیث مراتب فیلسوفانه و روحانی و جسمانی و پاکی صوری و معنوی دعوی اصالت نجابتش محل توجه است مذهب

زرتشتی می‌باشد.

نیچه Nieteche فیلسوف آلمانی که با کمال توجه و نهایت دقت و مراقبت داخل تحصیل اوستا و زرتشتیگری شده با آنکه یک جلد کتاب در باب آن مذهب نوشته[1] عاقبت اقرار می‌کند که، به‌پایان ستایش زرتشت از جهت چنان مذهب حقیقی نجات‌بخش رسیدن، امکان ندارد.

نطق دکتر لارنس، اچ. میلز Professor Dr. Lawrence H. Mills معلّم جامع علم فلسفه و لغات زند در دانشگاه آکسفورد در ماه اکتبر سنهٔ ۱۹۰۸ به‌قرار ذیل است.

اهورا

کلمهٔ مقدسِ *اهورا* که به‌معنی خداوند روح و حیات است از زمان ابتدای پیدایش اوستا که نتوان از کثرت امتداد، زمان صحیحی برای آن قرار داد وجود داشته و هیچ نامی بهتر از این برای خدا نیست. این نام به‌مراتب بهتر از **ذیوس** و **دیوس** است که به‌معنی آسمان درخشنده می‌باشد و نیکوتر از سراسر الفاظی است که برای نام خدا اُستعمال شده، کلمه **یهوه** که به‌زبان عبرانی در تورات آمده و معنی آن این است (منم که منم) جوهراً و اشتقاقاً در کلمه اهوراگنجانیده شده و اصلاً آن کلمه از مادهٔ *اهووا* که مرکب از (اهو) و (وا)[2] باشد مشتق است. چون در زبان اصلی عبرانی مانند عربی الف و یاء گاهی تبدیل می‌شود، این است به‌مرور ایام الف (اهو) را مبدل به‌(یاء) نموده (یهوا) خواندند که

۱ـ کتاب چنین گفت زرتشت، با ترجمهٔ بسیار روان آقای مسعود انصاری، چاپ انتشارات جامی

۲ـ به‌معنی هست

نزدیک‌تر به‌معنی زبان عبرانی هم باشد و اینکه (هاء) در آخر (یهوه) آمده. این تغییر از تغییرات لهجه و مرور ایام و هم به‌مناسبت نزدیک شدن به‌معنی زبان عبرانی حاصل گردیده چنانکه (اهورا) را نیز (اهوره) از کثرت استعمال نوشته‌اند و امروزه در غالب کتب اوستا اهورا را اهوره نوشته‌اند و زرتشتیان بنا به‌عادت اهوره را بیش از اهورا استعمال می‌کنند.

لفظ دیگر که غالباً با کلمهٔ اهورا استعمال می‌شود کلمه‌ای است که آنهم مرکب از دو لفظ است و بر سبیل صفت اهورا می‌آورند و آن لفظ مزدا می‌باشد که مرکب از (مه) یعنی بزرگ و (زدا) به‌معنی دانای مطلق است، و معنی (اهورامزدا) این است: وجودی که صورت ظاهر ندارد و جوهر فروغها و هستی و حیات‌بخش و در دانش و بزرگی یکتاست و همهٔ غرض‌ها از استعمال کلمهٔ مزدا برای صفت آفریدگاری خدای واحد است، یعنی خدایی که صورت ظاهر ندارد و گوهر فروغها و هستی حیات بخش و در دانش آفرینش بی‌همتا و یکتا است.

امشاسپنتا

شش امشاسپندان، یعنی بیمرگان بزرگ اشوی مطلق‌اند که تمامی قوا و مقامات خالص عالی روحانی از آنها به‌جهانیان می‌رسد و آنها اگر چه خود را در هر یک از موجودات بالا و نشیب داخل می‌نمایند ولی در مقام برتر از تمام فرشتگان و ایزدان‌اند و از دیدهٔ جسمانی ما پنهان‌اند. و در نیروبخشی دخالت در سراسر موجودات روحانی و جسمانی نشیب‌تر از خود دارند. ولی در مقام و مرتبه از مرکز علوی

خویش خارج نیستند و صورت و جلوه صوری ندارند و مانند وزیران دانای روشن ضمیری که همواره متوجه پادشاه و اطراف او می‌باشند، امشاسپندان هم پیوسته گرد تخت خسرو خسروان بوده قوّهٔ فرمان‌فرمایی و نیروبخشایی بر سایر موجودات را از پادشاه خود که آفریدگار واحد است جلب می‌نمایند. آنها ازکثرت نیرومندی و مرتبهٔ بلند و خالصی و اشویی گاهی با صفات منسوب به‌خدا خوانده می‌شوند و در این صورت اگرچه می‌توان فهمید که اینها در مقامی مقدس هستند که به‌آن اسم نامیده می‌شوند، ولی نتوان شناخت که خدا را چه مقامی است تا مقام واقعی بعد از او که مقام آنها است معلوم شود. آنها ساکن اقلیم الوهیت‌اند و اجراکننده‌ی تمام فرامین الهی و برای آن اجرا، دارای تسلط و قدرت بینهایت و مملو از فروغ و نیروهای فروغ‌بخشی می‌باشند که در عرصهٔ کاینات و در جملهٔ موجودات راه داشته و در ادوار زمان و مکان بی‌زوالند.

اشا[1]

اشا ـ آیین نخستین و بهتر و برتر از سراسر ادراکات مقدس ما می‌باشد و جای بسی شگفتی است اگر معدودی قلیل از نوع انسان دارای آن مقام و رتبه و صفت بی‌نظیر باشند. آن صفت، نخستین و برترین هادی حقیقی ما به‌مقام صحت صوری و معنوی و طبیعت و روحانیت است. آن فوق تمام چیزهای آسمانی و ارضی است که بتوان تصور کرد و بالاتر از تمام کلمات الهی که از مقام اعلی صورت

۱ـ اشویی و تقدس و پاکی

ظهور پیدا کرده است می‌باشد.

آن مقام حقیقت و قدس، یعنی راستی و پاکی از صفات باریتعالی است و فرمان مشمول این صفت وحدانیت از کثرت رحمت برای مقام آدمیتِ قدس صدور یافته است تا هر انسانی دارای آن صفات باشد و این صفات مقدس هرگز از هیچ انسانی مضایقه نشده و نخواهد شد و الی الابد زوال و تغییرپذیر نخواهد بود و با این رحمت سبحانی و با چنین عطای کبریایی، اگر فی‌الواقع ماکه خویش را انسان شمرده برای تحصیل اعتبار و احترام و برای حصول خشنودی خالق این همه کوشش می‌کنیم و زورها می‌زنیم و زاریها می‌کنیم آن زور و زاری و کوشش از روی حقیقت است. اینک گوهر آرزو، این صفت محض اعتدال و عدل محض است و مسیح مصلوب، ولی احیاکه ما این همه به‌او مفتخر و مباهی هستیم جهت آن همه بزرگواری و مقام مقدس او جز این نبود که او عنان مَرکَب این اعتدال را درکف قدرت خود نگاهداشته از سرکشی جلوگیری نموده و خویش را به‌آن صفت مقدس آراسته فرمود و بدیهی است که دارای این صفت قابل آن مقام هم می‌باشد. برای ارتباط انسان به‌خدای واحد هیچ صفتی بهتر از تحصیل مقام اشویی که خدای یکتا به‌انسان عطا و فرض نموده نیست. زیرا این صفت از صفات ممتاز خود اوست و اوست خدای اشا. یعنی خدای راست و پاک. این است عین ایمان و این است اصل خداشناسی و این است جوهر کمال و رسایی‌ها.

ای برادران، این خواب نیست این رؤیا و بحران نیست. بیداری و عین حقیقت‌بینی و حقیقت‌شناسی است و این کلام را من تازه اختراع نکرده‌ام، بلکه کلمه‌ای است بی‌نظیر و مقامی است که از زمان ظهور اوستا ایجاد این لفظ و ابلاغ این رحمت سبحانی شده است و این

است آن کلمه که کلمه شهادت حقیقی محسوب و به‌حقیقت آیین مزدیسنی ظاهر کردهٔ زرتشت منسوب است. این است آن تنهٔ اصلی که شاخهای گوناگون گسترده و این است آن چیزی که همه چیز در اوست.

ای انسانیت‌طلبان، این است کشف حقایق انسانیت و این است الهام حقیقت و وحی مطلق رحمانیت. این است آن جوهری که انسان را دارای دم عیسوی می‌سازد و این است آن صفت و مقامی که هر حقیقت شعاری به‌داشتن آن می‌نازد. این است آن آلتی که مرئی و غیرمرئی را به‌هم می‌پیوندد و این است آن بهره‌ای که به‌علویان و سفلیان بدون تباین و تفاوت عطا شده است.

این است آن آفتابی که به‌هیچ ابری پوشیده و پنهان نمی‌شود و این است آن قانون کلیهٔ حقیقی که برای تمام ابدان فلکی از مصدر الوهیت جاری شده و ایران را شمس‌البلدان نموده بود.

این است آن فروغی که ایرانیان به‌روشنایی آن چندی پیروی کرده خویش را افسر سر کیهانیان ساختند و هر اوقات زوالی به‌آنها می‌رسید باز به‌پیروی و تجدید روشنایی آن چراغ حقیقت خویش را از ظلمت ذلت رستگار می‌نمودند.

من به‌همه جاده‌ای قدم زده و بسی از شاخی به‌شاخی پرواز کرده چون به‌این سلالهٔ جواهرات و گران‌بهاترین گوهران رسیدم چنان متمسک و مسرور شده‌ام که از کثرت وجد در ماتم. این است آن تخمی که چون در هر دل نشانده شود بدون اتلاف و زوال ثمر نیک خود را خواهد داد و غذای نیروافزای تن و جان و روان از آن حاصل و صحت کامل نصیب خواهد شد و خلاصه انتظام و قوام کون و مکان از نعمت *اشا* می‌باشد و آن آتش خاموشی نپذیرنده که در جملهٔ کاینات

موجود است با صفت *اشا* به‌جای سوزش همه را روشن وگرم و خرم دارد و *اشاست* که تمامی موجودات متضاد را به‌هم سازگار و موفّق می‌نماید. و برای انسان آن نعمت و سعادت به‌چه وسیله حاصل شود؟ به‌وسیلهٔ هومت و هوخت و هورشت. یعنی اندیشهٔ نیک و پاک گفتار نیک و پاک وکردار نیک و پاک.

وهومنه یا بهمن یا وهمن

وهومنه که به‌معنی ضمیر و اندیشه بهتر و یکی از امشاسپندان است در اورنگ خسروی نشیمن فرموده و محض آن صفتی که اسم و رسم او را یکی ساخته به‌مقام رفعت رسیده. البته در زمان وحشگیری ایران چنان بیانی فزون مورد حیرت و فکری عمیق برای تمیز این سخن لازم بوده است.

وهومنه به‌اندیشه بسیار ژرف و نیک تعبیر شده که توجه آن به‌طرف تمام خوبیهای عالم است و اوست که تمام چیزهای نیک را به‌بهترین وضعی به‌جای شایسته و موضع و موقع صحیح خود قرار داده است. آن جوهری است مستغنی از تعریف و در غمگساری چالاک و یار و مونس ظاهر و باطن و رشته حلاوت و شیرینی زندگی واقعی و موجد امیدواری و بختیاری و حبل‌المتین حواس و ادراکات بوده و خرد دوربین در کف باکفایت اوست.

وهومنه ـ در اوست سراسر حرکات اشویی و از اوست آتش انفاس پاک و روانان تابناک و برافروزندهٔ خود نغز و افزایندهٔ هوش و مغز. قوّت محبت انسان در پاس مقام برادری و قدرت نجابت آدمی در حفظ شرف و برتری. مُعرّف فرزند نیک نسبت به‌پدر و مادر خود

مهربانی و عرق حقیقی لطافت طبع و مهر و شفقت و تخم‌کامرانی و حفاظت و ریشه خرّمی و مسرّت است و به‌نحوی که در گاتها آمده است **وهومنه** هرگز زوال‌پذیر نیست و از جانب خدای یکتا آن گوهر همه چیز برای نظارت تمام چیزهای مقدس و خوب مقرر و مامور رسانیدن محبت آمیغی خدای توانا به‌تمام نیکان و نیکی‌پذیرندگان است.

حمایت **وهومنه** در خوبی است و پاسدار خوبی و موجد خوبی و نیروی خوبی و بالاخره نطفهٔ خوبی در بطن خوبان بسته نمی‌شود، مگر به‌واسطهٔ **وهومنه** و از این جهت خوبی و خوبان تمامی فرزندان **وهومنه** محسوب‌اند.

اشه وهشتا یا اردی‌بهشت

اشه وهشتا ـ که به‌معنی اشویی بهترین، یعنی تقدس افضل و نظم اولی و کامل است مختصر تعلقات آن که راجع به‌اشویی بود در فصل (اشا) بیان شد و بدیهی است همین اشویی کامل است که نظم کاینات را برقرار دارد و نظم است که عالم فراز و نشیب را مرتب می‌نماید و نظم کامل است که مدار ادوار و ازمنه و جملهٔ موجودات را به‌جا و موقع خود منظم می‌سازد.

فساد در هریک از موجودات واقع نگردد مگر به‌واسطهٔ عدم انتظام، نظمِ کامل است که سد راه خائن و سارق و جملهٔ بدکاران می‌باشد. و نظمِ کامل است که سلطان را برتخت و رعیت را در مقام رعیتی حفظ می‌کند. نظم کامل است که جمله قوانین مدنیت و تربیت و انسانیت عالم را فرا می‌گیرد. نظم کامل است که تفاوت بین انسان و

حیوانات می‌باشد. نظم کامل است که مظلوم را از ظالم محفوظ می‌دارد. نظم کامل است که انوار فلکی بساط زمین را روشن و خارستان وجود هر موجودی را گلشن می‌سازد. نظم کامل است که گل و میوه در باغ و حاصل زندگی در راغ نشو و نمو می‌یابد. نظم کامل است که هر سنگی به‌جای خود پرورانیده‌های خود را گوهرسان تقدیم انسان می‌کند. نظم کامل است که هر آدمی روز در آسایش و شب در بستر آرامش می‌غنود. نظم کامل است که هریک از آفریدگان از انسان و حیوان و غیره حدود خود را می‌داند و خلاصه نظم کامل است که حیاط هر فردی از افراد از بقای آن نعمت حاصل و باقیست.

پس ای برادران این نام مقدس که به‌*اشه وهشتا* برای اشویی و نظم موجودات عطا شده و امروز به‌گوش هریک از شما می‌رسد برای قبول نمودن آن اشویی و نظم در وجود خودتان است که دارای آن مقام مقدس باشید تا **اشه وهشتا** یا به‌اصطلاحی دیگر اردی‌**بهشت** از شما خشنود باشد. زیرا آن امشاسپند برای اجرا و نظارت این مقصود کلّ از جانب اهورامزدا مأمور و مخصوص است و هریک او را نپذیرند نظم و اشویی اهورامزدا را نپذیرفته‌اند.

خشترا ـ یا ـ شهریور

خشترا ـ که به‌معنی قدرت و تسلط کامل است از آن است که نظم کامل و اجرای قوانین در کاینات باعث حفظ هر پایه و مایه‌ای می‌شود و این نعمتی است که نه آدم و نه فرشته می‌تواند بدون آن با بی‌نظمی و بی‌قانونی و بی‌عدالتی مقاومت نماید و در هر وجود و جایی که قدرت و تسلط کامل نیست قانون و محبت و علم و تمدن و تمامی

اوضاع لازمهٔ حفظ آن مقام ناقص و تمامی امور و احوال فاسد و علیل است.

خشترا ـ بدون آن عالم تهی از همه چیز و موجودات معدوم خواهد شد، با بی‌تسلطی و عدم قدرت افراد بشر به‌غارت و طغیان و بی‌سیاستی پرداخته، باعث ویرانی هر آبادی خواهد گردید و با بی‌تسلطی و عدم قدرت احدی از آحادی لقمهٔ نان راحت نتواند تحصیل کرد.

مزارع، بایر و گلشن، گلخن و انسانیت به‌حیوانیت و حفظ نوع به‌قتل و غارت یکدیگر مبدل خواهد شد.

خشترا ـ قدرت و تسلط کامل است که اوضاع جهان را بر مدار و هریک از موجودات را به‌مقام خود برقرار دارد. این قدرت و تسلط نه فقط مخصوص این عالم و این مخلوق و موجودات صوری است، بلکه چنانچه می‌دانیم کاینات و موجودات بدون تسلط و قدرت معدوم و متلاشی خواهند شد.

بهرحال، آنچه آفریدهٔ اهورامزداست، از آسمان و انوار بالا و هوا و عناصر و آنچه دیده و نادیده و محسوس و غیرمحسوس است هیچیک بدون تسلط و قدرت امکان ندارد برمقام خود مرتب و منظم باشند و از موجود اعظم و اکبر تا موجودات کوچک چنانکه در گاتها آمده است بدون **خشترا** که تسلط و قدرت کامل باشد نشاید در اقلیم وجود پایدار و نسبت به‌مقام خود آراسته باشند. چقدر و به‌چه اندازه ما که معتقد به‌گاتها هستیم باید از پیشنهاد این نعمت عظمی و رحمت کبری متشکر و خشنود و خرسند باشیم که اهورامزدا چنان عنایت بی‌نهایتی به‌آفریدگانش عطا فرموده و این بخشایشی که به‌بندگانش نصیب فرموده همان گوهری است که در مقام خدایی و تسلط به‌موجودات خود داراست. اگر قدرت و تسلط نمی‌بود کجا ما اسمی

و رسمی، نامی و نشانی از حقیقت و محبت و مقام انسانیت می‌دانستیم. در گاتها تمامی توحیدات اشارهٔ قدرت و تسلط اهورامزداست و او را پادشاه مقتدر و مسلط‌ترین کلّ ستایش کرده است.

در اوقاتی که یأس و حرمان و افسردگی به‌ما دست می‌دهد هرگاه به‌قانون گاتها و به‌اعتقاد کامل گاتها خدا را پادشاه علی‌الاطلاق و مقتدرترینِ صاحب قدرتان بدانیم، فوراً یأس ما به‌امیدواری مبدل خواهد گردید که اوست عادل حقیقی و برای اجرای عدالت حقیقی خود که کمال قدرت و تسلط فوق تصوّر را دارد.

خشترا ـ قدرت و تسلطی است که روح ما را برقوای نفسانی فایق می‌نماید و اگر قدرت و تسلط در وجود ما نباشد که عنان نفس امّاره را استوار نگاه داریم به‌کلّی رشتهٔ انتظام وجود ما از هم گسیخته و روح شریف، ذلیل و مغلوب روح خفیف می‌گردد و این است که اهورامزدا چنان مقام بی‌مثالی را به‌امشاسپند خشترا عطا کرده است تا هر موجودی استقبال آن نعمت بی مثال نموده با تسلط و قدرت کامل به‌اندازهٔ قالب و قابلیت خود نیکی را بر بدی و بلندی را برپستی و علم را برجهل و عدالت را بربیداد و مهر را برخشم و اشویی را برناپاکی و راستی را بر کژی و هومت و هوخت و هوورشت را بر دشمت و دژوخت و دژورشت مظفر و غالب و فیروز و خود را بهروز و خوشبخت سازد.

آرمیتی ـ یا سپندارمذ

آرمیتی ـ به‌معنی محبت سود رساننده و حلم و تواضع است ـ این

مـقام شـریف مـقدّس را کـه پسندیدهٔ خـود اوست، اهـورامـزدا به‌امشاسپند آرمیتی عطا فرموده و او را خاصه برای بروز این صفات در زمین مأمور و منصوب داشته تا از آبادی زمین و پرورش آنچه متعلق به‌زمین است و زمین در صفات مذکور مطیع *آرمیتی* و سود رسانندهٔ به‌اهل زمین و نسبت به‌اهلش حلیم و مـتواضـع بـاشد و تـمامی آن صفات در پروردگان زمین بروز کند.

زمین آباد، بدیها و قتل و غارت را معدوم می‌سازد و زمین که آباد شود ارزاق لایق آفریدگان که رزّاق حقیقی مقرر فرموده فراهم می‌گردد و زمین که آباد شود روح انسان را شاد و مفرح می‌نماید.

گاوآهن به‌هر زمینی کار کند آرمیتی رگ و ریشهٔ آن زمین را نیروی پرورش و رویش تخمی که در آن افتد می‌بخشد و آن زمین را محبوب هر ذی حیات می‌سازد، تا هر گردن فرازی سـر بـردباری و تـواضـع به‌سوی آن فرود آورد و بهرهٔ خود برگیرد و هرزمینی که آرمیتی از آن خشنود است زمین مقدس نامیده می‌شود و این قـدرت را مـی‌توان خلقت اول نامید. زیرا خلقت اول آبادی زمین است و بدون آبـادی هیچ زمینی قابل توجه و مسکن ذی حـیات نـمی‌شود و ایـن است جهت آنکه در *گاتها* شخص برزگر را کـه آبـادکننده و سـبز و سـرشار نماینده زمین است در صوابکاری مقدم داشته است، چه که برزگر با عمل خود *آرمیتی* را از خود خشنود می‌کند و در آن خشنودی اطاعت امر اهورامزدا به‌عمل آمده است و موافق گاتها این است، آنچه اسباب بقای حیات موجودات است.

این است آن امری که تنبلی و تکاهل را از روی زمین برمی‌اندازد و همین امر عظیم و پیشنهاد بزرگ بود که پس از کشف *گاتها* کسانی که قبل از آن ظهور اوقات خـود را بـه‌بطالت و نکبت و قـتل و غـارت

گذرانیده و از گرسنگی تلف می‌شدند، همان مردم را به‌آبادانی و زراعت وادار و اساس مدنیت را در جهان پایدار کرد.

پس هیچ قانونی در عالم اجرا و باعث احیا نخواهد شد، مگر با داشتن حقیقت. بدون برکت و تقویت *آرمیتی*، هیچ موجودی بقای وجود نخواهد داشت و دارای حیاتی نخواهد بود.

اگر زراعت نباشد قُوتِ لایموت نداریم و هرگاه برروی زمین عمارت نشود سکونت نیست. این است آنچه ممیز بین انسان و حیوانست و این است آنچه ما تقدیر و قسمت و بخت می‌نامیم. زیرا بدیهی است که آبادانی موجب و موجد بختیاری و تقدیر و قسمت نیک می‌باشد.

پس ای معتقدین به‌گاتها و کلمات مقدس اهورامزدا *آرمیتی* یا سپندارمذ را که به‌هریک از ما و شما توجه دارد به‌وسیلهٔ آباد ساختن اراضی و سبز و خرم نمودن زمین دادهٔ اهورامزدا که سود و سعادت آن نصیب نوع خودمان است خشنود و خویش را خوشبخت و نیک تقدیر و خوب قسمت سازیم.

هروتات ـ یا ـ خرداد

هروتات ـ که به‌معنی رسایی و سلامتی است، اهورامزدا از رحمت خداوندی خود این نعمت را به‌واسطهٔ امشاسپند ***هروتات*** به‌آفریدگان خود عنایت فرموده تا هر ناقصی کامل و هر علیلی سالم شود و این کمال و سلامتی نه فقط مختص این جهان مرئی است. بلکه در جمله‌ی کاینات و موجودات اهورامزدا باید نعمت سلامتی و کمال به‌حدود هریک مبذول باشد. و این سلامتی و کمال نه تنها برای جسم

است بلکه سلامتی و کمال روح، سلامتی و کمال جسم، سلامتی و کمال عدالت و محبت و هومت و هوخت و هوورشت و سلامتی و کمال من یعنی ضمیر و سلامتی و کمال اشویی و نظم کون و مکان و سلامتی و کمال در همه چیز و همه حال و مقام.

اصلاً معنی ***هروتات*** کمال و همگی است که به‌زبان سنسکرت در وید (سروتات) آمده است. بدیهی است که این کمال و همگی از صفات خود اهورامزدا می‌باشد که همه همگان و از علل و عیوب منزه می‌باشد و از بخشایش و مهربانی حقیقی خود به‌توسط امشاسپند عزیز خویش این نعمت را به‌بندگان عطا فرموده تا هرکس به‌نیروی ***هروتات*** و پرورش و افزایش آن قدرت در وجود خود صاحب مقام سلامتی و کمال بی‌زوال شود.

امرتات ـ یا ـ امرداد

امرتات ـ که به‌معنی بی‌مرگی و جاودانگی و از صفات حقیقی خود اهورامزدا است، از فضل آمیغی و شفقت نامتناهی خود نصیب هریک از بندگانی که مطیع و منقاد اوامر او هستند نموده تا هرکس از بندگان به‌صفات ***وهومنی*** یعنی نیک و پاک ضمیری و صفت ***اشوهشتا*** یعنی اشویی بهترین و نظم کامل و صفت ***خشترا*** یعنی قدرت و تسلط کامل در وجود خود برای جلوگیری از دشمت و دژوخت و دژورشت و به‌صفت ***آرمیتی*** که به‌معنی محبت سود رساننده و حلم و تواضع و آبادانی است و به‌صفت هروتات که رسایی و سلامتی است آراسته شوند به‌نحوی که آن پادشاه حقیقی براورنگ جاودانی جای دارد چنان بندگان آراسته شایستهٔ بندگی جاودانی او و از نعمت هستی

بخش او که از صفات مختص ذات احدیت اوست بهره‌ور و هست شوند.

کسی که متحلی[1] به‌حلیه[2] صفات فوق می‌باشد، ابداً باکی از مرگ جسمانی ندارد، چه که می‌داند جسم فقط قالبی است برای آنچه در اوست و آن را که مرگ جسمانی می‌خوانند فقط عبارت ازگذاشتن آن ـ انسان واقعی که روح باشد آن جای راست که از پله نشیب پابرداشته و به‌مقامی بالاتر نهاده خواه مایوس شویم یا نشویم، جسم فانی است و فقط مقام عمارتی برای انسان واقعی که روح است دارد.

پس کسی که به‌صفات فوق پیراسته باشد ابداً در جسم دل‌بستگی و امید و یأس ندارد، چه که او می‌داند هنوز مقاماتی دیگر را هم باید بپیماید و در هر مقامی مجبور از ادای تکالیف آن مقام از روی صفات فوق است. چنانکه اهورامزدا را آغاز و انجام نیست به‌همین شیوه پیدایش‌های او را آغاز و انجامی نخواهد بود.

او همواره موجد[3] موجودات است و آنچه را نام وجود بر سر آمد فناپذیر نیست و چون انسان را نامزدِ وجود کنند غرض از اصل انسان است که روح باشد نه جسم.

بنابراین، ای آرزومندان حیات ابدی و ای مشتاقان زندگانی جاودانی آنچه را منتظرید هزاران سال قبل از این ایران به‌وسیلهٔ یک پیغمبر ایرانی که زرتشت بوده پیشنهاد شده و هر فردی از افراد را بدون تباین به‌آن جاده حیات راه نموده و کسانی که با بودن چنان چشمهٔ حیاتی به‌دنبال چشمهٔ حیات صوری در ظلمات می‌گردیده‌اند کوران واقعی بوده‌اند و اینکه در ***گاتها*** و ***اوستا*** اهورامزدا را سر و سرور

۱ـ آراسته ۲ـ زیور ▪ آرایش

۳ـ هستی‌بخش

این امشاسپندان آورده نهایت بجا بوده است. زیرا تمامی این صفات از صفات ذات اهورامزدا است که مختص فیض‌بخشی به‌عالمیان بوده و هریک از مقام و مأموریتی را به‌یکی از آن امشاسپندان سپرده است. پس اگر بندگان را برای داشتن آن صفات مباهی نموده آن صفات از خود او مجزی‌نشده پیوسته بوده و هست و خواهد بود، خود هم بخشندهٔ آن صفات و هم دارای آن صفات است.

چه که اگر نهر آبی از چشمه‌ای روان است محض آن فیض‌بخشی نتوان آن آب را از چشمه ندانست و آب و چشمه را از هم جدا شمرد، زیرا آن چشمه مخصوص روان‌کردن آب است و خود مملو از آن آب که هر قدر آب از آن چشمه برود باز خود دارای آب می‌باشد. نهایت چشمهٔ طبیعت صوری موقتی است و چشمهٔ حیات معنوی و حقیقی ابدی.

این است که گاهی این امشاسپندان صفات منسوب به‌خدا محسوب می‌شوند.

پس بیایید ای تشنگان آب حیات رفع تشنگی خود را در روشنایی نمایید نه در ظلمات.

«در خرابات مغان نور خدا می‌بینم»

حافظ

فرگرد دوازدهم

پرستشگاه زرتشتیان

چون مختصری در باب بعضی عقاید مذهبی زرتشتیان گفته شد اکنون باید مجملی درباب پرستشگاه‌ها و معابد زرتشتیان نیز گفتگو شود.

از آنجایی که محض عدم اطلاعات درست و تعصبات جاهلانهٔ دشمنان دین زرتشتی بدون پی بردن به‌اصول، بعضی نسبت‌ها به‌زرتشتیان داده و محض اقداماتی که زرتشتیان نسبت به‌آتش می‌نمایند آن‌ها را منسوب به‌آتش‌پرستی نموده و معبد زرتشتیان را آتشکده خوانده‌اند و بدین جهت آنها را نسبت آتش‌پرستی داده‌اند.

ما اینجا به‌طول و تفصیل نمی‌پردازیم که مطالب تاریخی و اخلاقی و مذهبی و علمی را دلیل ثبوت خداپرستی زرتشتیان قرار دهیم. ولی همینقدر عرض می‌کنیم که ابداً زرتشتیان آتش را خدا ندانسته و آن را به‌منزلهٔ خدایی پرستش نمی‌کنند، بلکه فقط زرتشتیان آتش را به‌مناسبت نورانیتش مظهر خدا می‌دانند و آنرا جز یک شیئی و مخلوقی نورانی به‌حساب نمی‌آورند و مظهریت آن را مقدم بر مظاهر

خاکی و آبی و مصنوعی و غیره می‌دارند. چه که فساد و اعدام در تمام مظاهر امکان دارد، لکن نار اگر جسم ناریت آن که آلت اشتعال باشد و صورت خاکستر پذیرد قبول فساد نماید، اصل آن که تجلی و پاکی است به‌مصداق **کل شیئی یرجع بما اصله**، از اصل خود خارج نمی‌شود، فقط مظهریت نار در انظار پارسیان تجلّی و پاکی و خالصی الوهیت را جلوه می‌دهد.

خلیفهٔ فاذرمورین **Rev. Father Meurin** می‌فرماید: زرتشت نه آنکه اصلاح وحدانیت خدا در اخلاق و طبایع مخلوق نمود، بلکه اریان را از پرستش آتش بازداشت و معنی احترام به‌آتش را خاطرنشان کرد و لایزال و لم یزلی خدا را به‌انظار بی‌اطلاعان جلوه‌گر ساخت.

نیز خلیفهٔ مزبور بیان می‌نماید: هیچ جای شگفت نیست که در این طریقه تصوّرات ادیان قدیم مشابهت به‌عقاید موسویان در تورات دارد.

مذهب یهودیان فقط مقدمه و مماثله‌ای برای مذهب عیسوی بود در صورتی که در تورات بیان می‌شود شعله‌های آتش سوزان نشان ظهور و حضور خداست و موسی منادی می‌دهد که خدا را در میان شعله‌های آتش دیدم و بانگ او را از میان شعله‌های آتش شنیدم.

رستگاری بنی‌اسراییل از قید اسارت مصریان و هدایت آنها در میان بیابان و نجاتشان از تعاقب فرعونیان در دریا و نزول ده فرمان مقدس و الهام کشتی عهد و قربانی نخست و مذابح دائمی و پیشگویی نسبت به‌ایجاد وجود مسیح و کلیسایش و غیره هیچ یک مرئی و مسموع نشده، مگر به‌نداها و اثرات آتشین و چون نظر دقت در عادات و فرایض امروزهٔ کلیساها نیز بیفکنیم، همهٔ این آثار را عقیدتاً متقاعدیم و تقریباً همان حال اریانهای قدیم اجدادمان در میان

ما دایر است و در عبادات، خاصه و معاهدات اعظم خدایی با حضور نور که مظهر حضور خدای متعال می‌دانند به‌ظهور می‌رسد و چون دقیق‌تر بنگریم تشابهی بی‌اختلاف در میان معبد پارسیان و قدس شریف یا کلیسای اعظم[1] عیسویان است که در معبد پارسیان آتش دایمی می‌سوزد و در قدس شریف چراغ همیشه روشن است و این هردو نشان ظهور و حضور ابدی واجب‌الوجود را به‌صورت تجلّی به‌عرض شهود و ظهور می‌آورد و به‌واسطهٔ آن تجلّی حقیقی نجات گمگشتگان وادی ضلالت و حیات و افسردگان تیه ظلمت را منحصراً به‌ثبوت می‌رساند و این آتشی که پارسیان در معابد خود نگاه و محترم می‌دارند نه از آتشهای معمولی بین ماست، بلکه نخست از تمام کارخانجات و کوره‌ها و هرجا ممکن باشد، از هرجایی قدری آتش به‌دست می‌آورند و هر آتشی را در آتشدانی مخصوص نگاه می‌دارند و پس از اتمام آتشهایی که باید تحصیل کنند به‌وسایل مخصوص آتش از برق گرفته و آن را هم در مجمره مخصوص علیحده حفظ می‌کنند. بعد از اتمام جمع‌آوری آتش از هر محلی که باید و شاید، آنگاه قدری تراشه‌های چوب سندل در ظرف فلزیی کفگیر مانند، سوراخ سوراخ قرار داده به‌نحوی که کفگیر به‌آتش وصل نشود روی یکی از آن آتشها قرار می‌دهند تا از حرارت آتش زیر آن چوبهای سندل داخل کفگیر مشتعل شود و بعد از سوختن چوبهای سندل و آتش شدن، کفگیری دیگر به‌همان شکل برروی آن ظرف قرار می‌دهند تا چوبهای سندل داخل آن هم، همان گونه شود و هکذا تا نه مرتبه. پس از اتمام، یک فقره به‌همین ترتیب به‌آتش دیگر می‌پردازند، تا فرایض تمام آتش‌ها

۱ـ کلیسا نمازخانهٔ عیسویان

به‌همین ترتیب به‌اتمام رسد و پس از خالص کردن تمام آتش به‌این ترتیب، همه آتشهای خالص شده را در مجمری بزرگ و مخصوص جمع نموده آن را آتش نشاندن می‌نامند و آن مجمر را در عمارتی مخصوص که برای آن تدارک دیده‌اند بر فراز گنبدی به‌آداب مخصوص قرار می‌دهند و خالص کردن تمام این آتشها هم به‌آداب مخصوص می‌شود و از این جهت پارسیان چنان آتشی را خالص می‌دانند و به‌واسطهٔ خالص بودن آن، به‌آن احترام می‌گزارند.

حالا بایست دید که پارسیان در آماده کردن چنان آتشی و احترام به‌آن چه مقصود دارند؟

عقیدهٔ پارسیان در این باب این است که می‌گویند این آتش خالص راکه برابر ما در مجمر گذارده است در صورتی که بالطبع خود یکی از مخلوقات پاک و خالص و بهترین علامت مظهریت الوهیت است برای جوهر و سلاله شدن، چندین مرتبه به‌چندین مشقت از روزنه‌های هر ظرف به‌ظرفی دیگر کشیده تا سزاوار نهادن بر فراز گنبد شایسته احترام شده باشد، پس هرچقدر بیشتر مراکه یک وجود فانی فاسدی بیش نیستم و مرتکب هرگونه خطا یاگناهانی شده‌ام یا امکان مرتکب شدن دارم و حساً و طبعاً به‌صورت و سیرت، امکان اتصال و پیوند به‌ناشایستگیها نیز دارم، لازم و بایسته است صفا و پاکی را اقبال نموده، منشن و گوشن و کنشن خویش یعنی اندیشه و گفتار و کردار خود را از روزنهٔ چیزهایی که برای خلوص و اشویی من آماده است بگذرانم و شمول و نیروی خلوص و صفای واقعی صوری و معنوی هومت و هوخت و هوورشت راکه اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد از دشمت و دژوخت و دژورشت که بد اندیشی و بد گفتاری و بد کرداری باشد جدا و پاک ساخته در جهان آینده سزاوار نشیمن به‌مقام

اعلی و قابل تمجید و توجه پاکان باشم و نیز به‌ترتیب آتشهای فوق از خانهٔ هر طبقهٔ مردم جمع و خالص و برفراز گنبد نشیمن داده می‌شود در صورتی که آتشهای هر خانه از خانه‌های هر طبقه مردم پس از خلوص بدون تفاوت در یک محل فراز قابل توجه و تمجید قرار می‌گیرد، همچنین فرقی در هیچ طبقه از طبقات مردم نیست، پس از خلوص و شمول صفات اشویی در حضور دادار یکتا مساوی و قابل رحمت و توجه خاص ربانی خواهند بود. اختلاف اشکال گوناگون تباینی در خلوص و اشویی اندیشه و گفتار و کردارکه از شکل و پیکر مخصوص خارج است وارد نمی‌کند. و نیز هروقت پارسیان نزد چنان آتش پاکی حاضر می‌شوند که تمام شبانه‌روز سوزان و روشن است خادم آن آتش قدری از خاکسترهای آن آتش راکه جمع کرده و پیشِ خود دارد نزد آنها آورده کمی به‌پیشانی خود می‌مالند و به‌عین مانند عقیدهٔ عیسویان است که درکلیسا آب تقدیس شده را استعمال می‌کنند، مالندهٔ خاکستر معتقد است که به‌مصداق کل شیئی یرجع بما اصله. آتش که با همه درخش و فروغ و تجلی و گستردن بوهای خوش کندر و چوب سندل و لبان به‌اطراف، عاقبت خاکستر شده البته به‌مراتب اولی انسان نیز آن مقام را طی خواهد نمود و بعد از همه زحمات و مشقات، عاقبت باید خاک شود و از این حیات فانی کوچ کند.

پس بهتر آنکه مانند این آتش خالص قبل از درگذشت خود به‌کمال قوای خود بکوشیم و بوی خوش اعمال حسنه را بگسترانیم و از افاضهٔ داد و دهش و فیض‌بخشی و فروغ افزایی و مهروداد دیگران را بهره‌ور سازیم. خلاصه نگاه داشتن چنان آتشی خالص در معابد زرتشتیان بهترین معلم و ناصح مر پارسیان را اتصالاً برای حفظ

پارسایی و پاکی و بردباری و برادری است. با این حال و این شرط احترام‌آمیز نسبت به‌چنان آتشی که مظهر نور خدا و حرارت آن نمونهٔ جوهر حرارت حیات و ایجاد موجودات است، آن را ناصح و معلم و نمونهٔ پاکی و ارتقاء به‌مقامات عالیه می‌داند و شخصی که در آن معبد برای عبادت حاضر می‌شود ابداً محل عبادت او محصور و محدود نخواهد شد که در تقابل آتش یا محلی دیگر عبادت و بندگی خدای یکتا را عرضه دارد. طبیعت در تمام بزرگی خودش، معبدِ عبادت است، خورشید اعظم و قمر منوّر و جبال سر به‌سپهر کشیده و رودهای احیاءکننده خاک و دریاهای بیکران و گنبد آسمان با تمام این چیزهای عظیم و مرئی طبیعت جان وجود و معنی هستی خود را بروز داده و جذب انسان شده و برای عجایب آفرینش و متوجه سپاس معما اعظم عالمین می‌نماید. به‌شرحی که در فوق بیان شد شهادت طبیعت بهترین و مطمئن‌ترین چیزی است که دلالت می‌کند شخص زرتشتی را به‌قبول و عقیده وجود واهب العطایا و خالق یکتا که بدین وسایل طبیعت صوری به‌طبیعت معنوی و وحدانیت او پی ببرد، و با این توضیح هرگز محدود و محصور نمی‌شود که عبادت مخصوص محلّی معین خواهد بود. برای شخص سیاحی در بمبئی که به‌واقع مقر و اُمّ‌البلاد پارسی‌نشین است هیچ جای تعجب نیست اگر ملاحظه کنید که در هر صبح و عصر جمعی از پارسیان در جایی با وسعت روی به‌طرف طلوع و غروب آفتاب کرده مشغول نمازاند و همچنین در وقت بیرون آمدن ماه و کف کردن دریا چون غور و خوض و تعمق مخصوص در این‌ها شود تصدیق خواهد شد که هر یک از اینها را خلقت عظیم خالق واحد دانسته نماز و سپاس چنان قادر مطلقی را به‌عمل می‌آورند. مستر اندریو کارنگی Andrew Carnegic

یکی از مسافرین تیزفهم امریکایی گویا در ذهن و ضمیر پارسیان و مغز و معنی نمازشان سیر نموده به‌شرح ذیل نقل کرده است.

امروز عصر حیرتی به‌ما دست داد که دیدیم در ساحل دریا مردان پارسی بیش از معمول و زنان پارسی به‌لباسهای فاخر همه بـه‌طرف دریا روان‌اند. روز اول ماه بود و در کنار آن دریا آفتاب روی بـه‌غرق شدن و رشته‌ی سیمین لطیف هلال از افق جلوه‌گر بود و آن جماعت در آن وقت عزیز مشغول ادای رسومات مذهبی خود شدند.

آتش عظیمی در یک طرف و از بوی خوش چیزهایی کـه بـر آن نهاده بودند هوا را پر ساخته غروب آفتاب پیرایه بخش آن رؤیت شده و آب اقیانوس هند به‌طرف آن جمعیت خرامان و زمین در زیر پای آنها به‌جنبش درآمده براستی و از روی صفا هیچ جا و حالی را بهتر و بالاتر از این مقام و حال برای ادای سپاس خدا از توجه بـه‌عظمات طـبیعی مـحسوس نـپسندیده بـی‌اخـتیار جـان خـود را در شـراکت به‌عبادت آن جماعت حاضر ساخته تسلیم محض شدیم و با کمال قوت قلب تسلّی و فرح کامل یافتم در آنجا هیچ موزیکی جز صدای شکوهمند امواج دریا که کف‌زنان به‌طرف ساحل می‌آمدند نبود و آیا کجا می‌توان چنان ساز به‌این عظمت و نیرو و آلت تسبیح پیدا کرد، چقدر عزیز و از حد بیان برون است. آن تماشا مرا مفرح ساخت و ضمناً چه اندازه دربارهٔ کسانی که از این حال و مقام وحدت‌شناسی بیخبرند حتی اهل کلیساهای بزرگ که به‌دست انسان سـاخته شـده است و در مقابل این مقام عظیم طبیعی هیچ است افسرده شدم. من بسی طریق عبادات هر قوم را دیده و تعمق کرده‌ام، بعضی تغییر وضع در وقت عبادت می‌دهند و بـرخـی خـویش را مـغموم مـی‌سازند و جمعی دست و صدایشان را بـه‌همراه صـوت سـاز مـصنوعی بـلند

می‌کنند. اما همهٔ آنها در مقام این حال طبیعی به‌این شأن و شوکت هیچ است. هیچ باکمال جرأت در تمام عمر خود شهادت خواهم داد که طریق عبادتی باشکوه و صحیح‌تر از آنچه من دیدم پارسیان در ساحل دریای بمبئی به‌عمل آوردند نیست. مستر ساموئل لانگ Samuel Laing در صفحهٔ ۲۷۰ کتاب خود موسوم به‌تازه زرتشتی که مذاکرات مسترکارنگی را بیان می‌کند ضمناً خود ضمیمه می‌نماید که من از روی قلب خالص به‌مسترکارنگی آمین می‌گویم. اینک یک رسم مذهبی حسّی که شامل عین حقیقت و عین محسوسات و اصل رفعت و شرف است و انسان را پیوند و اتصالی نیک به‌طرف واجب‌الوجود حقیقی می‌دهد و آن طریق نماز زرتشتیان است که معرفت واقعی آنچه در عالم وجود دارای پاکی و شرافت و زیبایی واقعی است با نیروی ادراکات محسوسِ درست می‌رساند و به‌واسطه معرفت به‌آن مقامات به‌معرفت خالق واحد پیروی می‌دهد و در این صورت هیچ لزوم نداردکه انسان وقت خود را صرف موهومات نماید و آدم را به‌تعمق دریافت جوهر واجب‌الوجود معطل و از امور زندگی و راه صحت و حقیقت و سهولت باز داشته به‌صعوبت دچار کند. روشنایی غروب، آفتاب، سپهر، طوفان، ابرها، کوه‌ها، دریاها و تموّج و تلاطم اوقیانوسها، اینهاست که در نماز زرتشتیان ذکر می‌شود و به‌معرفت این خلقتهای عظیم به‌خالق حقیقی رهبری می‌گردد و این است که با کمال جرأت می‌توان گفت از علم مذهبی زرتشتیان فزون سودها می‌توان گرفت و آزادانه از روی حقیقت به‌جاها می‌توان رسید. آن اتّصال می‌دهد مذهب را از روی استقامت و صحت با آنچه نیک و زیباست، نه فقط به‌تصوّرات اقالیم و عوالم آینده، بلکه نیز به‌اعمال متداولِ یومیه.

برای حس حقیقت آنچه حق است و زیبایی آنچه زیباست نمازی است که به‌آرامی برای پرستش آفریدگار حقیقی ادا می‌شود و برای درک و تحصیل این حس و ادراک و امانت در آن اطاعت فرایض دینی را که دلالت به‌اعمال حسنه است ختم می‌نماید. پاکی ظاهر و باطن صحت و شایستگی کردار نیک، ادب و آزرم و درست معاملگی و تمام محاسن فریضه روزانه، مادام‌العمر ممدوح و خودسری و به‌غاوت و غفلت و جهالت را مذموم می‌دارد.

هراداتاس در این باب اشاره می‌نماید که: بر افراشتن اندیشه‌های شخصی از طبیعت صوری به‌طبیعت معنوی حقیقت‌شناسی به‌خوبی می‌توان از نمازهای زرتشتیان خصوص اجداد و نیاکان زرتشتیان کنونی ـ که بدون پرستشگاه و معبد مخصوص بر فراز کوه‌ها ادا می‌نمودند درک کرد و تعلیم گرفت. و مستر ساموئل لانگ [۱] در قطعه زیبای خویش بنام (به‌ایران) چه خوش سروده است که:

«ایرانیان قدیم هرگز بیهوده معبد خود را برسر کوهها قرار ندادند و بی‌جهت برفراز جای‌های وسیع بی‌دیوار خویش را مشغول پرستش خدای یکتا نمی‌نمودند. روح صفا و صدق را در هوای باز و جای فراز جستجو کردن طریق کامرانی و عین شعور و درک حسّی است. بیایید و ببینید و تمیز دهید ای گروه بت‌پرستان و مصنوعی‌ستایان قوم گاث [۲] و یونانیان و عبادت خود را برمنازل مصنوعی با آلات دست‌سازی قرار ندهید.»

۱ـ شاعر معروف انگلیسی

۲ـ بومیان فرانسه

«جهان است شادان به‌پندار نیک
ز پندار نیک است، گفتار نیک
چو پندار و گفتار تو نیک شد
نیاید ز تو غیر کردار نیک»

«مهدی کرمانشاهی»

فرگرد سیزدهم

تعالیم اجتماعی زرتشت

در این بخش چه خوب است نظری هم به‌اصل نماز و عبادت مذهب زرتشت بیندازیم.

در ابتدای هریک از نمازهای پارسیان چنین بیان می‌شود: **خشنوتره اهورهه مزدا**. و معنی آن طلب خشنودی خدای یکتا است و این آیه با کمال خلوص و اعتقاد کامل ادا می‌شود و بعد از ادای این آیه سخنانی که شخص را از اعمال گذشته و افکار و گفتار ناصحیح پشیمان و به‌امانت رهنمون می‌کند پیشنهاد و ادا می‌گردد. از آنجایی که نوع انسان جایزالخطا است این است که در نمازهای یومیه زرتشتیان یادآوری از توبه و از خطاهایی که به‌اندیشه و گفتار و کردار، ظاهر و صادر شده است پتت[1] به‌زبان می‌آید و پشیمانی روی می‌دهد تا آن خطاها مداومت و مزیت حاصل ننماید.

خواننده‌ی نماز چنان می‌گوید که: ای خدای دانا از سراسر

۱ـ به‌معنی توبه

اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای ناپسند و هرگونه گناهی که دانسته یا نادانسته از من سرزده است پشیمانم و توبه می‌کنم و از تو آمرزش می‌جویم و برای آینده پیروی نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک کرداری از تو کمک می‌طلبم تا برای جهان آینده سزاوار نشیمن در جای نیکان و پاکان باشم. اگر بخواهیم تمام حسنات نمازهای زرتشتیان را بیان کنیم در این جا به‌طول می‌انجامد و انشاء الله در جلد دوم واضحتر خواهیم گفت اکنون خوبست در باب مواعظ آن مذهب ذکری و فکری و تعمق بی‌غرضانه بنماییم.

کرفه‌های اجتماعی

اولاً از تعلیم و تربیت صحبت می‌کنیم. تربیت و تعلیم اطفال یکی از فرایض بر والدین می‌باشد و می‌فرماید تربیت و تعلیم نه فقط لزوم آن‌برای فواید ظاهری اطفال و والدینشان سفارش می‌شود، بلکه بهترین سود آن حسن مراتب روحانی و سرایت صفات خوب و برجسته‌ی آنها به‌دیگران است و این است آن نیروی اعظم که فساد اخلاق را بزداید و این است آن شمشیر جوهردارکه تمام جوشن‌های بدی را ببرد و از این روح معرفت است که زرتشتیان قدیم را محض پیروی آن دارای همه نیرویی نمود. چنانکه پروفسور رپ [1] Professor Rapp می‌فرماید: مشهورترین و زیباترین وضع ترقیات مردم ایران را هیچ باعث نشد مگر پی بردن به‌معرفت و حقیقت روح علم و ادب و تربیت. در حقیقت از زمان باستان نهال مقصود اصلی انسانیت در

۱ـ یکی از محققین دانمارکی

قلب هر نونهال ایرانی نشانده شده است که درستی کردار از روی علم و ادب بهترین راهنما و حافظ آنها خواهد بود و علم حفاظی است که آنها را وادار به‌تحمل سختی نمود و به‌علاوهٔ دلالتهای علمی به‌قوهٔ بازوی نیرومند باعث خدمات نمایان با بنای مملکت و وطن و حفاظت واقعی آنان گردید...

مطابق کتب پارسیان هر کار کرفه و نیکی که از فرزندان بروز کند والدین در صواب آن هم بهره خواهند بُرد و این است که مطابق دستورات مذهبی پارسیان درصدد تربیت فرزندان خودند که هرچه ممکنست اعمال حسنه بیشتر از آنها نمودار شود و زیادتر بهره روحانی برند و از طرفی دیگر، اگر محض غفلت و اهمال والدین کاستی‌ای در تربیت اولاد واقع شود و خطایی از آنها، محض عدم علم و درک حسن و قبح عمل، به‌ظهور رسد والدین ضامن خطاهای آنها خواهند بود و اگر والدین در حسن اخلاق فرزندان مساعی وافی به‌عمل نیاورند هر فساد اخلاقی که از اولاد بروز کند والدین نزد خداوند مسئول خواهند بود و به‌واسطهٔ این بیانات مذهبی نسبت به‌تربیت اولاد مسئولیتی بزرگ برذمّه والدین قرارگرفته و این است که لازمه جد و جهد را در تربیت و راستی و درستی اطفال می‌نمایند و از این جهت از حیث امر به‌تعلیم و تربیت فایده کامل از طریقهٔ مذهبی پارسیان ظاهر و ثابت است.

همه‌ی مردم دارای دو مقام عقل و خرداند:

۱ـ*آسنیده خرد* یعنی عقل جبلّی و خرد طبیعی.

۲ـ*گوشوسر و توخرد* یعنی خرد تحصیلی و اکتسابی.

این عقول یا ادراکات انسان را قادر می‌کند به‌پیروی طریقه **وهمن** یعنی نیک‌اندیشی و پرهیز و اجتناب از *اکمن* یعنی بداندیشی. خداوند

توانا از ردهٔ نخستین که عقل طبیعی باشد انسان را بهره داده ولی تحصیل مربوط به‌رده‌ی دوم است، البته با علم و تربیت. از این جهت تکلیف و فرض هرمزدیسنی است که نه تنها درصدد تربیت اولاد خود برآیند بلکه به‌تعلیم و تربیت دیگران نیز پردازند.

از سه قسم خیرات مخصوص که در وندیداد امر شده است یکی از آنها کمک در راه علم و تربیت نوع است و نظر به‌اطاعت این امر، چندین پارسیان دیندار متمول مبالغ بسیارگزافی برای توسعهٔ تعلیم و تربیت در میان نوع مخصوصاً برای فقراء و کسانی که بدون کمک دسترسی به‌آن مقام عالی ندارند در تأسیس مدارس صرف کرده‌اند.



سن مقتضی شروع برای تحصیل علم و تربیت در کتب زرتشتیان هفت است. قبل از آن باید اولاد زیردست والدین در خانه تربیت خانگی به‌وضع صحیح حاصل کنند. خصوصاً از مادر که زاینده و پرورنده طفل و تمام اوقات با او و مکلف پرستاری است. در سن هفت سالگی همین که اطفال زرتشتی از مقدمات دینی واقف شوند مکلّف به‌پوشش جامهٔ مقدس و بستن رشته دینی به‌خود هستند که سدره و کشتی باشد و این رسم دینی به‌عین مانند غسل تعمید عیسویان است. برای ترکیب لباس و وضع جامه پارسیان هیچ سفارشی نشده است. ولی هر لباس که بپوشند مجبور از داشتن سدره و کشتی در زیر آنند تا دلالت بر زرتشتیگری آنها باشد و این علامات تماماً پر از معنی هستند و دارندهٔ این علامات با درک معانی آنها دارای واعظ و ناصحی دایمی است که دلالت می‌کند دارندهٔ آن را به‌داشتن زندگی خالص و روح و جسمی پاک و بی‌آلایش. و هر شخص زرتشتی مکلف است روزی چند مرتبه کشتی را برای ادای نماز بازکرده دوباره

به‌آداب مخصوص بر کمر بندد و نمازی که در وقت باز کردن و بستن کشتی ادا می‌کند اداسازندهٔ آن را به‌توبه و انابهٔ از اعمال ناپسند گذشته واداشته و برای حفظ اندیشه و گفتار و کردار نیک که هومت و هوخت و هوورشت باشد دلالت می‌نماید. بعد از این سن و پوشش و بستن سدره و کشتی است که طفل قدم به‌عرصهٔ تربیت و تعلیمات و درک صوری و معنوی انسانیت می‌نهد چنانکه در کتب زرتشتی برای حفظ مقامات روحانی امر و تاکید کرده است نیز به‌همان اندازه برای حفظ مقامات جسمانی و تعلیم و تربیت الحاح و پافشاری نموده است و حفظ صحت بدن را اول شرط حفظ روح قرار داده است.

در اینکه وضع تعلیم و تربیت ایرانیان قدیم به‌نظر یونانیان و رومیان قدیم خیلی عجیب و غریب می‌آمده هیچ جای شگفتی نیست و این گونه دستورات اجتماعی معلوم و معروف است و در تمام ادعیه برکت طلبانه که برای برکت هر انسان در نمازهای مذهبی آمده است صحت و قوت تن را اول پایه حفظ سلامتی روح قرار داده است. دکتر ویر Dr. Weir رییس اداره ثبت و آمار بمبئی می‌گوید: در مقام مقایسه تعلیم و تربیت به‌طریق آیینی و حسی نسبت به‌جمعیت پارسیان و دیگر فرق، ما در میان آنها خصوصاً طبقهٔ بانوان بیش از هر قومی یافتیم و در مقابل این مطلب آنچه نتیجه گرفته شده است تربیت در میان اولاد پارسیان دوازده و ربع درصد در میان اولاد ذکور و هشت و ربع درصد در میان فرزندان اناثشان تقریباً در سن شش مشغولند و از سن شش سالگی الی پانزده اولاد ذکور و اناث پارسیان که در تحت تعلیم و تربیت هستند نسبت به‌تمام اقوام زیادترند و از سن پانزده به‌بالا خیلی کمتر بی‌سواد در میانشان یافت می‌شود. (در سنه ۱۹۰۸ که معین کرده‌اند در میان اولاد پارسیان هندوستان

صددرصد مغشول تربیت بوده‌اند). این از آن جهت است که کتب زرتشتی خیلی امر اکید برای تربیت و تعلیمات روحانی و جسمانی اطفال می‌نمایند و در تکمیل آنها به‌تربیت سخت تأکید می‌کند. اطاعت استاد و آموزگار و والدین و اکابر و مشایخ قوم و بزرگتران خود و اطاعت اوامر فرمانروایان را یکی از فرایض عمدهٔ تعلیمات قرار می‌دهد. از این جهت اطفال زرتشتی مجبور و مسئول‌اند که شفیق و مهربان و مطیع به‌تعلیمات دینی که توسط آموزگارانشان بیان می‌شود باشند و اطاعت والدین یکی از محسنات مذهبی و تعلیمات مذهب زرتشتی است و اطفال نافرمان را گناهکار می‌دانند. محاسن اطاعت والدین چنان در میان زرتشتیان قدیم معتاد و دایر شده بود که مطابق تصدیق *هراداتاس* هر طفلی که بی‌اطاعتی می‌نمود او را متهم به‌غیر حلال‌زادگی می‌نمودند و بی‌نهایت درجه منفور واقع می‌شد...

والدین حکمرانان خانه خویش بودند. یعنی پدر پادشاه و مادر ملکه خانه محسوب می‌شد و از این جهت اولاد به‌منزلهٔ رعیت مجبور از اطاعت امر ملک و ملکه بودند. اطاعت والدین در خانه و معلمین در مدرسه طفل را وادار به‌اطاعت و لیاقت مقامات عالیه و انجمنهای دینی می‌نمودند و بدین وسیله سزاوار خدمات شایسته سلطنت و فرمانروایان واقعی می‌شدند و هر طفلی که به‌والدین بی‌اطاعتی می‌نمود ابداً اجازه نداشت در مجالس و انجمنها و مقامات منیع داخل شود و او را رعیت نافرمان سلطان مملکت محسوب می‌نمودند و از این جهت است که کتب زرتشتی شدیداً در این باب تأکید صریح می‌نماید. یکی از برکاتی که مؤبد و پیشوا در هنگام آفرینگان و ادای سایر فرایض در هر خانه که می‌رود می‌طلبد برکت اطاعت اولاد آن خانه به‌بزرگتران آن خانواده است و به‌این دعا،

سوگند ادا می‌نماید که اطاعت در این خانه بر بی‌اطاعتی غالب آید و صلح مخالفت و دشمنی را از این خانواده بزداید و نیروی داد و دهش و بخشش احتیاج را از این خانواده دور کند و ملایمت و ملاطفت و بردباری در این خانواده بر غرور و گردنکشی غالب آید و راستی بر دروغ مظفر و پیروز گردد.

در فوق ذکر شد که تربیت و تعلیم والدین دلالت به‌تربیت و تعلیم فرمانروایان می‌نماید و این دلیل تأثیرات حسن اخلاق و رفتار و محبوب‌القلوب شدن پارسیان در نزد حکام است و در جاهایی که ساکن‌اند آنها را بدین وسیله قوت نفوذ حاصل می‌شود.

طریقهٔ زرتشتی محبت و حرمت را تعلیم می‌دهد و اطاعت و فرمانبرداری را تأکید می‌نماید و بدیهی است در جایی که محبت و قانون و اطاعت و یکرنگی سلطنت می‌کند در آنجا صلح و سعادت خسروی می‌نماید. مادَرِ پارسی برای پسر خویش دعا می‌کند تا پسرش دارای رای متین و فراست صحیح و تدابیر مفید و اطاعت کامل شود، و تا شایستگی درجات عالیه و لیاقت دخول به‌مجالس و محافل و خدمات بزرگ خسروانه و *پرمان روایان* حاصل کند و از این جهت در باستان مقام سلطنت و فرمانروایان همواره شایستهٔ اشخاص صحیح و مطیع و سالم و از اشخاص مغرض خاین منزه بوده است. چنانکه عرض شد همواره شخص پارسی به‌موجب تعلیمات مذهبی مجبور به‌قبول تمام آداب و اخلاق نیک و موافق طبیعت است تا از معرفت این حسنات و طبیعت صوری آثار معنوی که خداشناسی است در او بروز کند، چون دارنده چنان حسناتی همواره اتحاد و یگانگی و یکرنگی و موافقت را در طبیعت خود دارا خواهد بود. پس از آن طبیعت به‌طبیعت فوق آن رهنمونی خواهد یافت و نتیجه

تعلیمات آیینی با حسن وجه ثمربخش عالم حیات انسانی گردیده و آنچه جمعی از روی سرگردانی در تلاش آنند به‌آسانی در می‌یابند.

آنچه هراتاداس از ایرانیان زمان خود گفته است فرقی نکرده است و پارسیان امروزه هم دارای همان عقاید و مقامات‌اند. آن مورخ کبیر می‌فرماید: کسی که خیر خود را می‌خواهد باید خیر جمع را بخواهد تا خود نیز از جمله آنها باشد و این عادات آیینی یکی از عادات نیک زرتشتیان است که دعا در حق سلطان وقت و اهل مملکت می‌نمایند. زیرا خود نیز از جمله اهل مملکت‌اند و در آخر هر نماز که زرتشتی اوستای تندرستی می‌خواند مخصوصاً نخست برکت و سلامتی فرمانروای زمان و جماعت و انجمن‌های نیک و نوع خود را می‌طلبد و بعد نسبت به‌والدین و خودش و زن و فرزندان و به‌همین نحو دعا و احترام سلطان و فرمانروایان عادل عادت طبیعی زرتشتیان است هم‌چنین نفرت از بی‌سیاستی و فرمانروایی ظالم و جبار. چون فرض فرمانروایان عادل نیک است که در حفظ اهالی مملکت و ولایات متعلقه نظرات دقیق بیندازند. این است که هرگاه آن مقامات را به‌پارسیان بسپارند که فرض دینی آنهاست چنان که بایسته و واجب مراتب حفظ‌الصحه است به‌عمل خواهند آورد و در تمام فرایض عمل مذهبی زرتشتیان چون نیک نظر کرده شود رشته تمام به‌حفظ‌الصحه منتهی خواهد شد. چندین فصول وندیداد صراحتاً در باب حفظ‌الصحه توصیه می‌نماید. اغلب از اوامر صادره دینی دلالت صریح بر علم حفظ‌الصحه و هر درجه از درجات سن انسانی می‌کند.

آیین نظافت

در آیین زرتشتی امر شده است که هر زرتشتی باید روزی چند مرتبه دست و روی خود را بشوید و بدون شستن دست و روی نزدیک به‌نماز و غذا نشود تا مخالف طبیعت و حفظ‌الصحه علتی عارض نگردد. حتی اگر دست به‌آب دهن خود یا دیگری می‌رساند مجبور از شستن فوری است.

از بستر زنان زاییده باید دوری گزینند که مبادا تب زایمان و امراض محتملهٔ دیگر به‌آنها سرایت کند.

هر زرتشتی باید از غسّال و مرده‌کَش اجتناب نماید که مبادا از آنها مرضی به‌او سرایت کرده و از او به‌دیگری. و اگر اتفاقاً آنها را لمس کرد باید قبل از آمیزش به‌جمعیت خود را نیک شست و شوی نماید.

نیز قانون زرتشتی پیروانش را امر می‌نماید که خاک و آب و باد را پاک دارند. پاک کنندهٔ اصلی آفتاب را می‌دانند و در جایی که تابش آفتاب نمی‌تابد به‌نیروی سوزاندن چیزهای خوشبوی در آتش باید آن جایگاه را از آلایش پاک نمود زیرا در پاک کردن آتش را ثانی آفتاب به‌حساب می‌آورند.

آب را به‌کثافات آلودن گناهی بزرگ می‌دانند و نه فقط ارتکاب چنان قصوری را گناه می‌دانند بلکه خطای در آن کار را هم. یعنی هرگاه کسی ببیند که آلایشی در آب است و آن را دفع نسازد شریک در آن گناه شده است.

بر هر زرتشتی فرض است که در هنگام گذر نمودن اگر ببیند کثافتی و آنچه مخالف حفظ الحصه است در نهر آب افتاده است باید داخل آن آب شده آن کثافت را هرچه باشد دفع کند تا از تأثیرات آن صدمهٔ

به‌مردم نرسد و چنان عملی را صواب بزرگ شمرده است و به‌عکس دیدن و چشم پوشیدن چنان چیزی را گناه بزرگ بشمار می‌آورد. در طریقهٔ زرتشتی برای سپردن میت به‌محل خود باید به‌هر طریق ممکن که برای زندگان سهل‌تر است و باعث آزار زندگان نمی‌شود قیام و اقدام نمود و اینکه انگلیسیان مثلی دارند که پاکی ثانی پارسایی است در هیچ جا بیش از طریقهٔ زرشتی تأکید در این باب نمی‌کند که پاکی را اصل پارسایی و عین درجهٔ انسانی می‌دانند.

مستر ساموئل لانگ می‌فرماید: برکندن ریشهٔ بدی صوری و معنوی و حذر از خبائث و آلایشات یکی از احکام صادره و اصول کلمهٔ شهادت زرتشتیان است و آن امر و قانونی است که هیچ گاه مخالف و کهنگی نداشته در تمام اوقات به‌تعلیمات درست، وقت موافق و باعث صحت روح و جسم است. چنانکه گفتیم یکی از فرایض زرتشتیان است که خاک را پاک دارند و یکی از شرایط پاک داشتن خاک آباد نمودن آن به‌وسیلهٔ کشتکاری است که سفارش شده و عمل زراعت و آبادانی خاک را صوابی عظیم شمرده و چنان امری را واسطهٔ قوّت و غلبهٔ مادهٔ نیکی برمادهٔ بدی قرار داده است.

زراعت

در وندیداد باب سوم آیهٔ ۳۱ می‌فرماید: صواب آبادانی خاک و وسعت زراعت مطابق با صواب پاکی و خالص کردن مردم از بدی و ناپاکی است. زیرا هر دو باعث احیای نفوس می‌باشد.

زمین مزروع آباد یکی از پنج قسم زمینی است که در آن باب از وندیداد بدین طریق مژدهٔ خوشحالی می‌دهد:

۱) زمینی که روی آن خانه ساخته شده و در آن خانه پرستش خدای یکتا به‌عمل می‌آید.

۲) زمینی که برروی آن به‌قانون دینی ازدواج دو تن واقع می‌شود و با فرزندان خود به‌خداپرستی و آیین صحیح به‌شادمانی زندگی می‌کنند.

۳) زمینی که به‌واسطهٔ زراعت از کثافات و باتلاق و شوره‌زار بودن صورت آبادانی می‌پذیرد.

۴) زمینی که برروی آن گله و رمه پرورش می‌یابند.

۵) زمینی که به‌واسطهٔ تردد و عبور انسان و حیوان برای معامله و غیره سود عاید می‌شود.

ذکر این گونه مسایل در وندیداد یک روحانیت و نیروی مخصوص صوری و معنوی برای حفظ مقامات روحانی و جسمانی به‌زرتشتیان بخشیده و حقیقت و دقایق صحت آیین زرتشتی را مشهود می‌دارد.

فاما، از باب تقوی و پارسایی چون به‌کتب زرتشتی نظر دقت افکنده شود جامعیت مخصوص درین باب داشته در هر بیانی اشاره و امر و توضیحی برای تقوی و پرهیزگاری می‌نماید.

تقوا و پرهیزکاری

در وندیداد باب ۳ آیهٔ ۴۳ به‌خوبی در باب پرهیزگاری توضیحات مفیدی داده و مقام و مراتب پرهیزگاران را معین می‌کند و مخصوصاً در تقوی و پرهیزگاریِ پیشوایان و مؤبدان امر اکید می‌فرماید و از باب همین تعلیمات مذهبی زرتشتیان است که ایرانیان قدیم مطابق اظهارات مورخین قدیم از قبیل سترابو Strabo و گزنوفون Xenophon

و غیره در حسن تقوی معتاد و معروف بوده‌اند. روزه گرفتن به‌وضعی که در میان سایر ادیان امر و دایر است در طریقهٔ زرتشتی در هیچ جا امر نشده است.

در کتب قدیم پارسیان هیچ امری برای صرف مسکرات نیامده لکن در مواعیظ بعد اظهار به‌اعتدال شده است.

آدربار مار اسفند در پندنامهٔ خود توصیهٔ به‌اعتدال نموده است و می‌گوید: باده را به‌حد اعتدال صرف کنید. تا از بی‌عدالتی گناهی صادر نشود. در دادستان دینی باب ۴۰ و ۴۱ اشاره در باب صرف هرچیز نموده، ضمناً توصیه و نصیحت می‌نماید که هرکس باید زمام اختیار طبیعت خویش را در هر مورد و مقام استوار در دست داشته باشد و کسان تنومند و زورآور را از صرف باده به‌طور کلّی منع می‌نماید و می‌فرماید: کسی که دیگری را به‌آشامیدن باده وادارد به‌عین خطای آن، مانند آن است که خود آشامیده است و اگر از آشامنده عمل ناپسندی بروز کند گناه آن بذمهٔ کسی است که او را به‌آشامیدن وادار کرده است. فقط کسی مجاز است باده بیاشامد که مانند سایر اغذیه و مشروبات سودی از آن به‌خود او یا دیگری عاید شود و آزار و اذیتی از او نسبت به‌خود یا دیگری بروز نکند والّا قطعاً ممنوع است.

آن کتاب توصیه می‌نماید که هرکس باید برای صرف هرچیز امتحانی از حد اعتدال آن برای خود حاصل نموده در صرف هرچیز از حد اعتدال تجاوز ننماید و باده‌فروش را گناهکار محسوب کرده است.

چون از این مقام هم بگذریم نیک است نظری در باب ثروت و زحمت و فقر بیندازیم. چنان که هراداتاس فرموده است: هر پارسئی

قبل از دعای برای خود دعای فرمانروای زمان و هواخواهانش و جماعت را فرض خود می‌داند و خود را منجمله آن جماعت به‌شمار می‌آورد و این یکی از توصیات آیینی است که هرکس منفرداً خود را کسی ندانسته از جزو جماعت خارج نداند و خویش را حتماً عضوی از اعضای جماعت بشمارد تا نیکی بهرهٔ جمعیت شده هریک از اعضای آن جمعیت به‌جای خود بهره‌ور شوند.

آداب برادری

در باب دوازدهم یشت که شامل فصول ایمانی زرتشتی است هر زرتشتی اعتراف به‌برادری با دیگران می‌نماید و حتی پیمان می‌کند که مقام برادری را با جمعیت استوار و محفوظ داشته در خطرات برادران خود شریک باشد و جان و مال هریک از افراد جماعت را به‌عین مانند جان و مال خود حفظ نماید و خویش را از عضویت هیئات جماعت جدا نداند و تا آنجایی که توان و قدرت دارد برای خیریت و سعادت جماعت بکوشد و از جهت همین تعهدات و فواید برادریست که هریک از زرتشتیان دیندار به‌قدر قوّت مال خویش را صرف برادران دینی خود نموده و به‌بروز آثار خیر اساس برادری را در میان برادران خود استوار می‌گزارند و در داد و دهش و خیرات و مبرات نسبت به‌برادران خود فرو گذاشت نمی‌کنند. به‌تحقیق می‌توان گفت هرگاه فرزندان و اخلاف زرتشتیان امروزه نسبت به‌ثروت آن روزهٔ خود مانند زرتشتیان کنونی بی‌مضایقه مال خود را در آثار خیر و داد و دهش میان زرتشتیان بذل و انفاق کنند به‌زودی آثار فقر و فاقه از میان این قوم برخواهد افتاد و هریک مستقبل با اقبالی خواهند شد و جهت اینکه

هم‌اکنون زرتشتیان دیندار از مال خـود چشـم پـوشیده خـزانـه‌های مخصوص برای رفاه حال برادران خود آماده کرده‌اند جز اطـاعت و فایدهٔ احکام مذهبی آنها است.

همچنین در تمام مجالس سور و عزای این طایفه وجهی به‌عناوین گوناگون بذل و بخشش برای خزانهٔ ملی می‌شود و در هنگام انفاقهای دیگر نظر به‌درجه و مقام و ثروت اشخاص نمی‌شود، بـلکه هـرکس دیندارتر است بیش‌تر همت خود را بروز می‌دهد و افتخار دینداری می‌یابد و مخصوصاً در هنگام عروسی و اوقات ضیافت و جشـن و مجالس شادمانی به‌یادگاری آن مجلس وجوه قابل توجه‌ای انفاق و بخشش می‌شود و همچنان در مجالس عزا به‌یادگار کسی که وفـات یافته است اندوختهٔ خوبی بهرهٔ ملت می‌گردد و در وندیداد سه قسم داد و دهش و خیرات را بس ستوده است:

۱) دستگیری بینوایان و دهش به‌ازرانیان یعنی مستحقین.

۲) مدد کردن در فراهم آمدن ازدواج دو بینوا به‌قانون صحیح.

۳) در راه تربیت و تعلیم نوع. اگر کسی به‌فهرست بخشایش‌های پارسیان بمبئی خصوصاً به‌داد و دهشهای بزرگمرد پارسیان در جود و سخا ارباب جمشیدی جی جی بایی بارونت نظر نماید خواهد دید که این هر سه فقرهٔ فوق منظور شده است.

در آیین زرتشـتی فـریضهٔ بـرادری و دسـتگیری و داد و دهش را منحصر و محدود به‌برادران دینی نمی‌نماید، بلکه به‌تمام مستحقین از هر طریقه و آیینی که باشند می‌نماید. چنانکه دکتر هـاگ مـی‌گوید: قانون خیرات و داد و دهش را باید از زرتشتیان فراگرفت که تاکنون در رعایت کلیهٔ نوع لازمه بذل توجه را بدون بینونیت نموده‌اند.

مستر ساموئل لانگ می‌گوید: یکی دیگر از امـتیازات مسـتحسن

رفیع‌الدرجه‌ی آیین زرتشتی امر بداد و دهش و خیرات و نیکوکاری نسبت به‌عامه است. چنانکه از خیرات و مبرات و داد و دهش پارسیان می‌توان نمونه خوب ظاهر داشت که نسبت به‌تعدادکم خود بیش از هر قومی در این جاده ره‌پیما شده‌اند و در راههایی صرف کرده‌اند که تماماً منتهی به‌مقام انسانیت می‌نماید. این است نتیجهٔ اطاعت آیین پاک که خود با مشقت رنج برند و برای دیگران گنج نهند و این است که زرتشتیان با این اعمال و آثار خیری که از جذابیّت مذهب خود بروز داده‌اند به‌علاوه‌ی منت براهل مشرق زمین نهادن، مغربیان را هم مرهون منت آثار خود دارند.

پارسیان غالباً تجارت پیشه‌اند و پول را در تجارت بیش از ملک می‌گردانند، این‌ها از وازدگان قوم ستم رسیده هستند و همین افتخار آنها را بس که ستم رسیده و مظلوم‌اند نه ستم رسانه و ظالم.

پس از اینجا می‌توان تصدیق کرد که هر درختی را از میوهٔ آن توان شناخت و در صورت پسندیدگی به‌مزیت آن پرداخت و برجست و نهال آن را به‌هرجا نشاند و همهٔ مردم را از آن بهره‌ور ساخت و از بیانات کتابی و علامات کرداری میان مردان و زنان این قوم صحت و حقیقت آن آیین را از روی عقیده خالص تصدیق نمود و همچنین که در آیین زرتشتی داد و دهش و خیرات و مبرات را بسیار ستوده و صواب عظیم دانسته است همینطور بخشایش به‌غیر ازرانیان[1] و تنبلی و بیکاری را نکوهش نموده و گناه شمرده است.

۱ـ مستحقین.

کار در آیین زرتشت

در یشت باب شصت و دوم آیهٔ پنجم برای تمام کارکنان و مزدوران هر طبقه هشت ساعت تمام شبانه‌روزی خواب و استراحت قرار داده است.

پندنامهٔ پهلوی بزرگمهر هشت ساعت شبانه‌روزی برای عبادت و پیروی به‌مطالب روحانی مقرر داشته و هشت ساعت برای زراعت و سایر پیشه‌ها و هشت ساعت برای آسایش.

اکنون نظری در تأثیرات مذهب زرتشتی و مقام علم و معرفت و حرفت و صنعت و تجارت و سلطنت و حکومت و معاشرت بیندازیم:

در باب علم و معرفت در آیین زرتشتی فرمان خوش‌آهنگی بیان شده است که هنوز عالم مادی سایر مذاهب و بی‌مذهبان که شک در الوهیت و انکار به‌وجود خدا دارند به‌آن مقام عالی پی نبرده و طی نکرده‌اند.

زرتشت در هنگام وعظ در یشت، باب سی‌ام می‌فرماید: ***«بیایید و بشنوید و بخرد صحیح بسنجید و آن وقت بپذیرید نه به‌ایمان ناقص و دیدهٔ کور معنوی. بلکه به‌چشم حقیقت بین و ایمان صحیح و عقل صافی.»***

ایمان در وحدانیت خدا و بی‌زوالی روح و سزا و جزای جهان آینده هر خاطری را به‌طرف خود متوجه دارد، چنان ایمانی در آیین زرتشتی نه فقط خاطر را متوجه و صاحب تصوّر را دلالت می‌نماید بلکه به‌شرحی که قبلاً گفتیم با توجه به‌مربیات اثر معنوی را به‌معرض شهود و ثبوت می‌آورد و به‌زودی اندیشه را به‌بروز حقیقت ره کامرانی

می‌دهد. باز لازم به‌توضیحات است که معرفت در آیین زرتشتی نه مانند بعضی ادیان فقط به‌مواعید امیدوار می‌کند، بلکه به‌آثار آن حقیقت را ظاهر و به‌جزا و سزای عمل امیدوار می‌سازد و هرگز به‌مزد بی‌عمل و شفاعت این و آن امیدوار نمی‌نماید.

سعایت و ایرادگیری به‌سایر ادیان را اجازه نمی‌دهد و زیان‌رسانی به‌دیگری را محض سود خود تصویب نمی‌کند و ایمان تعبدی و قبول مذهب اجباری را تجویز نمی‌نماید. یکی از حسنات قوّه حال زرتشتیان این است که به‌هیچ وجه دیگری را برای قبول مذهب زرتشتی به‌طرف خود نمی‌کشاند و آنچه ممکنشان باشد در بهبودی حال قوم خود می‌کوشند و از این سبب است که با آن همه انقلابات و صدمات در مملکت غربت، این گونه استوار به‌مذهب خود چسبیده و نتایج آیینی خود را جلوه‌گر عالم انصاف نموده‌اند.

معرفت علم مذهبی آنها را بسی با شکیبا و متحمل قرار می‌دهد که در عین صدمات از آزادمنشی و داد و دهش و دستگیری فروگذاشت نمی‌کنند. علم تجارتست که زرتشتیان را به‌این اندازه روی به‌سعادت و اقبال نهاده و کسانی که آن همه مال در راه خیر و سعادت برادران خود بذل و بخشش کرده‌اند از هیچ راهی جز تجارت تحصیل نکرده‌اند.

فرارونی، یعنی بر درستی و امانت در داد و ستد درکتب زرتشتیان بسیار تأکید شده است. خیانت با شرکاء وکم‌فروشی و کاستن از مزد معین مزدوران و تحصیل ثروت از راه‌های ناستوده و نقض عهد و معاهدات کاذبانه و هکذا، تمام این قبیل اعمال راگناه و سزاوار مکافات دنیوی و اخروی شمرده است. مخصوصاً در پند و اندرزی که در هنگام دامادی به‌داماد ابلاغ می‌شودکه شریک مرد آزمند نشود.

در آداب زناشویی

حالا خوب است نظری به‌تأثیرات و قدرت مذهب زرتشتی در آداب و معاشرت آن اندازیم، مطابق کتب پارسیان شوهر به‌منزلهٔ پادشاه و زن به‌مقام ملکهٔ خانواده محسوب می‌شود. فریضهٔ شوهر پرستاری از زن و فرزندان و فراهم آوردن سامان لازم خانواده است و فریضهٔ زن توجه لازم برای مرتب داشتن امور خانه و حصول مسرت شوهر و فرزندان و پرورش اولاد از روی آداب صحیح می‌باشد.

در قانون زرتشتی بعد از وضع حمل شیر ندادن بچه از پستان خود مگر به‌علتهایی که مجبور باشد گناهی است مذموم.

به‌قانون زرتشتی مادری که بچه خود را از سینه خویش شیر می‌دهد و بدان قسم در آغوش خود پرورش می‌نماید خون طفل از خون خانوادگیشان زایل و مخلوط نشده است و محبت و حرمت و شکرانهٔ حقوق مادری از ذمه طفل خارج نگردیده و هر مادری دعا می‌کند که فرزندش دارای طبیعت صحیح و خلق سلیم و تنومندی و سلامتی و نیرو و لایق احترامات و مقامات عالیه و پسند انجمنی و باعث جلال خانواده و عزت و راحت اهل کوچه و ده و شهر و ولایت و مملکت خود گردد.

صفات شوهر مطابق نظرات زرتشتی باید با همّت و با فراست و فهم و قادر برمعاش و پرستاری زن و فرزندان و راستگو به‌زن و همه کس و نگاهدارندهٔ پیمان درست و عاقل و با علم و تربیت باشد و شوهر عاقل و با علم و فراست را مشابه به‌درختی سبز بارور تعبیر کرده‌اند که از آن جز بار و بر پرورش و سود حاصل بخشی و

سایه‌اندازی چیزی که مضرّ به‌حال طبیعت باشد ظاهر نشود و صفات زن خوب باید عاقله و تربیت شده و با شرم و حیا و محترمه و شفیقه و فرمانبر و باعفّت باشد. اطاعت شوهر یکی از فرایض زن است و زن فرمانبر قابل تمجید و باعث سعادت شوهر می‌باشد و بی‌اطاعتی را گناه بزرگ شمرده است.

زنی که لااقل روزی سه مرتبه در صبح و عصر و شب بیاناتی بنماید که از حیث اندیشه و گفتار و کردار مطابق با اندیشه و گفتار و کردار نیک شوهر باشد مانند این است که سه مرتبه نمازکرده است و همان صواب نمازکردن را خواهد داشت. هرگاه نتواند چنان با فراست باشد که اظهاراتش بی‌مقدمه مطابق آید. باید لااقل روزی سه مرتبه از شوهر بپرسد که اندیشه و گفتار و کردار نیک تو امروز به‌چیست تا من با تو موافق باشم و در قانون زرتشتی چنان زنی موافق و مطیع و شفیق و بسیار ممدوح و قابل ستایش است.

دکتر وست[1] می‌گوید، اگرچه زن زرتشتی محکوم و مجبور است که خیلی مطیع نسبت به‌شوهر خود باشد، ولی دارای آن سعادت هم هست که محترم و ممدوح‌تر از هر قسم زنان سایر مذاهب مشرق‌زمین باشد. سرجان ملکم Sir John Malcom می‌گوید: طریقهٔ زرتشتی مقام زنان را با مقام مردان در درجات عالی بدون تباین برابر قرار داده است و ترقیات ایرانیان قدیم یک علت بزرگش، همین بوده همان احتراماتی که نسبت به‌زنان منظور می‌شده است. بی‌گمان باعث آن همه ترقیات ایرانیان قدیم در علم و فرهنگ شده است.

بلی هیچ کس سزای نیکی را بدی و سزای علم را جهل نخواهد

1. Dr. West

دید و ترقیات کنونی زرتشتیان و آوازهٔ آنها در بمبئی جز همان مساوات و عالم و با تربیت بودن زنانشان مانند مردانشان نبوده که باعث سعادت و کامرانی مردان و ترقیات آن قوم شده است.

دکتر هاگ می‌گوید: کتاب زرتشتیان مقام و مدارج مرد و زن را یکی دانسته و مخصوصاً حفظ مقامات آیینی آنها به‌واسطهٔ زنان شده و می‌شود و انجمن‌ها و هیأتهای اتحادیه داشته و دارند. رسوم مذهبی مردان و زنان آنها یکی است و پس از وفات زنان بدون تفاوت رسوم مذهبی برای آنها مانند مردان ادا می‌شود و درکتب زرتشتی به‌همان اندازه که برای تربیت مردان تأکید می‌کند و تعلیم می‌دهد به‌همان اندازه نسبت به‌زنان نیز سفارش شده است. نیز خوب است در اینجا چند کلمه‌ای در باب عروسی زرتشتیان گفته شود تا خاطرها را از وضع آن مسرور دارد.



عروسی یکی از تعلیمات مفیدهٔ مؤکدهٔ طریقهٔ زرتشتی است و همی فرماید: مرد داماد شده شادتر از مرد عزب[1] است و مرد داماد شده توانِ مقاومت هر چیز روحانی و جسمانی را بیش از مرد عزب خواهد داشت و مرد داماد شده حفظ مراتب دینی و دنیوی را بیش از مرد عزب می‌تواند بنماید.

درگاتها باب ۵۳ آیهٔ ۵ می‌فرماید: به‌شما می‌گویم ای مردان داماد شده و ای زنان عروس شده همیشه جفت خود را در خاطر داشته باشید و با یکدلی و یک جهتی طریقه پاک آیینی را ره‌پیما شده با دست اتحاد و اتفاق خویش را ملبس به‌لباس راستی و اشویی نمایید

۱ـ عزب یعنی داماد نشده.

زیرا یقیناً زندگی صحیح و از روی شادمانی خواهید داشت.

در وندیداد باب سوم آیهٔ ۲۴ می‌آید: شخصی که جفت اختیار نکرده حکم زمین باروری دارد که قابل همه‌گونه زرع است و صاحب آن هیچ توجه ننموده، به‌حال پژمردگی و بی‌ثمری بگذاردش. زمین قابل زرع چون در آن کشتکاری شود نه فقط باعث زیبایی آن نقطه می‌گردد بلکه اسباب پرورش و فیض‌بخشی اطرافیان خود هم می‌شود. از این روی زن و مردی که ازدواج اختیار کرده‌اند نه فقط بر زیبایی و جلال و سرور خود می‌افزایند بلکه به‌واسطهٔ راستی و اشویی و نیک کرداری خود برکت و نعمت سعادت را در میان همسایه و دوستان خود می‌گسترند، مخصوصاً دربارهٔ عروسی تعلیماتی داده و سفارشاتی در کتاب زرتشتیان شده و کسانی را که همت و کمک در ازدواج ما بین همکیشان خود می‌نمایند صوابکار نامیده است. (مطابق باب ۴ وندیداد آیهٔ ۴۴). لهذا جمعی از پارسیان غنی خیراتهای مخصوصی در این راه نموده و خزانه‌های موقوفهٔ مخصوصی گذارده و برای کمک به‌ازدواج اشخاص فقیر از حاصل آن وجوه انفاق می‌نمایند.

کوچکترین سن مقتضی برای ازدواج را در طریقهٔ زرتشتی پانزده قرار داده است.

بر والدین است که مخصوصاً تکلیف ازدواج به‌اولاد بالغ خود نمایند و رضایت خویش را به‌آنها ظاهر دارند. درباب عقد و نکاح با خارج مذهب در طریقهٔ زرتشتی تصویب نکرده است. زیرا با تولید اولاد چنان ازدواجی تولید نزاع و خصومت در اخلاق و خوی و عادات و رسوم دیگر خواهد کرد.

در بالا گفتیم که مذهب زرتشتی فزون آنها را در طریقهٔ مذهبی

صابر و با شکیبا ساخته و نسبت به‌ایمان و اعتقاد دیگران ایرادی تجویز نکرده است. به‌علاوه این زرتشتیان را در آمیزش به‌روش برادرانه و اتحاد با هرکس تعلیم داده است. چنانکه زرتشتیان امروز هم اطاعت این تعلیم مقدس را فرض ذمّهٔ خودگرفته باکمال آزادی و صداقت و بی‌خیالی با هر طبقه و هر قوم و هرکس در آمیزش مضایقه ندارند و در شادی و غم و شرکت در مصایب و بذل اعانه نسبت به‌ستمدیدگان فروگذاشت نمی‌نمایند.

خانم فرانسیس پاورکاب Mrs.[1] Francis Powèr Cobbe در تعلیمات جدید و قدیم خود دربارهٔ همه قسم اخلاق نیکو و خیرات و داد و دهش مطابق تعلیمات کتب زرتشتی و عادات میان زرتشتیان پس از تحقیقات در باب زرتشت اظهار می‌داردکه من شگفت دارم از این که اگر زرتشت پدیدار نشده و راه حیات صحیح را در هنگامی که هیچ قانونی در میان جامعه بشریت نبود و وی به‌آنها نیاموخته بود آیا امروز و بعد حال مردم دنیا چه گونه بود.

اتهامات بی‌اساس

بدیهی است آیین پاکی که درجهٔ حقیقت‌شناسی و حکمت و معرفت را به‌انتها رسانیده و تمام اوامر و تأکیداتش بر تنظیم و ترتیب امور عالم و صحت جسم و سلامتی روح و حفظ درجات انسانیت با نیکویی تمام بوده، هرگز کاری شنیع را تجویز ننموده است. یکی از مسایل مهم عالم، عمل ازدواج یعنی زناشویی است که در طریقهٔ

۱ـ یکی از زنان محقق و خیلی معروف انگلیس و نویسندهٔ کتاب آداب عشایر و دیگر کتب.

زرتشتی امر به‌وه یعنی اختیارکردن یک تن شده است و به‌عبارت دیگر چنانکه زن نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد. شوهر هم اجازهٔ اختیار نمودن بیش از یک زن ندارد و طلاق یعنی رها کردن جفت خود هم در طریقهٔ زرتشتی تجویز نشده است و در ضمن اگر مردی یا زنی بدکار گردد و بدکاری او به‌اندازه‌ای باشد که بزرگان و قضات مذهبی تصویف در مفارقت نمایند. سزاوار چنان است، ولی آن مفارقت باید اعلان عام گردد و ثبت دفاتر شود تا به‌علاوهٔ عبرت سایرین، دیگر نشناخته ازدواجی بین فرزندان آن مرد که از جفت دیگر تولید می‌یابد و یا فرزندان خود آن اشخاص که محض مفارقت از شناسایی دورگردیده‌اند واقع نشود و سن ازدواج پسران را از پانزده سالگی و دختران را از سن چهارده به‌طریق آیینی مجاز فرموده است تا زودتر عنان اختیار بر سر توسن سرکش شهوانی زده از تجاوزات نفس امّاره جلوگیری شود و ثانیاً در عقیدهٔ زرتشتیان اختیار جفت هرچه بیشتر بعد مسافت در خون داشته باشد، باعث صحت آن وجود خواهد شد. ولی نه از خون قومی دیگر. یعنی ایرانی با ایرانی و آن هم از اهل مذهب خود تا آلودگی خون و اختلاف عقیده حاصل نشود. نزدیکتر از دختر عمه برای پسر عم و دختر خاله برای پسر خالو نکاح نمی‌نمایند و نکاح مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و اگر زن مرده باشد، مادر زن و حتی دایه‌ای که شیر به‌طفلی از آن خانواده داده باشد و نکاح اولاد آن دایه یا کسی که شیر آن دایه خورده باشد و هکذا ابداً تجویز نشده و از ابتدای پیدایش آیین پاک مزدیسنی تاکنون این عقیدهٔ پاک مرسوم و معمول بین زرتشتیان بوده و هست و کتب زرتشتی و عادات و رسوم هر عصر بین زرتشتیان گواه صادق این آیین پسندیده می‌باشد.

اما افسوس که بی‌اطلاعان یا نادانسته یا از روی غرض به‌عمد نسبتهای ناسزا به‌این کیش بهین و بافرهی داده و آنچه از روی عناد، پیشهٔ خود کرده‌اند این است که پناه برخدا زرتشتیان مادر و خواهر و دختر هریک از نزدیکان خود را که ممکن است بدون ترس خدا و خلق به‌عقد نکاح خود در می‌آورند. (خداوندا مرا از تکرار این ناسزا بیامرز. زیرا غرض از ذکر آن در اینجا رفع این ناسزای کذب محض است نه شرکت در اقرار.) و شاهِدِ قول خود را داستانِ هما و بهمن قرار می‌دهند. یعنی می‌گویند به‌قول شاهنامه چون بهمن دختر خود همای را به‌عقد مناکحت خویش درآورد که وارث تاج و تخت شده محض آنکه بهمن زرتشتی بوده، البته این عمل را به‌قانون زرتشتی نموده حالا باید درجهٔ کژی اندیشه و عدم اطلاعات را دید. اولاً فرض به‌این که، این شبهه را قوی گیریم که بهمن این کار را کرده باشد، آیا عقلا و صاحبان انصاف و محققین پیوسته جزء را دلیل کل قرار می‌دهند، یاکل را دلیل جزء. و غیر از سند شاهنامه که سایرین از روی آن چیزی و چیزها نوشته‌اند این نسبت به‌بهمن را چه سند دیگری است و نسبت به‌کدام یک از سلاطین و شیوخ و اکابر دیگر این طایفه می‌دهند.

چنانکه گفتیم فرضاً بهمن چنان عمل زشتی را مرتکب شده باشد دلیل امر مذهب و عادت کلّ نمی‌شود. چه که ایراد بر کلّ در صورتی است که یا چنان امری را از کتب مذهبی بیرون آورند و یا عادت معمول میان زرتشتیان باشد که هیچ یک از اینها نیست و امکان یافتن چنان ایرادی در کتب مذهبی و عادت میان زرتشتیان ندارد. بسیار سلاطین عیسوی و یهود و هندو و مسلمان و غیره هم در عین استقلال بسی کارهای مخالف مذهب خود نموده و ناموس اهل یک

مملکت را برباد داده‌اند که دورهٔ تواریخ عالم گواهی بر اعمال شنیع و زشت آن‌ها می‌باشد. آیا آن حرکات دلیل این می‌شود که مذهب آنها امر به‌آن کار نموده است حاشا و ثانیاً شاهنامه را ابداً نمی‌توان دلیل کلّیات حقایق قرار داد زیرا در بسی چیزهای خیلی بزرگ اشتباه کرده است و اسم ولایت را تعبیر به‌اسم آدم و نام پادشاه را بر پهلوان و نام طبقه را بر شخص واحد قرار داده است که تواریخ جدیدِ محققین با توضیحات آن اشتباهات را پاسخ داده است و این قصور نه از فردوسی است، زیرا او فقط آنچه در باستان نامهٔ نثری بوده با انتها درجهٔ حسن علم عروض به‌کمال سلیسی به‌رشتهٔ نظم در آورده، ولی قصور از نویسنده باستان نامه بوده که تاریخی ناقص نوشته است و منقصت آن هم از این جهت بوده که پس از سوخته شدن کتب ایران به‌دست اسکندر و بعد به‌امر عمر، کتاب تاریخ صحیح به‌دست بعدیان نیامده و در ابتدای سلطنت اعراب بر ایران هم ابداً در خط تاریخ‌نویسی نبوده‌اند و کاری به‌اسم و رسم سلاطین ایرانی نداشته، بلکه حتی از محاوره و تحصیل زبان و خط فارسی منع کردند و درصدد فقدان نام و نشان پیشینیان ایران بوده و فقط سلسله‌نامه‌ای برای خود نوشته‌اند و بعد از آنکه ضعفی در قدرت خلفای بنی‌امیه و عباسی واقع گردید و خون ایرانیت در عروق ایرانیان طغیان نمود و سلطنت ایران از ید خلفای اعراب منتزع شد، افرادی درصدد نوشتن تاریخی برآمده و آن تاریخ را از بعضی اوراق ناقص که به‌دست آورده و از روایات پیرمردان نیز استفاده کردند به‌نحوی که در شاهنامه کراراً می‌آید. (چنین گفت دهقان) یا شنیدم ز دهقان آزاده و هکذا و این قسم تحقیقات دلیل حقایق تاریخی نمی‌شود. چنانکه به‌کلی از طبقهٔ هوافراتیان و هخامنشیان و غیره که بعد از آثار خط میخی و غیره

به‌ظهور رسیده و اکثر مسکوکاتی که از انکشافات بعد یافته‌اند ابداً در شاهنامه از آن طبقات نام و نشانی نیست. آنچه محققین بعد و زند و پهلوی‌دانان تعبیر کرده‌اند آن لفظی که معنی معقوده بوده مترجمین یا به‌عمد یا اشتباهاً و یا از روی نواقض علمی خود دختر معنی کرده‌اند. در بهمن‌نامه می‌آید که همای دختر نسرزارس یکی از سلاطین مصر بوده که به‌ازدواج بهمن درآمده است و بعلاوه آنکه این مسئله مشخص می‌نماید که همای دخت بهمن نبوده و نیز می‌فهماند که ایرانی هم نبوده و چون همای به‌صفات نیک آراسته بوده قابل مقام سلطنت شده و اقتدارش به‌پایه اقتدار بهمن رسیده است. در شاهنامه بهمن را به‌نام اردشیر درازدست نیز نامیده است و به‌موجب بیانات مورخین معروف یونانی این اردشیر درازدست، پادشاه دهم سلسله هخامنشیان بوده که پس از وفات او پسرش داریوش هاتس به‌جای او به‌تخت سلطنت جلوس نموده و (پریسایس) یعنی پریزادزنش به‌واسطهٔ علو فطرت و قدرت جبلی شریک و سهیم سلطنت گردیده و پس از وفات شوهر خود که پسرش اردشیر نیمن[1] به‌اورنگ خسروی برآمده باز تا مدتی عنان اختیار به‌قبضه اقتدار پریزاد بوده است. بهمن که در شاهنامه به‌اسم اردشیر درازدست می‌آید سلسله او هخامنشی بوده که ابداً در شاهنامه سلسله هخامنشی را نشناخته و چیزی درهم برهم گفته است.

بعد از انکشافات کتیبه‌های خط میخی در طاق بستان[2] و تخت جمشید و گنج‌نامهٔ کوه الوند در حوالی همدان و غیره که تاریخ سلسلهٔ

۱ـ خسروی اردشیر نیمن از سنه ۳۵۹ میلادی الی سنه ۴۰۲ چهل و پنج سال طول کشید.

۲ـ اصلاً بستان در شمال شرقی کرمانشاه واقعست.

جلیهٔ سلاطین مقتدر هخامنشیان مکشوف گردیده این انکشافات مصدق تاریخ یونانی شده و چون تاریخ این سلسله در کتب یونانی مشروح می‌باشد، در هیچ جای آن ذکری از هما نیامده است و با آنکه یونانیان از روی تعصب تا توانسته‌اند در تواریخ خود عیوبی نسبت به‌سلاطین ایرانی برشمرده و هرگونه ایراداتی جعل کرده‌اند و به‌هیچ وجه نه ذکری از همای است و نه ایرادی در آن باب. مسلماً اگر چنان چیزی بود مورخین یونانی که به‌آن درجه در پی عیب‌جویی ایرانیان بودند به‌مراتب اولی این مسئله را مذموماً ضمیمهٔ تواریخ خود می‌نمودند. ولی به‌عکس از اقتدر و اعتبار ملکه (پریسایس) پریزاد منکوحهٔ داریوش هاتس که مادر اردشیر نیمن باشد مشروحاً بیاناتی کرده‌اند و به‌موجب تواریخ یونانی سلطنت اردشیر درازدست از سنهٔ (۶۵) میلادی الی سنه (۲۵) بوده که شصت سال امتداد آن می‌باشد. در روضة‌الصفا و مفتاح‌العلوم و بعضی تواریخ دیگر هم بهمن را اردشیر درازدست نوشته است که به‌قول بعضی مورخین محض کثرت جود و سخایش به‌این اسم معروف گردیده و به‌قول برخی دیگر به‌واسطهٔ وسعت مملکتش که بسی ممالک را به‌حیطهٔ تصرف خود در آورده مشهور به‌درازدست شده است و دلیل دیگر که بهمن یعنی اردشیر درازدست از سلسله کیانی نبوده این است که اکثر اسامی و روایات و محال و بلاد و غیره که در تاریخش ذکر است قرنها بعد از خاتمه‌ی سلطنت کیانیان معمور و معروف شده بود. سلاطین کیان فقط درایره ویژه خسروی داشته‌اند. ولیک سلاطین هخامنشی تا مصر و شام و عربستان و هند قلمرو سطنت به‌هم رسانیده بودند و تمام این اسامی درکتیبه‌های خط میخی حاضر و موجود است. بعید نیست که مورخین مقلد نه محقق خیلی اشتباهات کرده باشند. چنانکه اکثر

مورخین عمارات استخر فارس را نسبت به‌جمشید داده تخت جمشید نامیده‌اند و چقدر اوصاف برای سلطنت جمشید، در آنجا جعل کرده برای کلمهٔ استخر لغت‌سازیها نموده‌اند و حال آنکه ابداً جمشید که از سلاطین پیشدادیان و قبل از طبقهٔ کیانیان بوده فارس و استخر را ندیده و خسروی جمشید درایره ویژه و پایتخت او بلخ بوده و آن عمارت استخر را داریوش بزرگ به‌پا کرده، کلمهٔ استخر هم مرکب از دو لفظ است (استو) به‌معنی شهر که اصلاً سته باشد و به‌زبان سنسکریت هم سته آمده و یونانیها هم شهر را استو و انگلیسی‌ها هم سیتی می‌گویند و (خود) عبارت از خورشید باشد، هم‌اکنون مانند شمس‌المداین و شمس‌العماره و هکذا، دیگر نه محض آبگیر بزرگ استخر نامیده شده و نه عمارت آنجا نسبتی به‌جمشید دارد. خلاصه اولاً به‌مصداق **لاتزروازرة وزرا اخری** که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت **له ماکسب و لکم ماکسبتم**. فرضاً سلطانی یا رعیتی خلاف قانونی نماید حمل برامر قانون نامه به‌آن خلاف نمی‌شود و حال آنکه در آن قانون‌نامه. مکافات به‌تناسب هر خلافی قرار داده باشد و ثانیاً به‌علاوهٔ آنکه ما مذهب پاک خود را مبری از این آلایشها می‌دانیم بهمن را هم که پادشاه جلیلی بوده ازین تهمت پاک می‌شماریم و تواریخ تحقیقات و آثار معتبر عالم راه گواه صدق قول خود قرار می‌دهیم. لهذا ای برادران اگر بیگانگان نمی‌دانند یگانه حقیقی واقف و به‌مصداق **و کفی بالله شهیداً و کفی بالله نصیراً و هو خیرالحاکمین** و یگانگان این کیش با فرهی آگاهند و بر محققین منصف معلوم و روشن شده است که ما که هستیم و چه طریقه پاکی داشته و به‌چه اندازه مقام عقد و نکاحمان که گواه نامیده شود، یعنی باید جمعی از بزرگان و مؤبدان کیش به‌وقت عقد به‌شهادت حاضر باشند

و هم در هنگام گواه. چنانکه موبد متذکر می‌شود به‌گواهی اهورامزدا و به‌گواهی امشاسفندان مقرب و به‌گواهی وهان یعنی نیکان حاضر آن عمل واقع می‌گردد، به‌احسن وجه ادا می‌شود و حتی بعد از گواه عروس و داماد که دست پیوند به‌هم می‌دهند با حضور جمعی بزرگان دینی دور آتش می‌گردند که عبارت از این است که: آتش حقیقت و نور آمیغی در میان آنها احاطه باشد که سراسر زندگی آنها از روی پیوند حقیقی و گرمی و به‌نور معرفت خداپرستی واقع شود، چون به‌قدر لزوم در باب قانون گواه‌گیران که عقد نکاح باشد در آیینه آیین مازدیسنی و سایر کتب توضیحات داده شده در اینجا تکرار نمی‌شود پس بیایید ای زرتشتیان حقیقی و ای بهدینان واقعی با پیوند وحدت‌شناسی چنانکه شرط کیش بافرهی ماست برحقایق و صحت کیش خجسته خویش شادمانی کنیم و فرخنده‌بادی گوییم و در حقایق آن استوار باشیم و متحدالعقیده و متفق‌البیان بسراییم (ایوه ثریترم‌گاه) **نرمچه اشه ونم یزمیده فرایوهومتم فرایوهوختم فرایوهو ورشتم وستو فرو اره‌تیم اوستو کیه دم ینکهی شیوتنااش گیتا اشه فرادنته زره تشترو تمهه رتودیسنائچه وهمائچه** ـ مرد اشویی را که بسیار نیک‌اندیش و بسیار نیک‌گفتار و بسیار نیک کردار و دین‌آگاه بی‌گناه باشد و از کارهای او جهان برای یزشن و نیایش زره تشتروتم. (یعنی سردار کامل دین) از اشویی آباد می‌گردد، می‌ستاییم **نائره کامچه اشونیم یزه میده فرایو هومتام فرایو هوختام فرایوهوورشتام هش هام ساستام رتخشترام اشونیم** ـ زنی که پارسا و بسیار نیک‌اندیش و نیک گفتار و نیک کردار و دانش دینی را به‌خوبی یاد گرفته و فرمانبردار شوی خود و راست و پاک است او را می‌ستاییم.

«مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان»

حافظ

فرگرد چهاردهم

زرتشتیان در تاریخ

می‌توان به‌جرئت گفت عَملِ صحیحی که امروز در مرکز کنکاشستان[1] «تحقیقات ادیان» می‌کند تدقیقات و غور و خوض در نکته گوهرافشان آمیغی است که معلم کل مکس مولر[2] چنین بیان فرموده است: مذهبی که از تمام مذاهب عقب افتاده و ابتداء طلوع شمس حقیقت و تنه جملهٔ شاخها است مذهب هورمزدپرستی است. و نیز می‌فرماید: خوشا به‌حال کسی که در تحقیقات و تحصیلات علم واقعی مذهبی بی‌غرض باشد. امید است این کنکاشستان ادیان به‌گستردن این علم حقیقت بین که باعث سرور واقعی وجدان انسان است نام نیک خود را باقی و جاودان گذارد

در اینجا لازم است این بنده‌ی حقیر قدمی چند در جولانگاه آن علم حقیقت‌آموز، نخست شطری از احوال پارسیان و بعد از رسوم و قواعد مذهبی آن ملّت باستانی عرضه دارم.

---

1. Parliment of Religions

2. Professor Max Muller

همه‌ی پارسیان پیروان آیین پاکی‌اند که به‌توسط اشوزرتشت پیغمبر به‌آنها رسیده و هیچ اختلافی بین پارسیان ایران و هندوستان نیست. فقط بینونیت محلی است که پارسیان هندوستان پس از استیلای عرب به‌ایران، محض حفظ مذهب خود ترک وطن گفته به‌هندوستان کوچیدند و در سواحل آن مملکت مقیم شدند. مذهب زرتشتی طریقتی است که در طی قرون باستان در عروق و اعصاب ایرانیان جایگیر شده و ملت قدیم ایران با آن مباهی و مفتخر بودند. معلم کل مکس مولر می‌فرماید: دوره‌های تاریخی جهان به‌ما ثابت می‌کند که هورمزدپرستی آن قوّه‌ی عظیمه مخالف خدایان و منهدم و منعدم‌کننده صور معبود از دیرزمانی کیهان را پر کرده است و نیز تصدیق می‌کند که هر گاه جنگ ماراتون Marathon[1] و سالامیس Salamis[2] موقوف و یا در صورت وقوع فتح و دخول یونانیان به‌ایران ممنوع شده بود و کیش پاک شهنشاه ایران کوروش بزرگ سیروس Cyrus[3] که طریقه یکتاشناسی و هورمزدپرستی است در عالم اول و اعظم مذهبِ حقیقت نمود ملی می‌شد، هم از اشارات آن معلم کل است که دولت ایران اسوریه Assyria[4] و بابل را متصرف و یهودیان که اسیروار در تحت اطاعت و تبعیت بابلیها بودند آزاد ساخته و به‌نیروی هورمزد بتکده‌های مصر به‌دست سپاهیان ایران منکوب و مخذول و معدوم گردیده و مامورین شهنشاه ایران داخل هندوستان و یونان و

۱ـ اسم تنگه دریائی در یونان است که ایرانیان از یونان شکست خوردند.

۲ـ اسم دره‌ای است در یونان که شش میل طول و یک میل و نیم عرض فضای آن بوده و ایرانیان در آنجا از یونانیان مغلوب شدند.

۳ـ کورش کبیر از شاهان هخامنشیان

۴ـ عراق عرب که پایتختش نینوا بوده و وسعت خاکش آن زمان عبارت از خاکی بوده که میان سرزمین ماد و عراق عرب و ارمنستان و بابل واقع بوده.

سیدیا Scythia[1] و مصر شده و هرگاه داریوش Darius غلبه و استیلای یونان را دفع کرده بود کیش پاک هورمزدپرستی به‌کمال سهولت تمام افسانه‌ها و آثار اولیمپیان[2] Olympian را از میان برداشته و نابود کرده و جای آن را گرفته بود. بعد از اضمحلال سلطنت ایران در دورانِ سلطان اخیر ساسانیان یزدگرد در جنگ نهاوند در سنه ۶۴۲ میلادی آن کیش بافرهی دچار نوائب روزگار و مصائب جان و روان گزای تازیان شد و اگر آن صدماتی که به‌این قوم رسید به‌هر ملتِ دیگری رسیده بود نه نامی از آنها باقی مانده بود و نه نشانی. چه که هر دولت و ملتی مغلوب و مضمحل شود نیروی پیروز و غالب بعد از تسلیم شدن طرف لازمه محبت را نسبت به‌آنها مرعی می‌دارد. لیکن از زمان استیلای اعراب به‌ایران تاکنون که در حدود یک هزار و چهارْصد سال می‌باشد با آنکه این اواخر به‌مراتب برای آنها به از اوایل شده است باز هم چنانکه باید و شاید و سزاوار نوع‌پرستی است، هنوز موجبات آسایش و آزادی این گروه فراهم نگردیده و اینکه مذهب اسلام کیش بومی و ملی اهل ایران شد چون پس از غلبه اعراب به‌ایران زرتشتیان آن خاک را مجال راحت و زندگی ندیده و از هر جانب سیلاب بنیان‌کن اطراف آنها را احاطه نموده و برای بقیه‌السیفی که در ایران بجا ماندند جای زیست و راه گریز نمانده بود و جز معدودی که در پیغوله‌ها پنهان بودند بقیه تن به‌ترک آیین باستانی خود و پذیرایی کیش اسلام در دادند. بنابراین آن آیین مذهب بومی و ملی اهل ایران شد و از زرتشتیان ایران کسانی که قبل از بسته شدن راه چهارسوی فرصت را غنیمت دانستند ترک وطن را به‌ترک مذهب ترجیح داده

۱ـ توران که عبارت از ترکستان سرحد خراسان بین بخارا و مشرق بحر خزر بوده.

۲ـ یکی از خدایان معروف یونان

به‌هندوستان شتافتند و پارسیان کنونی هندوستان از نژاد آن پارسیان‌اند که در ابتدای استیلای اعراب فرار کرده و در سواحل هند پناه و قرار گرفته‌اند. یکی از حکام سلف هند چنان اظهار داشته است که این قوم شگفت پای فشاری و رسوخی در کیش خود دارند که با وجود آوارگی و بیچارگی یک مشت ضعیف در میان چندین کرور هندوستانی هنوز از خلوص عقیده خود نسبت به‌کیش پاکشان نکاسته و ترک عقاید خود نکرده و متحمل زحمات و صدمات بیشمار شده تا به‌چنین روز راحتی رسیده‌اند.

یک نفر کشیش و واعظ معروف مسیحی می‌گوید: نپندارم اگر اعراب با زور شمشیر بر سر این قوم نتاخته بودند ممکن می‌بود احدی را از این طایفه به‌مذهب خویش درآورند چه که ما به‌همه رخنه کردیم جز این قوم. دکتر مورین Dr. murin خلیفه دانای معروف بمبئی در سنهٔ ۱۸۸۵ میلادی چنین نوشته است: استواری و پایداری حقیقی پارسیان در کیش اجدادی خویش از اینجا معلوم و ثابت است که وطن عزیز باستانی خود را ترک کردند و به‌ترک مذهب خود راضی نشدند. مذهبی که چند هزار سال می‌باشد پیدا شده و پیروان آن زیادهٔ از یکهزار سال است که مانند کوچکترین جزیره‌ای در اقیانوسی کبیر یا ذره‌ای در فضای لایتناهی‌اند. و آنهائی که در ایران‌اند در میان مسلمانان و آنانی که در هندند در میان آن جمعیت هندوستان مقیم گردیده، امروز خاصه آنهائی که در هندوستان واقعند در صفای عقیدت و حیات صحیح و رفتار درست و ترقیات فوق‌العاده سرمشق دیگران واقع شده‌اند و نیز دکتر مزبور شهادت می‌دهد که معلم کل مکس مولر بیان می‌فرماید که: هیچ جای شک نیست که به‌مصداق

نه بی‌دین بود شهریاری بجای   نه بی‌شهریاری بود دین بپای

بنای هر مذهب برحقیقت و حیات است و بقای حقیقت هر مذهبی تا هنگامی است که غلبه و قدرت با پیروان آن مذهب باشد و هر قدر ضعف در قوای سیاسی و زندگی آن قوم واقع شود بیش از آن رخنه در مذهب آن قوم خواهد شد، لکن نکته‌ای که در مذهب پارسیان به‌تحقیق رسیده این است که آن مذهب در این مسئله برخلاف طبیعت واقع شده و با آن امتداد مدت و آن صدمات وارده روز به‌روز شوق و ذوق و چسبیدگی عرفا و دانایان و حتی عوام آنها به‌آن مذهب زیادتر گردیده و اصلاً به‌همان حال اول در کمال پاکی و صفا باقی مانده‌اند و به‌راستی این عقیده بسی عقیده‌ی استوار تاریخی می‌باشد و نیز می‌گوید: اینک یکی از قدیمی‌ترین مذاهب عالم که یک وقتی مذهب ملی و اول دولت مقتدر جهان بوده و به‌جبر و ظلم از محل خود رانده و با نهایت بیچارگی و افسردگی در غربت اقامت گزیده و بدون واعظ و پیشوا و حافظ صحیح و قدرت حفظ در دست یک مشت مهجور منکوب بازمانده بود، اینک بر اثر کوشش پیروان آن دارای دانش و مکنت و رتبه و شرف و ترقی به‌مدارج عالیه و در حسن سلوک سرآمد اهل مغرب هندوستان شده و حامیانش به‌چنان حرارت خالصانه مشغولند که کمتر قومی به‌آن حرارت و صفوت در طول تاریخ دیده می‌شود. شگفت آنجاست که با وجود ترقیات فوق‌العاده، این طایفه از حیث تمول و تمدن و حسن رفتار و نیت خالص و امانت و حرارت واقعی که در هر امری از طرف دولت و ملت انگلیس و راجایان هند به‌آنها رجوع شود و امروزه مصدر و متصدی امور بزرگ سیاسی و مدنی و غیره‌اند. به‌خوبی و با دیانت‌تر از سایر اقوام از عهده بیرون می‌آیند، چرا دیگران با آن کثرت احتیاج هنوز قدر این نعمت را نشناخته و با آنکه این طایفه با تنها درجه خوبی

می‌توانند از حیث علم و ثروت و کار آگهی و تمدن خود اصلاح کلیات و جزئیات امور ایران را بنماید آنها را نمی‌طلبند و انتظام امور را به‌ید باکفایت و مدنیت آن تربیت‌شدگان ایرانی‌الاصل نمی‌سپارند. درجه استقامت این طایفه را از استواری آنها به‌مذاهب قدیم خود که با آن همه صدمات وارده و اقامت در میان هزاران کرور اهل هند و وقوع در تحت دولت استعماری انگلیس و اصرار و ابرام دعاة مسیحی از دست نداده‌اند و می‌توان این را براهل عالم ثابت و مدلل نمود.

پیشگوییهای زرتشت

ترجمه از متن پهلوی

به‌اهتمام: صادق هدایت

دربارهٔ ظهور و علایم ظهور

۱ـ گشتاسب شاه پرسید که: این دین اویژه چند سال روا (رایج ـ برقرار) باشد و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد؟

۲ـ جاماسب بیتخش[1] گفتش که: این دین هزار سال روا باشد، پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه بمهر دروجی (پیمان‌شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند و بان چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به‌تازیان بسپارند و تازیان هرروز نیرومندتر شوند و شهر شهر فراز گیرند.

۳ـ مردم به‌اوارونی (نابکاری ـ فساد ـ رذیلت) و دروغ گردند و هرآنچه گویند و کنند به‌سود خودشان باشد. از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود.

۴ـ به‌بیدادی به‌این ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بارگران رسد، و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند.

۵ـ و همه نابین (نامریی) و ناپیدا شود و نیز بسیاری گنج و خواستهٔ

۱ـ در جاماسپنامهٔ فارسی به‌معنی حکیم و دانشمند آمده، در اصل پتی اخشاء می‌باشد و مسینا G. Messina به‌معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و به‌لغت Majordome ترجمه می‌کند.

شایگان بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد و مرگ بی‌زمانه (ناگهانی ـ نابهنگام) بسیار باشد.

۶ـ و همهٔ ایرانشهر به‌دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از ناایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی بازناایرانی باشد.

۷ـ و بان هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده‌تر دارند و درویشان خود فرخنده نباشند و آزادگان و بزرگان به‌زندگی بی‌مزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به‌کابین دختر باشد.

۸ـ و دختری که زایند ببها بفروشند و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدایی از ایشان جدا کند (بگیرد) و برادر کهتر برادر مهتر را زند، و خواسته ازش بستاند، و برای بدست آوردن خواسته زور گوید و دروغ گوید و زن شوی خویش را به‌مرگ ارزان بدهد (محکوم به‌مرگ کند).

۹ـ و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به‌پیدایی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود.

۱۰ـ شب با یکدیگر نان و می خورند و به‌دوستی روند و روز دیگر به‌جان یکدیگر چاره سازند و بداندیشند.

۱۱ـ واندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند، و آنرا که فرزند است به‌چشم خوار دارند و بسیاری مردم به او زدهگی (دربدری) و بیگانگی و سختی رسند.

۱۲ـ و اندر وای (آتمسفر ـ هوا) آشفتگی و باد سرد و باد گرم وزد، و برواروران (نباتات) کم بباشد و زمین از بر بشود.

۱۳ـ و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار باشد و ویرانی بکند و باران

بی‌موقع بارد و آنکه بارد بی‌سود باریده باشد و ابر بر آسمان گردد.

۱۴ـ و دبیر را از نوشتن بد آید و هرکس از گفت و گفتار و نوشته و پیمان باز ایستد (خودداری کند).

۱۵ـ و هرکس که او را اندک بهی (رفاه) است زندگیش بی‌مزه‌تر و بتر باشد و کلبهٔ ناکرده (ناتمام ـ خراب) خانه باشد.

۱۶ـ سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان به‌راه آزادگان روند هرچند آزادگی به‌تنشان مهمان نباشد (ولیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود).

۱۷ـ و مردمان بیشتر به‌فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزهٔ راست را ندانند مهر و دوشارم (دلبستگی ـ علاقه) ایشان به‌دهی (درشتی ـ پستی) باشد.

۱۸ـ مردم برنازود پیر شوند، و هرکس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (ضد فرومند یعنی ارجمند) دارند.

۱۹ـ و شهر شهر، دِه دِه و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند.

۲۰ـ و سترگ و رزد (حریص ـ طماع) و مرد ستمگر را به‌نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند و نیز کسی چنانکه باید به‌کام خویش نرسد.

۲۱ـ و مردمی که به‌آن هنگام بدزایند از آهن و روی سخت‌تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت‌تر باشند.

۲۲ـ وفسوس (دلقکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد و هرکس با اهریمن بیگانه است به‌خویشی او رسد. و مهر دروجی (پیمان‌شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند،

۲۳ـ تیز و زود دست به‌پاسخ برسند چون آبی که به‌دریا بتازد.

۲۴ـ و آتشان ایرانشهر به‌انجام و افسردگی رسند و هیر (مال و منال) و خواسته به‌دست انیران (ناایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی‌دین بباشند.

۲۵ـ و خواستهٔ بسیار گرد کنند، و بَرِ آن را نخورند، همه به‌دست سرداران بی‌سود (فرومایه) رسد.

۲۶ـ و هرکس کاری کند کردار او را دیگری نپسندد. و سختی و انائیه (کاهش ـ زبان) ایشان از آن برسد، که زندگی بی‌مزه شود و به‌مرگ پناه برند.

۲۷ـ پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدایی (گمنام) با بسیار مردم، اسپ و سر نیزهٔ تیز برخیزد و شهر به‌چیرگی به‌پادشاهی (فرمانروایی) خویش درآورد.

۲۸ـ خود میان پادشاهی نابین (نامریی) و ناپیدا باشد.

۲۹ـ پادشاهی (فرمانروایی) همه از ایرانیان بشود، و به‌ناایرانیان رسد، و بسیاری کیش و آیین وگروش باشد، و او زدن (کشتن) یکدیگر را به کرپه (ثواب) دارند و مردم‌کشی خوار باشد.

۳۰ـ ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندرزمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد، و بس خواسته به‌آوار (غنیمت ـ چپاول) از زمین اروم بیاورد.

۳۱ـ پس آن خداوند پیروزمند بمیرد، و از آن فراز فرزندان او به‌خداوندی نشینند.

۳۲ـ و شهر به‌چیزی پایند. و بس ستمگری و بیدادی به‌مردم ایرانشهر کنند، و بس هیر (مال) همگان بدست ایشان رسد. و پس نیز به‌افسردگی و نابودی رسند.

۳۳ـ و اندر آن هنگام بد، مهر و آزرم (حرمت) نباشد، ایشان را مهتر ازکهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد، و آنان را هم پشتگی (دستیاری) نباشد.

۳۴ـ ترا این نیز گویم که: اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بمیرد و این‌اند (چند ـ چنین) بد و دروشک (دغلی) را به‌هنگام سر رفتن هزارهٔ زرتشتان نه بیند.

۳۵ـ و نبیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن‌اند خونریزی، که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی‌مانند.

۳۶ـ آن تازیان با ارمیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور بوشفند (شلوغ کنند ـ تاراج کنند).

۳۷ـ و پس سپندارمذ (فرشتهٔ موکّل زمین) به‌اورمزد بانگ کند که: «من این بدو انائیه (زیان) را نتابم، من زیر و زبر شوم، و این مردم را زیر و زبر بکنم. آب و آتش را بیازارند، از بس موست (آزار و شکنجه) و بیدادی مردم بدان کنند».

۳۸ـ و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به‌پد کفند (برخورد کنند)؛ اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی (دیوی) که وتینگان خوانند «و به‌خداوندی جم بسته شد، (دربند شد) و به‌خداوندی بیوراسپ (ضحاک) از بند برست،

۳۹ـ و بیوارسپ با آن دروج همپرسگی (مشورت) داشت. و آن دروج راکار این بود که بر جوردایان (غلات) می‌کاهید و، اگر آن دروج نبودی، هرکس جریبی بکشتی، ۴۰۰ جریب برگرفتی».

۴۰ـ در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس هرکه جریبی بکارد، ۴۰۰ اندر انبار کند و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند، بسا گوهر و ایوشت (ایوکشست ـ فلزات) پدید آورد.

۴۱ـ پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد، که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گند (جند ـ دلیر) آراسته دارد، و شهرها به‌چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کند، تا کار به‌کام خودش بباشد.

۴۲ـ و پس افدم (آخر) از دست دشمنان به‌زابلستان گریزد، و به‌آن کوست (خط ـ سوی) شود، و از آنجا سپاه آراسته بازگردد. و از آن فراز (به‌بعد) مردم ایرانشهر به‌ناامیدی گران رسند، و مهتر و کهتر به‌چاره‌خواهی (چاره‌جویی) رسند، و پناه جان خویش نگرند.

۴۳ـ و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پذشخوارگر (دریای مازندران و گیلان) مردی مهر ایزد را ببیند، و مهر ایزد بسی راز نهان به‌آن مرد گوید.

۴۴ـ پیغام به‌پذشخوارگرشاه فرستد که: «این خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چنانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»

۴۵ـ به‌آن مرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گند (دلیر) و گنج سپه‌سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود؟»

۴۶ـ آن پیغامبر (فرستاده) گوید که: «بباور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکانت بیش بسپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید.

۴۷ـ چون گنج به‌دست آورد، سپاه گند زابل آراید و به‌دشمنان شود.

۴۸ـ و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که: «پذشخوارگرشاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!»

۴۹ـ و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود، با بس سپاه گند زابل،

به‌میان ایرانشهر آید، و با آن مردمان به‌آن دشت، چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونهای سفید) به‌سپید رزور (صحرای سفید) کردی، با پذشخوار گرشاه کوخشش (ستیز) و کارزار فراز کند.

۵۰ـ و به‌نیروی یزدان ایرانشهر و فرهٔ کیان و فرهٔ دین مزدیسنان و فرهٔ پذشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اوبر (بسیار) شگفتی کنند. و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان چندان بکشند، که مره (شمار) نتوان گرفت.

۵۱ـ و پس سروش و نیرو سنگ پشوتن، پسر شما را به‌فرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیزند.

۵۲ـ و پسر شما پشوتن برود با ۱۵۰ هاوشت (امت ـ طلبه) که ایشان پدموزان (جامه‌های) سپید و سیاه، و دست (فره؟...) من به‌درفش، تا به‌پارس آنجاییکه آتشن و آبان نشسته‌اند (برقرارند) آنجا یشت کنند (مراسم دعا بجا بیاورند).

۵۳ـ چون یشت سر برود، زوهر (چربی یا آب مقدس) به‌آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند، و دروندان (خبیثان) و دیویسنان (دیوپرستان) را چنان به‌او سیهند، (تباه کنند) چنانکه به‌زمستان سرد برگ درختان بخشکد.

۵۴ـ و هنگام گرم بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید و هوشیدر زرتشتیان به‌نموداری دین به‌پدید آید، و اناثیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سرآید، و رامش و شادی و خرمی بباشد.

(پایان در شانزدهم)

۱ـ گشتاسپ شاه پرسید که: پس از آنکه دستوران مینویی (روحانی) به‌ایرانشهر آیند، و آن انداوزده (بتکده) را زنند، (ویران کنند) و جهان را از اپادیاوی (آلودگی) به‌پاکی و بی‌آلایشی گردانیده

باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهبد (پادشاه ـ فرمانروا) باشند؟ جهان را چگونه رایینند؟ (اداره کنند) داد دادستان اندر جهان چگونه؟ به‌هزارهٔ هوشید و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آیین باشد؟

۲ـ جاماسب بیتخش گفتش که: «اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند. اندر آن هنگام پتیاره (آفت ـ بلا) کم باشد، دروج (دیو) و گرگ سرده (نوع) به‌اوسیهد (تباه شود)، کار دادستان نه از داد بلکه از هات‌مر (زبردستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر باشد.

۳ـ چون از هزارهٔ هوشیدر پانصد سال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند. هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید، و دین را روا (رایج) کند، آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

۴ـ پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند، همهٔ دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصار جم) را به‌او سیهند، (ویران کنند ـ بگشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (حصار) بیرون آیند، و جهان را باز بیارایند.

۵ـ پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ (ضحاک) را از بند برهاند، و جهان را فرازگیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

۶ـ پس اورمزد، سروش و نیروسنگ را بفرستد که، «سام نریمان را بینگیزند!» ایشان روند و سام را بینگیزند، نیرویشان را چنانکه بود باز دهند. سام برخیزد و به‌سوی آزی دهاک (ضحاک) شود.

۷ـ آژدهاک که سام نریمان را بیند، به‌سام نریمان گوید که: «سام نریمان: هریک دوستیم، به‌باور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!»

۸ـ سخن نیوشد (نشنود) و او گرزی بر سر آن دروند[1] (خبیث) زند. آن دروند به‌سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند من و من سپه‌سردار باشیم، این جهان را با هم بداریم!» و سام سخن آن دروند را نشنود، و گرزی دیگر بر سرآن دروند زند و او بمیرد.

۹ـ پس هزارهٔ سوشیانس اندر آید. سوشیانس به‌همپرسهٔ (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد، و به‌جهان روا کند.

۱۰ـ پس نیروسنگ و سروش بروند؛ کی‌خسروسیاوشان، توس نوذران و گیوگودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند، مردمان گیتی همه هم‌منش (هم‌فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند.

۱۱ـ اهریمن و گشادگان (زاد و رود) او را بر دام اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو آز به‌اهریمن دراید (هرزه درایی کند) که: «تو به‌دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!»

۱۲ـ پس اهریمن پیش تهمورس آید: «مرا خورش باید، خورش من و تو مهان (گران ـ زیاد) باید داشت؟» نشنود.

۱۳ـ ازین رو اهریمن به‌آز (دیوآز) درآید که: «برو، تو همهٔ دیو و دروج و خرفستر (جانوران موذی) و دام من بخور!» دیو آز برود و همهٔ دام و دهش اهریمن را بخورد.

سپس گوید که: «سیر نشدم!» پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

۱۴ـ پس سوشیانس سه یزش (مراسم مذهبی) فراز کند؛ نزدیست (نخست) زندگان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به‌هاون گاه (فجر) کند همهٔ مردمان برخیزند؛ چون یزش به‌رپیتون گاه کند مردمان

۱ـ دروند = عموماً در مورد دیوان و مرتدان استعمال می‌شود.

زنده شوند؛ چون یزش به‌اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی‌دروش (بی‌رنج) باشند؛

۱۵ـ چون یزش به‌اویسر و ترم‌گاه کند مردم همه دوگانه (نر و ماده) پانزده ساله باشند؛ چون یزش به‌اوشهن گاه کند[1] شهریور همهٔ کوه‌ها به‌جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به‌همهٔ جهان باز ایستد، همهٔ مردم به‌روی گداخته بگذرند، و چنان اویژه و روشن و پاک شوند که خورشید به‌روشنی.

۱۶ـ اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند؛ پس دام اویژه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، انوشه و بی‌مرگ و بی‌زرمان (بی‌علت ـ بی‌غم) به‌داد (سن) پانزده ساله باشند، آنان را چنان باشد که به‌کام خواهند.

فرجفت (انجام گرفت) به‌درود و شادی و رامش.

(پایان در هفدهم)

دنبالهٔ نخستین

۱ـ گشتاسپ شاه پرسید که: «سیج (بلا) گران چند بار، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد؟».

۲ـ جاماسپ بیتخش گفتش، سیج گران سه بار باشد: یکی

۱ـ بدانکه شبانه روز پنج گاه است چنانکه از شش دانگ روز سه دانگ گاه هاون باشد و یکدانگ و نیم گاه ریپتون و یکدانگ و نیم گاه ازیرن باشد و از شب سه دانگ‌گاه اویسروتم باشد و سه دانگ دیگرگاه اشهن باشد.

روایات فارسی هرمزیار فرامرز بمبئی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بندهش در ۲۵ فقره ۱۰ـ ۹

به‌فرمانروایی بیدادانهٔ دهاک و یکی به‌آن افراسیاب تورانی و یکی به‌هزارهٔ زرتشتان باشد.

۳ـنیاز چهاربار باشد: یکی به‌فرمانروایی بدافراسیاب تورانی، یکی به‌خداوندی اشکانیان و یکی به‌خداوندی پیروز یزدگران، و یکی به‌سر رفتن هزارهٔ زرتشتان باشد.

۴ـگزند گران سه بار باشد: یکی به‌خداوندی منوچهر و یکی به‌خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به‌سر (انجام) هزاره‌ی زرتشتان.

۵ـ برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به‌خداوندی منوچهر و یکی به‌خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزارهٔ هوشیدران باشد.

۶ـکارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به‌آن کاوس شاه که با دیوان به‌برز (بالا ـ آسمان) ستیزه کرد و یکی به‌آن شما باخیون سپید (هون سفید) که دین را جادو کرد، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزارهٔ زرتشتان باشد که بهم آیند ترک و تازی و ارومی چون با آن دهبد (پادشاه) ستیزند.

دنبالهٔ دوم

۱ـگشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که: به‌آمدن آن هنگام پسر من، دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟

۲ـجاماسپ بیتخش گفتش که:گاه هوشیدرکه پدید آید، این چند نشان به‌جهان پدیدار شود:

۳ـ یکی اینکه شب روشن‌تر باشد.

۴ـ دوم اینکه هفتورنگ (بنات‌النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر

دهد) و به‌سوی خراسان گردد.

۵ـ سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.

۶ـ چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان‌شکنی) که اندر آن زمان کنند، زودتر و پیشتر (به‌مقصود) رسند.

۷ـ پنجم اینکه مردمان خوار فرمانرواتر و چابکتر باشند.

۸ـ ششم اینکه بَتران را نیکی بیش باشد.

۹ـ هفتم اینکه دروج آز سهمناکتر باشد.

۱۰ـ هشتم اینکه بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست‌تر (؟) دارند.

۱۱ـ نهم اینکه خرفستران (جانوران موذی)، مانند پلنگ و گرگ چهار زنگ (چهارپا) را زیان بیش باشد.

۱۲ـ دهم اینکه بد آگاهان بردین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند.

۱۳ـ یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد، به‌ایشان زور و ناراستی گران گویند.

۱۴ـ دوازدهم اینکه هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.

۱۵ـ سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به‌کهتر، دهی (درشتی) باشد.

۱۶ـ چهاردهم اینکه کسانیکه اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر و نیزومانتر (زیرک ـ زرنگ‌تر) باشند و نیز به‌زودی به‌مرگ رسند.

۱۷ـ پانزدهم اینکه آزرمیان (محترمین) به‌بی‌آزرمی و دروجی و دروغ داوری و زورگواهی بیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) به‌همهٔ کشور رسد.

۱۸ـ پس دستور جهان بیاید و پیغامبر زند فراز مرزد (دوباره تصفیه کند).

۱۹ـ شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به‌سگستان (سیستان) بگشاید وزره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همهٔ سگستان پرآب بباشد.

پایان

ترجمهٔ: صادق هدایت

گفتگوی زرتشت با اوُرمزد

دربارهٔ ظهور و علایم ظهور

صادق هدایت در ترجمهٔ متن اصلی تعداد زیادی لغات اصیل پهلوی را بکار برده است که برای بیشتر از خوانندگان قرائت متن را دشوار می‌کند، مانند یزش به‌معنی آیین پرستش، اوارونی به‌معنی رذیلت، هاوشت به‌معنی پیرو دین، خرفستر به‌معنی جانوران موذی و بسیاری دیگر. این جانب برای آسانتر کردن قرائت و روانی متن به‌جای لغات نامانوس و غیرمتداول، معادل فارسی کنونی را که صادق در ذیل صفحات آورده است قرار داده‌ام. البته علاقه‌مندان برای مطالعهٔ عین ترجمهٔ اصلی و متن کاملتر می‌توانند به‌کتاب «زند و هومن یسن» مراجعه کنند.

ضمناً چند لغت که معنی بسیط فارسی نداشت یا نیاز به‌توضیح بیشتر در مورد آن بود، با نشانهٔ ستاره مشخص شده و در پایان شرح و معنی آنها ذکر گردیده است. قسمتهایی که در داخل (| |) گذاشته شده توضیحات شارحین است. ح. ق.

(۱) زرتشت گفت که: ای دادار جهان! نشانهٔ دهمین صد سال چه باشد؟

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان[1] زرتشت، نشانهٔ هرازهٔ تو که به‌سر رسد روشن کنم:

(۳) در آن پست‌ترین هنگام، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه دیوان ژولیده‌موی از تخمهٔ خشم، برسند.

(۴) آن بد تخمان از خطهٔ خوراسان به‌ایرانشهر بریزند. افراشته درفش باشند و زین سیاه دارند و موی ژولیده برپشت دارند؛ و از نژاد پست‌ترین بندگان و دروگران «زویش»[2] و بیشتر مزدور باشند.

(۵) «ای سپیتامان زرتشت! آن تخمه و زادورود خشم را بن پیدا نیست.

(۶) آنان به‌یاری جادو به‌ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بریزند.

(۷) آنگاه بس چیزها را سوزند و آلایند و خانه از خانه‌داران، ده از دهگانان، آبادی و بزرگی و بزرگزادگی و راستی در دین و پیمان و زنهار و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژهٔ مزدیسنان و آتش بهرام[3] که به‌داد برپا شده است (همه) به‌نیستی رسد و زنگیان و آوارگان پیدا آیند.

(۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند.

(۹) «ای سپیتامان زرتشت! این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، به‌زیان‌جویی و بیدادی بیداد برکنند.»

۱ـ سپیتامان = نام نهمین پدربزرگ زرتشت است.

۲ـ زویش = نام خانواده‌ای است که دشمن زرتشت بوده است.

۳ـ آتش بهرام = آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آتش بزرگ و حامی همه آتشهای زمینی است.

(۱۰) آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند (|چون آنچه گویند نکنند|) «و بدترین دین دارند» (|چون آنچه نگویند کنند|).

(۱۱) ایشان را پایداری درگفتار و پیمان و راستی و آیین نیست و زنهار ندارند، و به‌گفتهٔ خود استوار نباشند.

(۱۲) و این ده‌های من اورمزد را که آفریدم به‌فریفتاری و آزوفرمانروایی بیدادانه برکنند.

(۱۳) «اندر آن هنگام، ای سپیتامان زرتشت! همهٔ مردن فریفتار باشند.» (|بدخواه یکدیگر باشند؛ |) و مهرورزی بزرگ دگرگونه باشد.

(۱۴) و آزرم و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود.

(۱۵) مهر پدر از پسر و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند، و خواهش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد.

(۱۶) «ای سپیتامان زرتشت! چون دهمین صد سال تو سر برود، خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد.»

(۱۷) و سپندارمذ [1] زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد.

(۱۸) و میوه تخم ندهد، و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزایند و آن که بیفزاید رسیده نباشد.

(۱۹) و رستنیها ودار و درخت بکاهد، اگر کسی یکصد می‌ستاند، نود بکاهد و ده بیفزاید، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد.

(۲۰) و مردم کوتاهتر زیند و هنر و نیروی ایشان کم باشد، و فریفتارتر و بیدادتر باشند، و سپاس و آزرم نان و نمک ندارند، ایشان در بند پرستش (از یکدیگر) نباشند.

(۲۱) «در آن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن

۱ـ سپندارمذ = فرشته موکل زمین و یکی از فرشتگان مقدس و بی‌مرگ.

مردم دیندار ایران را.»

(۲۲) مزد ایشان به‌کارکم و کار و ثواب از دست ایشان کم رود، و همه‌گونه جداکیشان بدخواه ایشان باشند.

(۲۳) و در همه جهان مرده را چال کنند و مرده را بگسترانند.

(۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده، و سوزاندن و بردن مرده به‌آب و آتش و خوردن مردار را به‌داد گیرند و نپرهیزند.

(۲۵) گمان کنند که کار و ثواب بزرگ انجام دهند و راه دروغ‌پرستی و دوزخ سپرند؛ و از رذیلت و فرومایگی و گمراهی و خشم و آز به‌دوزخ روند.

(۲۶) «اندر آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! «آن پست‌ترین بندگان به‌خداوندی ده‌های ایران فراز روند.»

(۲۷) «ویهدینان که کستی[1] به‌میان دارند، پس از آن پاکی داشتن نتوانند.»

(۲۸) چه، به‌آن پست‌ترین هنگام، مردار و پلیدی چنان بسیار باشد که هرکس گام‌گام بنهد، به‌مردار رود.

(۲۹) یا چون تطهیر کند چون پای از مغاک بیرون نهد به‌مردار رود.

(۳۰) یا چون که به‌نساکده[2] آیین «درون»[3] بجا آورد بی‌آنکه برسم فراز بگستراند سزاوار باشد.

(۳۱) یا به‌آن پست‌ترین هنگام، شایسته باشد که دو مرد عبادت بکنند تا این دین به‌نیستی و نزاری نرسد؛ چون از صد، از هزار و از ده هزار یکی باشد که به‌این دین گرود، و نیز آن که بگرود کار دین را انجام

۱ـ کستی = کمربند زرتشتیان.

۲ـ نساکده = جایگاه مخصوصی که مرده را قبل از بردن به‌دخمه در آنجا می‌گذارند.

۳ـ درون = نان مقدس به‌جا آورد بی‌آنکه برسم فراز بگستراند سزاوار باشد.

ندهد. (چون) آتش بهرام به‌نیستی و نزاری رسد، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند.

(۳۲) یا چون مردی برای انجام آیین دین آماده شد هرچند مراسم دین نداند چون با منش نیک‌آتش افروزد سزاوار است.

(۳۳) «خواسته و آزرم همه به‌جداکیشان و جداراهان رسد.

(۳۴) و ثوابکاران نیک از دودمان آزادمردان و دانشمندان دین بی‌پوشش و سر و پا برهنه بروند.

(۳۵) خردان، دختر آزادگان و بزرگان و دانشمندان دین بزنی گیرند.

(۳۶) آزادگان و بزرگان و دانشمندان دین به‌شکستگی و بندگی رسند و «زویش» و خردان به‌بزرگی و فرمانروایی رسند و آوارگان و خردان به‌پیشگاهی و فرمانروایی رسند.

(۳۷) گفتار دینداران و مهره و گزارش قانونگزاران راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان و نارو زنندگان و بدکاران و دلقکان و فتوی دهندگان ناحق را راست و باور دارند.

(۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند و به‌زورگواهی بدان دهند و زور و ناسزا برمِن اورمزد گویند.

(۳۹) «آنانکه به‌پیشوایان دین و پیروان دین نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده‌گیری کنند و بد یکدیگر را نگرند؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند.

(۴۰) و ازگناهانیکه مردمان کنند، از پنج گناه سه‌گناه پیشوایان دین و پیروان دین کنند و نیکان را دشمن باشند و عبادتی که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند.

(۴۱) «و اندر آن دهمین صد سال که هزارهٔ تو بسر خواهد رسید، ای سپیتامان زرتشت! همهٔ مردم آزپرست و ناسزا دین باشند.»

(۴۲) و ابر کامکار و باد تندرو، به‌هنگام و زمان خویش باران نشایند کرد.

(۴۳) ابر سهمگین همهٔ آسمان را چون شب تار کنند.

(۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و بر و تخمهٔ دانه‌ها را ببرد.

(۴۵) باران نیز به‌هنگام خویش نبارد و بیشتر جانوران زیانکار و اهریمنی ببارد تا آب.

(۴۶) و آب رودخانه‌ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد.

(۴۷) و ستور و گاو و گوسفند کوچکتر زایند و بی‌هنرتر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگ‌تر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند.

(۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد.

(۴۹) «و به‌آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! مردمی که کستی به‌میان دارند،[1] از بدخواهی فرمانروایی بیدادانه و بسیاری فتوی دهندگان ناحق، به‌تنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ آرزو کنند.»

(۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل برنیاید.

(۵۱) «و جشن و رسم پیشینیان جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی‌گمان باور ندارند.»

(۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و صدقه ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند.

۱ـ مردمی که کستی به‌میان دارند = مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان است.

(۵۳) «و آن مردم بهدین نیز که این دین بهی مزدیسنان بستایند، به‌راه و روش و به‌جامهٔ ایشان (دشمنان) فراز روند؛ ایشان به‌آن دین خویش نگروند.»

(۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان نیک، از ده و جای خویش از بن جای و دودمان خویش به‌دربدری شوند، و از خردان و ناچیزان، چیز به‌نیاز خواهند، و به‌دریوزگی و آوارگی رسند.

(۵۵) از ده نفر نه نفر این مردم به‌سوی باختر تباه شوند.

(۵۶) «در خداوندی بدایشان، همه چیز به‌نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد.»

(۵۷) سپندارمذ زمین دهان بازگشاید و هرگوهر و فلز پدیدار شود چون: زر و سیم و روی و قلع و سرب.

(۵۸) و خداوندی و پادشاهی به‌بندگان غیرایرانی رسد، چون خیونان[1]، ترک، اتور[2] و توپیذ[3]، چون اودرک[4] و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان[5] و خیونان سپید سرخپوش به‌ده‌های ایران من فرمانروا باشند. فرمان و آرزوی ایشان به‌جهان روا باشد.

(۵۹) «پادشاهی از ایشان چرمین کمران و تازیان و ارومیان به‌ایشان رسد.»

(۶۰) آنان چنان فرمانروایی بد کنند که مرد پرهیزکار نیک و مگسی را کشتن به‌چشم ایشان هردو یکی باشد.

(۶۱) و پاسداری و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و

۱ـ خیونان = باید به‌معنی هونها باشد.

۲ـ اتور = غیرتورانی.

۳ـ توپیذ = دکتر بیلی Baily تبتی گمان کرده است.

۴ـ اودرک =دار مستتر حدس می‌زند نام یکی از قبایل خزر باشد.

۵ـ ارومیان = مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز می‌شود.

دسترنج و قنات و رود و جویبار بهدینان ایران، به‌این بیگانگان رسد؛ و مرز درفش به‌ایشان رسد؛ و به‌کام خشم به‌فرمانروایی جهان روند.

(۶۲) و چشم (آزمند) شان از خواسته پر نشود و خواسته جهان گرد کنند، و زیرزمین نهان کنند.

(۶۳) و بسا نابکاریها چون غلام‌بارگی و نزدیکی با زنان بی‌نماز کنند، و هواپرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند.

(۶۴) «و در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه یک بکاهد و سپندارمذ زمین برآید و آفت و مرگ و نیازمندی به‌جهان سخت‌تر باشد.»

(۶۵) اورمزد به‌سپیتامان زرتشت گفت: «این را از پیش گویم.»

(۶۶) این گنامینوی دیومنش آنگاه که باید تباه شود، ستمکارتر و بدفرمانرواتر باشد.»

(۶۷) پس اورمزد به‌سپیتامان زرتشت گفت که: «به‌پیشوایان و پیروان دین این بخوان و از بر کن، به‌زند و پازند گزارش بیاموز که به‌جهان فراز گویند:» «که ایشان باید به‌امید معاد و رستگاری روان خویش، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیوپرستان را برخود هموار کرده بردباری کنند.»

(۶۸) «ای سپیتامان زرتشت! به‌تو نیز این گویم: کسی که به‌آن هنگام تن خواهد، رستگاری روان نتواند، چه تن فربه و روان گرسنه و نزار به‌دوزخ خواهد بود؛ کسی که روان خواهد، تنش گرسنه و نزار، به‌گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به‌بهشت.»

«پایان در چهارم بهمن یشت»

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «دادارا! آیا در آن هنگام سخت پرهیزگاران و دینداران هستند که کسی به‌میان داشته باشند و آیین

دین را با شاخهٔ برسم[1] به‌جای آورند و پیوند خویشی به‌دودمان ایشان روا باشد؟»

(۲) اورمزد به‌سپیتامان زرتشت گفت که: «بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت، کستی به‌میان دارد و آیین دین به‌برسم بجا آورد، گرچه مانند خداوندی گشتاسب شاه نباشد.»

(۳) کسی که در آن هنگام سخت «ایتها آذیزمیده»[2] و «اشم وهو»[3] بگوید و یاد کند مانند کسی است که در خداوندی گستاسپ شاه «دوازده هومیست»[4] را به‌زوهر[5] انجام می‌داده است.

(۴) و کسی که آیین پرستش را بجا بیاورد و سرود گاتها را بخواند مانند این است که او در خداوندی گشتاسب شاه آیین واج[6] و سرود گاتها را برگزارده باشد.

(۵) پرهیزکارترین (مرد) آن باشد که به‌دین بهی مزدیسنان باشد، پیوند خویشی به‌دودمان اورود.

(۶) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! درین نه هزار سالی، که من اورمزد دادم، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین‌تر باشند.»

(۷) چه، در خداوندی بد ضحاک و افراسیاب تورانی، مردم در آن هنگام سخت بهتر می‌زیستند و بیشتر می‌زیستند، و ایشان را رنج

۱ـ برسم = شاخه‌های باریک... هرگاه خواهند نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند چند عدد برسم بدست گیرند. (فرهنگ جهانگیری)

۲ـ آذیزمیده ـ دعای زرتشتیان که پیش از خوراک می‌خوانند.

۳ـ اشم وهو = دعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر می‌خوانند.

٤ـ دوازده هومیست = دعایی است که در ٢٦٤ روز به‌افتخار ۲۲ فرشته می‌خوانند.

٥ـ زوهر = به‌معنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک نفر زرتشتی به‌آتش بهرام تقدیم می‌شده است.

٦ـ واج = دعایی است که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمزمه می‌کنند.

دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود.

(۸) چه در آن خداوندی بدایشان، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، چنانکه هزارهٔ تو سر برود، ای سپیتامان زرتشت!

(۹) چه، همهٔ ده‌های ایران به‌سم اسپ ایشان کنده شود؛ درفش ایشان تا دریای خزر برسد؛ با فرمانروایی ستمگرانه جایگاه دین از آنجا ببرند، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید.

(۱۰) «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم.»

(۱۱) از موجودات در پرستش آن کس ایدون برتر باشد، (|که عبادت اورمزد بیشتر کند. |) اورمزد از اشویی[۱] به‌همه چیز آگاه است؛ (|اورمزد که از اشویی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و ثواب را هر آنچه هست بدهد؛ |)

«پایان در پنجم بهمن یشت»

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «دادارا! چون آنان بی‌شمار باشند به‌چه‌افزار ایشان را تباه توان کردن؟»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! چون دیو ژولیده موی از تخمهٔ خشم پدید آید، نخست به‌سوی خوراسان نشان سیاهی پیدا بشود؛ هوشیدر پسر زرتشت به‌دریاچه فرزدان زاییده شود.»

(۳) در سی سالگی به‌گفتگوی با من اومزد رسد، ای سپیتامان زرتشت!

(۴) کی زاییده شود؛ (|گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و

۱ـ اشویی = پرهیزگاری - تقدس

به‌یاری هوشیدر به‌هندوستان شود.

(۵) درصد سالگی کام از زنان گیرد، سپس کی، چنانکه از نوشته‌های دینی برمی‌آید، او را بهرام ورجاوند خوانند از او بزاید. |)

(۶) «در آن شبی که کی زاییده شود نشانی به‌جهان رسد، ستاره از آسمان ببارد؛ زندگی پدر آن کی به‌فرجام رسد، او را بانوان شاه بپرورند؛ پادشاه زن باشد.

(۷) چون آن کی به‌سی سالگی برسد سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند؛ با درفش افراخته و با زین افراخته، به‌تاخت و تاز تا بهرود روند؛ ای سپیتامان زرتشت! تا در میان دریای بهران روند.

(۸) چون ستاره اورمزد (مشتری) به‌اوج بلندی برسد و ناهید را فرو افکند، لشکر بیشمار با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به‌کی رسد.

(| (۹) کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند، دسته‌ای از جانب دریای خرز گویند، برخی از کوهستان هرات گویند، و کسانی از تبرستان گویند. |)

(۱۰) و از آن سوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود.

(۱۱) سپس به‌یاری یکدیگر و زیر یک درفش به‌ده‌های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ تخمهٔ خشم لشکر سهمناک پیشانی فراخ، گرگ دوپا، دیوان چرمین کمر بشکنند.

(۱۲) در کنار اروند سه کارزار کنند یکی به.... یکی به‌سپیذر زور و یکی بدشت نهاوند.

(| (۱۳) کسی گوید که به‌دریاچهٔ سه تخمه باشد، کسی گوید به‌مرو

تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد. |)

(۱۴) سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته به‌پشتی ده‌های ایران باشند.

(۱۵) و سپاه بیشماری تا به‌جایگاه دیوان بتازند، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی ببینند و بگریند.

(۱۶) ای سپیتامان زرتشت!، چون زمان سر برود، این دشمنان مانند بن درختی که به‌یک شب سرد زمستانی که برسد و به‌یک شب برگ بیفکند تباه شوند.

(۱۷) این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند...

پایان قسمتی از در هفتم بهمن یشت

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرارسد وندیذهیم را به‌پایگاه مؤبدان مؤبد برگمارد، و پایگاه دین را به‌داد و راستی استوار سازد، وده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید.

(۲) آز و نیاز و کین و خشم و هواپرستی و رشک و کفر و بدکرداری از جهان کاسته شود.

(۳) هنگام گرگان به‌سر برسد و هنگام میشان اندر آید.

(۴) و آذر فرنبغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر را باز به‌پایگاه خود نشاند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند.

(۵) و اهریمن با دیوان و تاریک تخمگان سترده و بیهوش بباشند.

(۶) پشوتن درخشان چنین گوید که: «کشته باد دیو، و کشته باد پری! کشته باد دیو دروج و بدی! کشته باشند دیوان تاریک تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا، با فرشتگان مقرب که خداوندان نیک دانش باشند و فرده‌دین مزدیسنان بیفزاید! و دودمان رادان و راستان و

نیک‌اندیشان بیفزاید! نیک پیراستارباد پایگاه دین و خداوندی!»

(۷) فرا رسد پشوتن درخشان، فرا رسند به‌او یکصد و پنجاه مرد پیرو دین که سمورسیاه دربر دارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند.

(۸) اورمزد به‌سپیتامان زرتشت گفت: «این آن است که از پیش گویم: «چون هزارهٔ زرتشتان سر برود آغاز هوشیداران باشد.»

پایان در هشتم بهمن یشت

(۱) پیداست که هوشیدر به‌هزار و هشتصد سال زایده شود؛ به‌سی سالگی به‌مشورت دینی با من اورمزد رسد و دین بپذیرد.

(۲) چون از مشورت بیاید، بانگ کند به‌خورشید که: «بایست!»

(۳) خورشید ده شبانه‌روز بایستد.

(۴) چون چنین شود همهٔ مردم جهان بردین بهی مزدیسنان استوار شوند.

(۵) فرشته‌ای به‌هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای هوشیدر، پیراستار دین راست! به‌خورشید بانگ کن که: «برو!»

(۶) «خورشید ورجاوند برود و همهٔ مردم بدین بهی مزدیسنان بگروند.»

(۷) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! این آن است که از پیش گویم که این (پیش‌آمد) آفریدگان را باز به‌هستی خویش آورد.»

(۸) و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد، پشتوتن پسر گشتاسب به‌پیدایی آید؛ نور الوهیت و تقدس به‌او برسد.

(۹) آن دشمنان که به‌دروغزنی بفرمانروایی نشسته باشند چون: ترک و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری

و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانایی و پیروزگری از آن ببرند؛ و همهٔ آنها که بدلخواه داد و دین را بپذیرند، یا بی‌دلخواه بپذیرند، آن داد و دین را نابود کنند، تا آنکه هزاره سر برود.

(۱۰) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه آید آفریدگان به‌هوشیدر ماه پیشرونده‌تر و نیرومندتر باشند و او گوهر دروج آز را بکشد و پشوتن پسر گشتاسب همانگونه دستور پیشوای دینی جهان باشد.

(۱۱) واندر آن هزارهٔ هوشیدر ماهان، مردم در پزشکی چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان بکار آورند و برند که هرچند کسی که رو به‌مرگ است پس او نمیرد، اگرچه به‌شمشیر و کارد زنند و کشند.

(از شماره ۱۳ تا ۲۲ دربارهٔ دیوان تابع اهریمن و ضحاک و پیروزی فریدون است.)

(۱۲) «پس تا من هزاره را به‌انجام برسانم دروغگویی و دشمنی از این جهان بشود.»

(۱۳) و سپس سوشیانس باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و معاد جسمانی باشد.

پایان قسمتی از در نهم بهمن یشت

انجام

فرجام یافت به‌خوشنودی و شادی و رامش! به‌کام یزدان باد! چنین باد! نیز چنین‌تر باد!

ترجمه: صادق هدایت

«ز عالم ببرند تخم بدان»

«نشینند با کام دل بخردان»

(زراتشت نامه)

زراتشت نامه

پیشگویی‌های زرتشت درباره ظهور و علایم ظهور چنانکه در «بهمن یشت» آمده

«زراتشت‌نامه» تألیف بهرام بن پژدو، در سنه ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته است. نویسنده پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگویی‌های زرتشت را چنانکه در «بهمن یشت» آمده است ضمیمه می‌کند. این منظومه در (چهارمین نظر) کتاب «دبستان المذاهب» به‌نثر گردانیده شده و ضمناً مؤلف ابیاتی از بهرام پژدو نقل می‌کند. در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی، زراتشت نامه را به‌همراهی قطعهٔ دبستان المذاهب با چندین نسخهٔ خطی مقابله و با ترجمهٔ فرانسه و یادداشتهای گرانبهایی درشهر پطرزبورگ به‌چاپ رسانیده است. در اینجا قسمت پیشگوییهای زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت می‌باشد نقل می‌گردد.

صادق هدایت

زراتشت نامه

دور آهن گمخت

هــزاره ســرآیــد ز ایــران زمــین — دگــرگون بــود کـار و شکـل همین
بــود حکــمرانــی آن دیــو کــین — کــه دیــن بــهی را زنــد بــرزمین
سیه جـامه دارنـد درویش و تـنگ — جهان کرده از خویش بی‌نام و ننگ
هــر آنکس کـه زایـد بـهنگام او — بــود ابــتری در ســرانــجام او
نــیابی در آن مــردمان یک هـنر — مگــر کــینه و فــتنه و شـور و شـر
نـه نـان و نـمک را بـود حـرمتی — نــه پــیران‌شـان را بــود حشـمتی
مر آن را کـه باشد دلش دیـن پـژوه — ز دیـن دشـمنان جـانش آیـد سـتوه
نــبینی در آن قــوم رای و مــراد — نــباشد بگــفتارشان اعــتماد
نه بـا دیـن‌پرستان بود زور و تـاب — نـه بـا نیک مـردان بود قـدر و آب
که با اصـل پـاکست بـا دیـن پـاک — هــمه نـام او بــفکنندش بـه‌خاک
کسـی کـو بـد آیـن بـود بیگمان — دروغ و مـحالش بـود بـر زبـان
هـمه کـار او نـیک و بـازار تـیز — جــهانی درافکـنده در رســتخیز
گــرفته هــمه روی گـیتی نسـا — نــدارنـدش از خــوردنیها جــدا
درآمــیخته جــمله بـا یکـدگر — وزیــن کـار کس را نـباشد خـبر
بـه‌ناکـام هـرجـا کـه پی بـرنهند — چـو بـاشد نسـا زو چگـونه جهند

جز آز و نیاز و بجز خشم و کین		نبینی تو با خلق روی زمین
بجز راه دوزخ نورزند هیچ		نبینی کسی کو بود دین پسیچ
کسی را که باشد بدین در هوا		بود سال و مه کار او بی‌نوا
ندارند آزرم و مقدار او		بود پرخلل روز و شب کار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود		همان مرد دیندار کهتر شود
پزشهای بد مرد باشد روا		چو شد کار و کردارشان بی‌نوا
بود پرخلل کار آتشکده		صد آتش به‌یک جای باز آمده
نیابند هیزم نیابند بوی		زدین دشمنانه رسد گفتگوی
نه تیمار داری نه انده خوری		نه پیدا مرآن بی‌سران را سری
بسی گنج و نعمت ز زیر زمین		برآرند آن قوم ناپاک دین
ردانی که در بوم ایران بوند		بفرمان ایشان گروگان بوند
بود جفت آن قوم بی‌اصل و بن		بسی دخت آزاده و پاک تن
همان پور آزادگان و ردان		بماند غریوان بدست بدان
به‌خدمت شب و روز بسته کمر		به‌پیش چنان قوم بیدادگر
چو باشند بی‌دین و بی‌زینهار		ز پیمان شکستن ندارند عار
ز ایران زمین و ز نام‌آوران		فتد حکمرانی ببد گوهران
به‌بیداد کوشند یکبارگی		نرانند جز برجفا بارگی
چو باشد کسی بی بد و راستگوی		همه زرق دارند گفتار اوی
کسی را بود نزدشان قدر و جاه		که جز سوی کژی نباشدش راه
بدانگه هرانکس که باشد بتر		بود هر زمان کار او خوبتر
گواهی دهندش همه بردروغ		که تازان دروغ‌اش فزاید فروغ
ندارند شرم از گناه چنین		نه راه دیانت نه آیین دین

بدانگه که آید هزاره بسر / شود کار عالم به‌شکل دیگر
برآید بسی ابر بر آسمان / که باران نبارد بهنگام آن
ز گرمای گرم و ز سرمای سخت / بریزد بسی برگ و بار و درخت
ز چشمه بکاهد همه آبها / درآید بهر کار در تابها
چو باران کم آید همی برزمی / پدید آیدش رودها را کمی
بسی کم شود گاو با گوسفند / بود جملگی کارها را گزند
شود خردتر مرد را کالبد / بود قوت مردمان ست و بد
بکاهد تک اسب و زور سوار / نماند هنر در تن گاو کار
کسی را که کستی بود برمیان / بود با نهیب و گریزد نهان
ز بس رنج و سختی که آید بر اوی / تن او کند مرگ را آرزوی
یزش‌های یزدان ندارند یاد / دگرگونه گردد همه رسم و داد
نه نوروز دانند و نه مهرگان / نه جشن و نه رامش نه فروردگان
کسی کو کند خود یزشنی پسیچ / نیابد از او یشتنی مرد هیچ
ز بهر روان هر که فرمود یشت / پشیمان شد از گفت خود بازگشت
بسی مرد بهدین پاکیزه جان / که بررسم بدین روند آنزمان
بسی نامداران و آزادگان / که آواره گردند از خان و مان
ز درویشی و رنج و از نام و ننگ / بود تنگدل مردم و دست تنگ
سفندارمذ برگشاید دهان / برون افکند گنج‌های نهان
نه مردم در آن روزگاران بد / ز صد یک نبینی که دارد خرد
ز ترکان و پیکند و ختلان و چین / برآید سپاهی به‌ایران زمین
چو برگردد از مهتران تخت و بخت / ابابندگان اوفتد تاج و تخت
بسی نعمت و مال گرد آورند / مر آن را بزیر زمین گسترند

گنه کار باشند از کار خویش — همی نایدش شرم کردار خویش
ز سختی و تنگی و رنج و نیاز — شود چیره بر مردمان مرگ و آز
پس آنگه چنین گفت پروردگار — به‌زرتشت پیغمبر روزگار
که این حال با مؤبدان و ردان — بگو تا بگویند با بخردان
بدانند هرکس سرانجام خویش — بورزند کرفه در ایام خویش
بگیتی چو بینند رنج گران — به‌مینو بود رامش بیکران
چو فرسوده داری تنت را به‌رنج — روانت بباید از آن رنج گنج
چو آسوده داری تنت را بناز — ز ناز تن آید روان در گداز
حقیقت چنان دان ترا آن سری — همان پیشت آید کزاید بری
ز نیکی بیابی سرانجام نیک — ز بدکار کی گفت کس نام نیک
دگرباره زرتشت پرسید باز — ز یزدان دارندهٔ بی‌نیاز
کزان روزگار بد پرخطر — چه آید ز بد مرد دین را بسر
کسی را که وستا بود بر زبان — و یا بند کستی بود بر میان
چگونه گذارند با آن گروه — روان در عذاب و تن اندر ستوه
درون را به‌برسم چگونه یزند — چگونه بخوانند وستا و زند

آگاه‌کردن زراتشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین — به‌زرتشت پاکیزه و پاک دین
چو رنجش بود مرد دین را تمام — در آن روزگار بد و بی‌نظام
نیایش که آنرا بخوانند راست — بایستد به‌جای دوازده هماست
بود یشت آن روزگار خطر — چنان چون همادین به‌وقت دگر
که یک واج وستا و زند آنزمان — همی جای وندید و هادخت دان

دگرباره چون سر هزاره بود / غم و رنجشان بی‌کناره بود
ز سختی کشیدن تن مرد دین / همانا بدانگه بود آهنین
نیامد کسی را چنان رنج و تاب / به‌هنگام ضحاک و افراسیاب
اگر زندگی‌شان بود بیشتر / هم از نعمت و مال دوریش‌تر
پس آنگه چو آید هزاره بسر / ز بهدین نماند کسی با هنر
ز هر جانب آهنگ ایران کنند / بسم ستورانش ویران کنند
چو رخ زی پذشخوار گر آورند / وز آنجایگه دین و شاهی برند
رسد کار آن بدسگالان بجان / هم آواره گردند از خان و مان
چنین بود خواهد که گفتم زراز / ز نیک و بد و راز نشیب و فراز
نماند به‌یک گونه کار جهان / چو بادیست نیک و بد آن جهان

پرسیدن زراتشت دگربار از یزدان

بپرسید زرتشت بار دگر / ز هرمزد دادار پیروزگر
که از بعد این محنت روزگار / بود دین به را کسی خواستار
شود تازه این رسم و آیین به / کند هیچکس یاری دین به
سیه جامه را کی نماید شکست / چگونه شود دیو ناپاک پست
در آن عمر کوتاه و رنج و دراز / چگونه شود کار ایشان بساز
سرانجام ایشان چگونه بود / که بی‌کار کرفه ز دنیا شود
ایا آفرینندهٔ دادگر / ازین حال کن بندگان را خبر
که جانم ز تیمار گریان شدست / دل از انده و رنج بریان شدست
بدو گفت دادار پروردگار / که ای مرد دیندار انده مدار
که کس جاودانه نماند به‌غم / نماند به‌کس بردو گونه ستم

به‌گیتی هر آنکس که محروم گشت — به‌مینو چنان دان که مفهوم گشت
دگر آنچه پرسیدی از روزگار — که کس دین به را بود خواستار
چو آید به‌گیتی نشان سیاه — دگرگون شود ساز و آیین و راه
برآید همه کامهٔ دیو خشم — از آن ترک بی‌رحمت تنگ چشم
بدانگه بیاید سپاهی ز روم — بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم
ابا جامه سرخ و با سرخ زین — یکایک به‌کردار دیو لعین
چو هنگام ایشان بود در جهان — پدید آید از چند گونه نشان
زمین خراسان زنم و بخار — شود چون شب داج تاریک و تار
شود عالم از باد تاریک فام — همان آب روشن شود تیره‌فام
بسی اوفتد در زمین بوم و برز — که ویرانی آرد بهر شهر و مرز
شود چیره بر خلق آز و نیاز — فزونی بود رنج و درد و گداز
بدان وقت هرمزد نیرو کند — و ناهید را باز زیر افکند
برآیند با یکدگر ترک و روم — درافتند درهم چو باد سموم
همیدون بیایند قوم عرب — برانگیخته شرّ و شور و شغب
تلی کشته گردد ز هر دو گروه — ز کشته بهر مرز بر کوه کوه
ز بس گونه گونه درفشان درفش — جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
شود مرز ایران سراسر تباه — ز ترک و ز تازی و رومی سپاه
همه آذران زی پذشخوارگر — برند اندر آن روزگار بتر
به‌دشواری از جایگاه برگرند — مرآن را بدشوارگر آورند
بیارند آذر گشپ گزین — به‌چیچست گرماب مردان دین
نشینند در غار و کوه و کمر — نماند کسی در پذشخوار گر
نیارد پدر یاد فرزند خویش — از آن رنج و سختی که آید به‌پیش

چنین گفت زرتشت پاکیزه رای   از آن پس که نالید پیش خدای

که گر عمر این قوم نبود دراز   بیفتند باری به‌گرم و گداز

نورزند بیهوده باری گناه   ندارند دیوانِ خود را سیاه

ز کوتاهی عمرشان باک نیست   کجا مرگ با زندگانی یکیست

دگرباره گفت ای خداوند پاک   چگونه برآید بدان را هلاک

چو آید برایشان زمانه بسر   ببیند از اول نشان ضرر

چگونه بود آخر کارشان   کجا بشکند تیز بازارشان

چنین پاسخ آورد پروردگار   به‌زرتشت پیغمبر روزگار

برآید نشان از خراسان سیاه   چو آید به‌وقت و به‌هنگام گاه

که گردد هشیدر ز مادر جدا   بدین وقت اندر که گفتم ترا

چو سی ساله باشد مرآن کاردان   پذیردش دین و ره راستان

یکی شاه باشد بهند و بچین   ز تخم کیان اندر آن وقت کین

مر او را یکی پور شایسته کام   نهادن برآن پور بهرام نام

هماوند باشد مر او را لقب   ز شاهان گیتی به‌اصل و نسب

گروهیش شاپور خوانند نام   بیابد ز گیتی بسی نام و کام

نشان آنکه چون آید اندر جهان   ستاره فرو بارد از آسمان

زمانه دهد بساب او را به‌باد   به‌هنگام آبان مه و روز باد

چو بیست و یکی ساله گردد پسر   ابا لشکر گشن بسیار مر

به‌هر سو به‌عالم شود تازیان   بیابد مراد دل از دشمنان

کشد سوی بلخ و بخارا سپاه   کند روی کشور ز هر سو نگاه

بسی لشکر آرد ز هند و ز چین   شه نامور سوی ایران زمین

درفشان بسیار چینی برند   شود شاد از دیدنش مستمند

وز آن پس چو هرمزد بالا کند / و ناهید را زیر خویش آورد
بدانگاه بینی که بندد کمر / یکی مرد دین در پذشخوار گر
ز پارس و خراسان و از سیستان / یکی لشگر آرد عجب بیکران
سه گونه درفش درفشان بود / وز آنجا به‌یاری ایران شود
شود لشگر دیو ناپایدار / بسی خسته و کشته در کارزار
ز کستی دوال و ز روم و فرنگ / ز دیو سیه‌پوش و گرگ و دوزنگ
به‌ایران بباشد سه جنگ تمام / بسی کشته گردند مردان نام
همه پارس و شیراز پرغم شود / به‌جای طرب رنج و ماتم شود
بیاید پس آنگه شه سرفراز / ابا خصم ایران شود کینه‌ساز
چو دانسته باشد ز کار فلک / برآردش دشمن ز قعر سمک
به‌نیروی دادار پیروزگار / برآرد از آن بد فعالان دمار
چنان گردد احوال آن روزگار / کجا زن بیاید ز خانه هزار
بگردند هر سو به‌بازار و کوی / ز بی مردی ایشان شده مردجوی
هرآنگه که بینند مردی به‌راه / تعجب بمانند در وی نگاه
ز بی مردی آیند نزدیک مرد / بدان تا بجویند درمان درد
زمانشان چو آید حقیقت به‌سر / بود چون درختی پر از برگ و بر
که آید به‌یک شب بدو باد سرد / شود برگ و بارش چو از بادگرد
فرستم سوی گنگدز آگهی / به‌نزد پشوتن سروش بهی
کمر بندد از بهر شاهی و دین / پس آنگه بیاید به‌ایران زمین
پشوتن بیاید به‌نیروی من / جهان را بشوید ز بدگوی من
اباوی سه پنجاه مرد همام / پس آنگه کند یشت یزدان تمام
شود اهرمن جنگ را چاره‌گر / ابا نره دیوان پرخاشگر

از اهریمنان لشکر بیکران   بیایند نزد پشوتن دمان

چو آوازها دوخت و وستاوزند   از آن مؤبدان وردان بشنوند

دوارند دیوان ز ایران زمین   سراسیمه گردند مانده حزین

بیاید پس آن شاه فرخنده نام   که بهرام خواند ورا خاص و عام

بگیرد سر تخت و تاج شهان   جهان را رهاند از آن گمرهان

نشیند ایا مؤبد مؤبدان   به‌پیش اندرش بخردان وردان

همه آذران زود باز آورند   بروبر بسی وقف ساز آورند

نشانند چون شاه برگاه خویش   شود گرگ درنده مانند میش

ز عالم ببرند تخم بدان   نشینند با کام دل بخردان